



سیری در معارف اسلام

بندگان محبوب خدا

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - دهه سوم محرم - ۱۳۹۵ هـ.ش



www.erfan.ir

بندگان محبوب خدا

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: خانم مهربانی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: تقوا ۱۱
- ویژگی های بندگان محبوب خدا..... ۱۳
- اهل تقوا..... ۱۴
- معنای تقوی..... ۱۴
- بزرگانی که فوت شده اند و دعایشان می کنیم ما را دعا می کنند..... ۱۵
- بازگشت به معنای تقوی..... ۱۵
- بنی امیه مفسد را ظاهر کردند..... ۱۵
- تقوا در تعریف سعید ابن جبیر..... ۱۸
- فقط اهل تقوا از قرآن بهره کامل می برند..... ۱۸
- تقوا در قرآن..... ۱۸
- آفات تلفن همراه در گناهان زبانی..... ۱۹
- غذای اهل جهنم..... ۲۰
- اهل تقوا محبوب خدا..... ۲۱
- روضه دفن اباعبدالله الحسین علیه السلام و شهدای دشت نینوا..... ۲۲
- جلسه دوم: هشت خصلتی که خداوند به محبوبانش می دهد..... ۲۵
- کیفیت مرگ اولیاءالله..... ۲۷
- کیفیت مرگ کافران..... ۲۹
- هشت خصلت محبوبان خدا..... ۳۰



بندگان محبوب خدا

- اول: (غض بصر)..... ۳۱
- چگونه چشم چران نباشیم؟..... ۳۱
- وقتی خدا کسی را دوست داشت، او را یاری می‌دهد..... ۳۱
- دوم: (ترس از خدا)..... ۳۳
- ترس از خدا ترمز مؤمن..... ۳۳
- سوم: (و الحياء)..... ۳۴
- چهارم: (آراسته به اخلاق شایستگان)..... ۳۴
- پنجم: (و الصبر)..... ۳۴
- ششم: (و اداء الامانه)..... ۳۴
- هفتم: (و الصدق)..... ۳۵
- هشتم: (والسخاء)..... ۳۵
- روضه دفن اباعبدالله الحسين عليه السلام و شهدای دشت نینوا..... ۳۶
- جلسه سوم: راههای جلب محبت خدا (۱)..... ۳۷**
- اول..... ۴۰
- دوم..... ۴۰
- سوم..... ۴۰
- حکایت..... ۴۱
- چهارم..... ۴۲
- پنجم..... ۴۲
- ششم..... ۴۲
- حکایت..... ۴۳
- هفتم..... ۴۴
- هشتم..... ۴۴
- اگر محبوب خدا شدیم تمام ابواب رحمتش به روی مان باز می‌شود..... ۴۶
- روضه حضرت رقیه رضی الله عنها..... ۴۷



فهرست مطالب

جلسه چهارم: تفسیر خصلت اول روایت (غض البصر عن محارم الناس)..... ۴۹

واژه «غض» در آیات..... ۵۴

عبادت همان عمل به امر خداوند..... ۵۴

موجودات عالم ترکیبی از نور هستند..... ۵۴

روایت اول: چشمان پر از آتش در قیامت نتیجه چشم چرانی..... ۵۵

معنای توبه..... ۵۶

توبه قیمتی..... ۵۷

توصیف سحر داران..... ۵۷

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام..... ۵۸

جلسه پنجم: راه‌های جلب محبت خدا (۲)..... ۶۱

روایت مدنظر اهل سلوک!..... ۶۳

هیچ زمانی در دنیا برای حرکت به سوی حق دیر نیست..... ۶۳

علم نور است..... ۶۴

راه رسیدن به علم نوری..... ۶۵

خدا چه کسی را دوست دارد؟..... ۶۶

ملاک محبت به خدا..... ۶۶

راهنمایی امیرالمومنین علیه السلام در جهت محبوب خدا شدن: قطع تعلقات..... ۶۸

عاشق از تعلقات آزاد است..... ۶۹

راه دیگری برای محبوب شدن در درگاه الهی..... ۷۲

روضه..... ۷۳

جلسه ششم: شیعه واقعی شدن، انسان را محبوب خدا می‌کند..... ۷۵

توشه اهل سلوک..... ۷۷

جلب محبت خداوند..... ۷۷

اهل البیت علیهم السلام به راحتی قسم جلاله نمی‌خورند..... ۷۹



بندگان محبوب خدا

- ۸۰ ادامه داستان امام باقر علیه السلام و شیعیان در حرم نبوی
- ۸۰ شیعه واقعی
- ۸۱ زمان ایجاد شیعه
- ۸۲ ویژگی‌های شیعه
- ۸۳ حکایت
- ۸۴ ادامه داستان امام باقر علیه السلام و شیعیان در حرم نبوی
- ۸۶ روضه
- جلسه هفتم: مراقبت از چشم**
- ۸۹ سخن ائمه سخن خداوند است
- ۹۱ سند روایات همگی متصل به خداوند سبحان
- ۹۱ روایات مقبول علما شیعه
- ۹۴ کنترل چشم مقدمه هفت صفت بعدی
- ۹۵ نگاه به نامحرم
- ۹۵ سه تا چشم که در قیامت گریان نیست
- ۹۶ چشم از همه گناهان بیوشان
- ۹۷ چشم چرانی مخصوص آقایان نیست
- ۹۸ روضه بازار شام
- ۹۹ **جلسه هشتم: مورد دوم صدق**
- ۱۰۱ جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزد پروردگار
- ۱۰۳ ولایت شمسیه
- ۱۰۴ وجود پیامبر صلی الله علیه و آله تجلی گاه صفات ذات الهی
- ۱۰۶ ولایت قمریه
- ۱۰۸ ۲۷ رجب، روز بروز نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله نه روز انتصاب
- ۱۰۹ ولایت نجمیه



فهرست مطالب

- ۱۱۰.....تصرف صاحبان ولایت نجمیه در عالم
- ۱۱۱.....تصرف صاحبان ولایت قمریه در عالم
- ۱۱۲.....روضه حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۱۱۵.....جلسه نهم: اوصاف انسان‌های مردود و محبوب پروردگار
- ۱۱۷.....فرشتگان جهنم
- ۱۱۸.....حجت انسان در دنیا
- ۱۱۸.....حجت ظاهری و حجت باطنی
- ۱۱۹.....حجت باطنی
- ۱۲۰.....هیچ کس در عالم بدون حجت نیست
- ۱۲۱.....چیزی که بوجود بیاید محال است نابود شود
- ۱۲۲.....ملاک سعادت و شقاوت
- ۱۲۳.....حساب و کتاب کوتاه در قیامت
- ۱۲۴.....تبعیت بالای یک تاجر از مرجع زمان اش
- ۱۲۵.....ملاک مردود بودن
- ۱۲۶.....ملاک محبوب بودن
- ۱۲۷.....روضه شام



جلسہ اول

تصویر

ویژگی‌های بندگان محبوب خدا

از وجود مبارک رسول خدا ﷺ روایت بسیار مهمی را سال گذشته مطرح کردم که فرصت نشد توضیح داده شود. روایتی است که هم دانستنش برای همه ما لازم، و هم عمل کردن به آن بر همه واجب است.

این روایت را کتابهای معتبر حدیث نقل کردند و از هشت بخش یک بخشش را به صورت ویژه مرحوم شیخ بهائی^۱ در چهارصد سال قبل توضیح مفصل و مهمی دادند. متن روایتی که پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ ظاهراً در یک سخنرانی برای مردم فرمودند این است: «اذا احب الله عبداً الهمة ثمان خصال^۲» هنگامی که خداوند مهربان یک بنده‌ای را دوست داشته باشد، هشت خصلت به او الهام می‌کند یعنی زمینه فهم این هشت خصلت را برایش فراهم می‌کند. برای آراسته شدن به این هشت خصلت هم به او کمک می‌دهد. یاری می‌دهد.

با این هشت خصلت و با توضیح مهمی که در یک خصلتش شیخ بهایی دادند تقریباً انسان می‌شود یک انسان کامل، یک انسان جامع. آنچه که خیلی مهم است ابتدای روایت است که "هر گاه خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد..."

۱. بهالدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی، حکیم، علامه فقیه، عارف، منجم، ریاضیدان، شاعر، ادیب، مورخ و دانشمند ایرانی عرب تباراز بعلبک در لبنان کنونی قرون دهم و یازدهم هجری بود. مدفون در حرم مطهر رضوی ﷺ.

۲. المواعظ العددیه - آیت الله مشکینی - ص ۳۳۶.

بندگان محبوب خدا

این که چی کار باید کرد که خدا انسان را دوست داشته باشد؟ البته ضد دوست داشتن نفرت است، من یک وقتی در آیات قرآن مجید خیلی وقت پیش به ذهنم رسید تحقیقی بکنم ببینم آنهایی را که پروردگار عالم دوستشان دارد چه کسانی هستند؟، از چه کسانی نفرت دارد؟ حدود ده تا آیه در قرآن است که خدا به بندگانش اعلام محبت کرده، تقریباً ده تا آیه هم در قرآن است که پروردگار اعلام نفرت کرده؛ از هر کدام یک نمونه را برایتان قرائت کنم. البته بعداً این بیست تا آیه با توضیحی که داده شد در یک کتاب تقریباً چهارصد صفحه‌ای چاپ شده.

اهل تقوا

از جمله کسانی که پروردگار عالم در متن قرآن به آنها اعلام محبت کرده - اینها صریح است - اهل تقوا هستند ﴿ان الله يحب المتقين﴾^۱ این یک آیه. اینگونه آیات راهنمایی می‌کنند اگر بخواهید مورد محبت پروردگار قرار بگیرید؛ راهش این است. جاده‌اش این است. خیلی جالب است که پروردگار در این ده آیه‌ای که اعلام محبت کرده در یک بخشی از این ده آیه ارزش‌های اخلاقی بیان شده، که یکیش همین تقواست. در فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام است: «التقى رئيس الاخلاق»^۲ اگر همه مسائل اخلاقی را یک گروه بدانیم رئیس این گروه تقواست.

معنای تقوی

البته معنای تقوا گسترده است، یک داستان کوتاهی را برایتان نقل بکنم از ابوالفتوح رازی^۳ صاحب دوازده جلد تفسیر قرآن که در قرن هفتم می‌زیست، قبرش هم آشکار است ظاهر

۱. آل عمران: ۷۶.

۲. حکمت ۴۱۰ نهج البلاغه.

۳. جمال الدین حسین ابن علی ابن محمد مشهور به ابوالفتوح رازی از مفسران و علمای بزرگ شیعه در سده ششم هجری بود. تفسیر مفصل فارسی او به نام روض الجنان و روح الجنان معروف به تفسیر ابوالفتوح از تفسیرهای جامع و معتبر قرآن است.



است، بین حرم حضرت عبدالعظیم و حرم امامزاده طاهر است، یک وقت آنجا رفتید برای زیارت حتما سر قبر ایشان بروید، آدم بزرگی بوده.

بزرگانی که فوت شده‌اند و دعایشان می‌کنیم ما را دعا می‌کنند

ما سر قبر بزرگان که می‌روییم قرآن می‌خوانیم فاتحه می‌خوانیم به آنها می‌رسد، طبق روایاتمان؛ آنها برای ما دعا می‌کنند. در بین این اموات چهره‌های با عظمتی هستند که پروردگار عالم دعایشان را مستجاب می‌کند، خیلی خوب است آدم دنبال پشتوانه‌هایی که برای انسان قرار داده شدند بگردد، و برای خودش این پشتوانه‌ها را سرمایه قرار بدهد؛ هم برای دنیا و هم برای آخرتش.

بازگشت به معنای تقوی

ایشان در جلد اول تفسیر نقل می‌کنند که: یک مردی آمد خدمت سعید ابن جبیر که از شیعیان خالص ناب پاک اهل بیت علیهم‌السلام بود، به دست حجاج هم به جرم محبت اهل بیت علیهم‌السلام شهید شد، خود ایشان از تقوای بالایی برخوردار بودند، دلیلش هم این بود که ایشان در کوفه در محیطی زندگی می‌کردند که به شدت تحت تاثیر فرهنگ بنی امیه بود.

بنی امیه مفاسد را ظاهر کردند

بنی امیه یک ذره دین نداشتند، مخالف دین هم بودند؛ سعی می‌کردند مردم را از دین بی‌زنند، امام حسین علیه‌السلام برای روزگار بنی امیه یک سخنرانی دارند که خیلی فوق العاده است؛ می‌فرماید: «اینها "اظهروا الفساد"^۱»، در زندگی بشر هر چی فساد ممکن بوده اینها برایش زمینه‌سازی کردند. آدم تعجب می‌کند چرا در کتابهای غیرشيعه که نویسندگان هم مدعی اسلام و علم بودند اینقدر از معاویه و بنی امیه تعریف کردند. اینها حرفهای

۱. خطبه امام حسین علیه‌السلام در منظرگاه بیضه.

بندگان محبوب خدا

دروغ دیگران را که خود بنی امیه ساخته بودند برای تعریف کردن از بنی امیه قبول دارند ولی حرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را قبول ندارند.

امام علیه السلام می فرماید: «اظهروا الفساد»؛ اینها می گویند: بنی امیه جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. حتی در کتابهایشان عالمان رده اول فتوا دادند که لعنت بر یزید جایز نیست. خب اگر لعنت بر یزید جایز نیست پس این لعنت‌هایی که در قرآن مجید بر ضد ظالمین ذکر شده جایش کجاست؟ اینجور که علمای آنها می گویند لعنت پروردگار فقط روی کاغذ است شامل حال بنی امیه نمی شود، شامل حال بنی عباس نمی شود، شامل قبلی‌ها و بعدی‌ها هم نمی شود. اگر لعنت کردن به یزید جایز نیست خب به پایین‌ترهای یزید به طریق اولی جایز نیست حتما لعنت به فرعون‌ها، نمرودها و دیگران چه قبلی‌های یزید چه بعدی‌های یزید جایز نیست. طبق فتوای شما اصلا ظالمی در عالم نمی ماند؛ وقتی می گویند: حرام است به یزید لعنت کردن، یعنی لعنت کردن به ظالم حرام است و دیگر ظالمی نمی ماند.

ایشان در روزگار بنی امیه شهید شد. «سعید ابن جبیر»، «حجر ابن عدی»، «رُشید هَجْری^۱» را بنی امیه کشتند «کمیل ابن زیاد نخعی^۲» را در سن نود سالگی بنی امیه سر بردند. در زندان‌های بنی امیه بالای صد هزار زندانی بوده به جرم شیعه بودن که برای اینکه بار اقتصادی روی دولت نباشد آرد زندانی‌ها را با خاکستر قاطی می کردند، نان می پختند به آنها می دادند؛ خیلیها در زندان می مردند. اینها ظلم نیست؟ علمای اهل سنت می گویند نه، حق ندارید به یزید و بنی امیه لعنت کنید.

۱. از یاران برجسته امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام بوده است. شیخ طوسی از وی در شمار اصحاب امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام نیز یاد کرده. او سر انجام به دست زیاد بن ابیه یا فرزندش همان گونه که امام علی علیه السلام خبر داده بود، کشته شد.

۲. کمیل ابن زیاد نخعی یمانی از یاران امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و نیز از بزرگان تابعین و یکی از هشت عابد و زاهد معروف کوفه در زمان خود بوده است. وی در ۹۰ سالگی توسط حجاج بن یوسف ثقفی دستگیر و کشته شد.



می‌گویند چرا زیارت عاشورا می‌خوانید؟ در اینجا به جانشینان پیغمبر ﷺ لعن است. پیغمبر ﷺ کی معاویه را به جانشینی خودش معرفی کرده؟، یزید با چه شرایطی جانشین پیغمبر اکرم ﷺ بوده؟ یعنی کشتن مردم مؤمن ظلم نیست؟ با این فتوایشان می‌گویند: نه. خب پس این آیه قرآن که می‌گوید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَدَكَ بِرَأْسِهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾^۱ "کسی که بدون دلیل مومنی را بکشد نه امامی را، مومنی را، پاداشش جهنم است و در آنجا هم همیشگی است." به نظر آنها این آیه فقط روی کاغذ است و تحقیقی ندارد. یعنی هر کسی مومنی را بکشد، نه ظالم است، نه قابل لعنت است، نه اهل جهنم. به نظر آنها با فتوایی که دادند بخش عمده‌ای از قرآن مجید، دنیا و آخرت تعطیل است. این شهید بزرگ که از مفسران قرآن کریم هم بوده، خیلی هم شاگرد تفسیر داشته، به شدت هم وابسته به حضرت زین العابدین علیه السلام بوده و در اغلب تفاسیر هم نگاه‌های او به تفسیر آیات قرآن ذکر شده، بنی امیه فقط یک مومن را نکشتند، یک عالم را کشتند، یک مفسر قرآن را کشتند. من از عقل آنها هم واقعا مات هستم. در یک شهری سه شب منبر رفتیم؛ یک روز صبح مرجع تقلید آنها در آن جلسه بود، به من گفت: ما به شدت از شما شیعه‌ها و منبرهایتان و نماز جمعه‌هایتان گله داریم، بد رفتار می‌کنید، چه در منبرهایتان چه در نماز جمعه‌هایتان. گفتم چی کار می‌کنیم؟ گفت به حضرت معاویه توهین می‌کنید، ایشان را سبک می‌دانید، گفتم ایشان کی بوده؟ گفت خواهر ایشان ام حبیبه زن پیغمبر بوده چنانکه قرآن مجید می‌گوید: «زنان پیغمبر مادران مومنان هستند» ام المومنین هستند. معاویه می‌شود دایی کل مومنین عالم؛ بعد به من گفت: نظر خودت راجع به معاویه چیه؟ گفتم: من یک نظر بیشتر ندارم. گفت: بفرمایید. گفتم: خداوند را به حق خودش قسم می‌دهم که دنیا و آخرت شما و زن و بچه‌ها را با معاویه محسور کند. الهی آمینی گفت به اندازه الهی آمین‌های ما در شب احیا، خوشحال شد که چه دعایی در حقش کردم.

۱. نساء: ۹۴.

۲. ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ احزاب: ۶.

اینها این همه مومن را کشتند به نظر آنها ظالم نیستند، جایز اللعن هم نیستند. خب پس در این دنیا ظالم کیست؟ جایز اللعن کیست؟

تقوا در تعریف سعید ابن جبیر

این انسان الهی مفسر بزرگ قرآن که هزار و پانصد سال است آرائش را در آیات نقل می‌کنند، که تفسیرهای زیبایی هم دارد، تفسیرهایش درست هم بوده، شاگرد اهل بیت علیهم السلام بوده، عاشق زین العابدین علیه السلام بوده، و تا زمان شهادتش از دست بنی امیه در به در بیابان‌ها و شهرها بوده، کسی به ایشان گفت: این تقوایی که اینقدر در قرآن مطرح است یعنی چه؟

فقط اهل تقوا از قرآن بهره کامل می‌برند

خب تقوا را خدا در قرآن از کجای قرآن مطرح کرده؟ از آیه دوم سوره بقره، از آنجا مطرح شده: «ذلک الكتاب لا ریب فیه هدی للمتقین».

یعنی قرآن در مسئله هدایتگری فقط با دل اهل تقوا گره می‌خورد، آن کسی که اهل تقوا نیست، از هدایت قرآن نمی‌تواند بهره کامل ببرد. یک روز بهره بردن و ده روز نبردن، پنج روز بهره بردن و یک سال نبردن، کار دنیا و آخرت ما را سامان نمی‌دهد.

تقوا در قرآن

تقوا در کلیات آیات قرآن یعنی، چشم در فضای حرمت نهادن به پروردگار قرار بگیرد؛ و دیگر این چشم کاری به کار هیچ نامحرمی نداشته باشد. که همین مسئله اولین خصلت از هشت خصلتی است که در این روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان می‌کند. معلوم می‌شود خیلی مهم بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله هشت خصلت را که خواستند بشمارند این را جلو انداختند که بعداً عرض می‌کنم؛ روایات درباره چشم و آیات چشم را هم می‌گوییم.

تقوا یعنی اولاً چشم در حریم حرمت خدا قرار بگیرد و دیگر هزینه نامحرم نشود. این حرف شدنی هم هست. زبان در حریم ادب قرار بگیرد؛ مطلقاً در حق کسی بی‌ادبی نکند.



الان که در کشور ما به وسیله این تلفن‌های همراه زبان خیلی دراز شده. من گاهی روایات راجع به زبان را که می‌دیدم خیلی تعجب می‌کردم اما الان این تلفن‌های همراه برایم حل کرد.

آفات تلفن همراه در گناهان زبانی

خیلی روشن حل کرد، که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «خدا در قیامت زبان بعضی‌ها را از دهانشان اینقدر دراز می‌کند که اهل قیامت از روی زبانشان راه می‌روند و مرتب له می‌کنند».

یک کسی گوشه تهران نشسته می‌آید با این تلفن همراه که یک نوع زبان است، زبان گفتاری است، علیه یک کسی تهمت می‌زند، بیخودی و بی‌دلیل، که بله این آقا - اسم هم می‌برند، عکس هم می‌اندازند - این آقا با شش تا زن در ارتباط بوده، با چقدر پول در ارتباط بوده، و در واقع نبوده؛ اما در داخل مملکت از گوشه تهران به وسیله یک نفر پخش می‌شود؛ دیگر هم نمی‌شود جمعش کرد. هر چه هم شخص تهمت خورده ناله می‌زند، داد می‌زند، اشک می‌ریزد، که نبوده، فایده ندارد. می‌گویند: اشکی هم که دارد می‌ریزد دروغ است، این هم که می‌گوید نبوده این هم دروغ است. آیا این نوع گناهان پهن شده را که یک نفر می‌تواند در کل مملکت و در کل دنیا پهن بکند،^۱ می‌شود جمع کرد؟ و قیامت خدا با این زبان دراز که زبانش وصل به همین تلفن همراه است چه خواهد کرد؟

ما در روایاتمان داریم ملائکه نماز یا روزه یا حج تمام شده بعضی از مردم را به طرف پروردگار می‌برند تا خداوند به فرشتگان بگوید: در پرونده این نماز، این روزه، این حج، این انفاق مهر قبولی بنزید؛ ولی پروردگار می‌فرماید: برگردانید به صاحبش، این عبادات کمترین ارزشی ندارد. وقتی عبادت من را رد کنند، آن وقت با یک کار من گوشه اتاقم که علیه کسی مطلبی را نوشتم پخش شده در تمام پنج قاره، این را خدا می‌بخشد؟ ما در خود قرآن مجید نگاه بکنیم ببینیم اصلاً خدا پرونده چه کسانی را قبول می‌کند؟ عجیب است که آیه با حرف «انما» ترکیب شده «انما» در عربی یک حرف خیلی مهمی است قدیمی‌ها در ترجمه‌های قرآنشان «انما» را اینجوری ترجمه کردند: «این است و جز این هم نیست»، همین. این معنی «انما».



بندگان محبوب خدا

اما الان که انشاء جدیدتر و بهتر شده، در ترجمه‌ها اینطور ترجمه می‌کنند: "فقط". این هم راه دومی ندارد. ﴿انما يتقبل الله من المتقين﴾^۱ من پرونده عبادت و مال و کارهای دیگر بندگانم را از اهل تقوا قبول می‌کنم، فقط. حالا لازم هم نیست ما تقوای انبیا یا ائمه (علیهم‌السلام) را داشته باشیم، حدّ ما هم نیست، قدرتش را هم نداریم، اما امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «اتقوا الله و ان قلّ^۲» تقوا داشته باشید گرچه کم باشد، که همان مایه کم همه جا به دادتان برسد، جلویتان را بگیرد.

صفحه اول کتاب خدا تقوا مطرح شده؛ وقتی این عرب از سعید ابن جبیر پرسید: تقوا را برای من معنی کن. سعید دید این که آدم دانشمندی نیست، درس‌خوانده‌ای نیست، عالمی نیست، واردی نیست، پیش وجود مبارک خودش فکر کرد که: من تقوا را به اندازه فهم او معنا کنم، چقدر زیبا معنا کرده.

معمولا مناطق عرب‌نشین خیلی گرم است از قدیم هم عرب‌ها یک لا پیراهن بودن، پیراهن بلند یک دانه. بعضی مناطقتشان هم کم به زمستان برمی‌خورند. به این عرب گفت که: تو با این پیراهن بلند اتفاق افتاده گذرت برای رفتن به جایی به خارستان بیفتند؟ خارهای بیابان عرب هم خیلی سفت است، شدید است؛ که آن خارهای قوی را خداوند در قرآن درسوره غاشیه اسم برده، آن هم آیه فشارداری است کمرشکن است.

غذای اهل جهنم

می‌گوید: غذای اهل جهنم ﴿ليس لهم طعام الا من ضريع﴾^۳ عرب‌ها هم ذریع را می‌شناختند که خدا در قرآن آورده. ذریع، خارهای خشک بیابان‌ها بوده که هیچ حیوانی قدرت

۱. مائده: ۲۷.

۲. «اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ».

سند: در مصادر این کلام شریف از غررالحکم با تفاوت‌هایی نقل شده است؛ ولی زمخشری در ربیع‌الابرار عین آنچه را که مرحوم سید رضی آورده نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۹). ابن شعبه حرّانی که قبل از مرحوم سید رضی میزیسته این عبارت را با تفاوت مختصری در کتاب تحف العقول آورده است. (تحف العقول، ص ۳۶۱).

۳. غاشیه: ۶.



خوردنش را نداشته. گاهی که شتر با آن آرواره قوی دندان‌های درشت و محکم خیلی گرسنگی بهش فشار می‌آورد یک خرده از آن خارها را می‌خورد؛ و آن هم دهانش پر از خون می‌شد - لته‌هایش زبانش - قابل جویدن نبود.

می‌گوید جهنمی‌ها طعامشان همین است. «لَا يَسْمُنُ وَلَا يُعْنِي مِنْ جُوعٍ»^۱ نه به وزنشان اضافه می‌کند و نه گرسنگی را برطرف می‌کند. اما می‌زنند در سرشان که باید بخورید. چرا آدم خودش را با زبانش، با چشم‌هایش، با شکمش، با دستش، با پایش، با حرف زدنش جهنمی کند.

گفت رد شدی از آن بیابان؟ گفت بله، گفت: خب یک بیابان پر از خارستان با این پیراهن تا روی پا چطوری رد شدی؟ چشمت را بستنی و رد شدی؟ گفت نه. گفت: توضیح بده برای من، گفت: وقتی از چنین بیابانی رد شدم دو تا مواظبت داشتم، یکی مواظب پیراهنم بودم به نوک یک خار گیر نکنم پاره شود، یکی مواظب پاهایم بودم که به ساق پایم، به مچ پایم خار فرو نرود. گفت: تقوا همین است این تقوایی که معنیش را از من می‌خواهی همین است. در مسیر حرکتت از دنیا به آخرت مواظب باش خارهای در مسیر یعنی گناهان نه پیراهن کرامتت را پاره کند که از انسانیت درآیی، و نه جسمی که خدا برای عبادت برایت ساخته. این دو تا اگر زخمی بشود پاره بشود، تکه تکه بشود، آن وقت می‌شوی «اولئك كالانعام»^۲. این تقواست.

اهل تقوا محبوب خدا

«اذا احب الله عبدا» این اول روایت است، هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد «الهمه ثمان خصال»، او را به هشت خصلت راهنمایی می‌کند، کمکش هم می‌دهد که آن هشت خصلت را در وجود خودش تحقق بدهد. خب حالا کی محبوب خدا می‌شود؟ آدم‌های باتقوا.

۱. غاشیه: ۷.

۲. اعراف: ۱۷۹.



بندگان محبوب خدا

یعنی آدم‌های مواظب، آدم‌هایی که مواظبند اعضا و جوارح از گردونه دین بیرون نرود، آدم‌هایی که مواظبند لباس کرامتشان پاره نشود، آدم‌هایی که مواظبند بدنی که خدا داده هزینه گناه نشود. این یک مورد است.

ده مورد در قرآن "و الله يحب" دارد. این یکیش است. «و الله يحب المتقين». خب همین مقدار تقوا را هم همه ما رعایت بکنیم - بیشتر هم ما باید رعایت بکنیم - می‌شویم محبوب خدا و آن وقت مارا به این هشت خصلت علاقه‌مند می‌کند. کمک هم می‌کند که آراسته به هر هشت تا بشویم؛ که یکی‌اش عرض کردم مرحوم شیخ بهائی بسیار عالی توضیح داده تا حالا روزها دونه دونه را عبور بکنیم ببینیم به آن خصلت چهارمی که شیخ بهائی رویش خیلی نظر داشته می‌رسیم؟ و به توضیحات ایشان.

حرفم تمام خدایا ما به تو محتاج هستیم، خدایا ما به تو نیازمند هستیم، خدایا ما گدای کمک تو هستیم. روزگار بسیار فاسدی است. جایی که در دعای کمیل امیرالمومنین علیه السلام صورت روی خاک اشک، می‌ریزد می‌گوید: «و احفظنی برحمتک»، «خدایا من را با رحمتت حفظ کن»، مگر ما می‌توانیم بدون تو سالم بمانیم؟ بدون تو بهشتی شویم؟ بدون تو یک زندگی پاکی داشته باشیم؟ کمک هم می‌کند، کمک هم می‌کند؛ حرف ندارد.

روضه دفن اباعبدالله الحسین علیه السلام و شهدای دشت نینوا

خب من مصائب را از بعد عاشورا شروع بکنم. یکیش را جلو بیندازم برایتان؛ بیابان نشینان مورد سرزنش زنانشان قرار گرفتند، گفتند: یا این هفتاد و دو بدن را دیگر معطل نکنید و بروید دفن کنید، یا ما زنها می‌رویم دفن می‌کنیم. می‌ترسیدند، از جانشان می‌ترسیدند، در حکومت بنی امیه می‌ترسیدند یک میت را دفن بکنند بگیرند بکشندشان، اینقدر اینها آدم‌های عادل خوبی بودند به نظر علمای اهل تسنن. به خانم‌ها گفتند: نه شما نروید. روز که نمی‌توانیم، چون اگر گزارش بدهند می‌ریزند همه ما را تکه تکه می‌کنند. باید نصف شب برویم شب سیزدهم ماه یک مقداری سطح زمین را روشن می‌کند، یک مقداری، که من حالا از قول زین العابدین آن شب را بخوانم تا به مسئله دفن برسد.

متاب امشب ای ماه، کین بزمگاه ندارد دیگر احتیاجی به ماه،



ز هر سوی مه پاره‌ای تابناک درخشنده افتاده بر روی خاک،
شده شه در این بزم پر سوز و ساز، سراپا بود گرم راز و نیاز،
زمین را به سرو گل آراسته به نحوی که معشوق از او خواسته،
فلک شمع خود را تو خاموش کن، جهان را از این غم سیه‌پوش کن،
بیوشان تو امشب به رخ ماه را، مگر ساریان گم کند راه را،
مبادا که از بهر انگشتی، به غمها فزاید غم دیگری،
فلک شمعت را خاموش کن
اگر چشم زهرا بیفتد به خاک، ببیند جگر گوشه‌اش چاک چاک،
ببیند عدو آتش افروخته، خیام حرم سر به سر سوخته.

جلسه دوم

هشت خصلتی که خداوند به

محبوبانش می دهد

رسول خدا ﷺ می فرماید: کسی که مورد محبت خداوند قرار بگیرد، ﴿اِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا﴾ الهمة ثمان خصال^۱». پروردگار زمینه آراسته شدن به هشت خصلت را برای او فراهم می کند. این یک مطلب طبیعی است، کسی که علاقمند به کسی می شود، به او هدیه می دهد، عطا می کند، خلأ او را پر می کند. این مسئله در پروردگار عالم شدیدتر است. وقتی انسانی محبوب خدا بشود، پروردگار عالم همه درهای لطف و احسان و رحمتش را به روی او باز می کند. مصداق ائمه اینگونه بندگان انبیاء او، ائمه طاهرين ﷺ، اولیاء او و مومنین واقعی هستند؛ دارایی آنها از ارزشها، یک دارایی کامل و جامع بود. شما در آیات قرآن ملاحظه کردید؛ هر پیغمبری را که اسم برده - حدود بیست و پنج نفر از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را نام برده - عنایات، الطاف و احسان خودش را، به آنها بیان کرده، چون همه آنها محبوب خدا بودند. نه تنها این مطلب را درباره انبیا بیان می کند درباره همه مومنین واقعی هم بیان می کند.

کیفیت مرگ اولیاء الله

درباره اولیاءش هم بیان می کند، حتی کیفیت مرگ آنها را هم بیان می کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَاؤا سَأَلُوا سَائِلًا سَأَلُوا عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾



﴿يَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾

این دو آیه از آیات بسیار مهم قرآن است که کیفیت مرگ آنها را که مورد محبتش هستند را بیان می‌کند. می‌گوید: لحظه مرگشان هنوز جانشان گرفته نشده فرشتگان من بر آنها نازل می‌شوند؛ «تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ». از جانب من سه مطلب به اینها می‌گویند، ملائکه که استقلالی ندارند، سه تا پیغام در آیه اول است، از جانب من به آنها داده می‌شود.

۱ - پیغام اول، نترسید: «ان لا تخافوا» از مردنتان از انتقالتان به عالم بعد اصلا نترسید. می‌دانید که اغلب مردم دنیا از کلمه مرگ می‌ترسند. گاهی هم از لغتش بیمار می‌شوند، دکتر می‌روند بعضی از دکترها بی‌احتیاطی می‌کنند، می‌گویند: کار شما از کار گذشته، همین بیمار را بیشتر بیماری می‌کند؛ چون غرق در وحشتش می‌کند. و همینطور مردم وقتی یاد مرگ می‌افتند غصه‌دار می‌شوند، برای جدایی از زن و بچه، مال، جدایی از متاع و دنیا.

۲ - پیغام دوم، محزون نباشید: ولی فرشتگان به اینها می‌گویند: «و لا تحزنوا» غصه نخورید، خیلی مهم است، خیلی مهم است! «و لا تحزنوا» یعنی شما به درد فراق مبتلا نمی‌شوید.

این خیلی نکته مهمی است چون غصه وقت مرگ محصول فراق است، جدایی از اهل و عیال و اموال. «و لا تحزنوا» برای شما بحث جدایی و فراق مطرح نیست. حالا این هم داستانی دارد باید بیشتر در این جمله آیه فکر کرد که غصه محصول فراق است. به اینها می‌گویند: غصه نخورید. یعنی فراقی برای شما نیست، حقیقت مسئله چیست؟

۳ - پیغام سوم: بشارت به بهشت وعده شده.

«و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون» شما شصت هفتادسالی که در دنیا بودید هم، پیغمبران من، اولیاء من و کتابهای آسمانی من پیوسته به شما بشارت بهشت می‌دادند. الآن ما شما را به همانی که وعده دادم بشارت می‌دهیم. که آن وعده‌ها همه درست بوده و شما اهل بهشت هستید و دارید از این دنیای محدود می‌روید به یک دنیای بی‌زمان و یک پاداش پایان‌ناپذیر برسید.



بعد به محتضر می‌گویند «نحن اولیائکم فی الدنیا و الاخره» ما در دنیا که زندگی می‌کردید دوست شما بودیم، یار شما بودیم، تکیه‌گاه شما بودیم. فرشتگان در پرونده‌شان می‌بینند که ماموریت داشتند در دنیا از این عبد محبوب خدا حفاظت کنند، حالا حفاظت در مقابل حوادث، یا حفاظت در برابر هجوم شیاطین، «نحن اولیائکم فی الحیاة الدنیا و فی الاخره» ما بعد از مردنتان هم با شما هستیم، یار شما هستیم، رفیق شما هستیم، دوست شما هستیم.

- ۴ - «و لکم فیها ما تدعون» که در عالم آخرت به هر چی بخواهید می‌توانید برسید.
- ۵ - «وما تشتهی انفسکم» و هر چی میلتان باشد بی‌قید و شرط در آن عالم در اختیار شما قرار می‌گیرد این پنج تا پیغام.

کیفیت مرگ کافران

حالا شما این پنج تا پیغام را مقایسه بکنید با محتضری که اصلا زمینه محبوبیت خودش را پیش خدا در دنیا فراهم نکرد. خدا هیچ دوستش نداشت. آنها چطوری می‌میرند؟ هیچ کس هم نمی‌بیند این کسی که خدا دارد می‌گوید - چون مردم دنیا می‌بینند کافر، مشرک، منافق، بی‌دین، ظالم یا در افاق خودش یا در بیمارستان چشمش بسته شد، چون قابل دیدن نیست برای مردم - پروردگار می‌فرماید: اینها که می‌خواهند بمیرند ملائکه قبل از مرگ بالای سرشان می‌آیند - آنها را ملاحظه کردید؟ - فرشتگان می‌آیند با پنج پیغام. وقتی که فرشتگان می‌آیند از اینها یک سوال می‌کنند: ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً﴾ زمین خدا گسترده نبود؟ که شما در این زمین گسترده بتوانید دیندار بشوید، آدمهای درستی بشوید، آدمهای خوبی باشید؟ این یک سوال، که اینها جواب ندارند بدهند. خب بعدش - این آیه خیلی سنگین است - پروردگار می‌فرماید: فرشتگان من با تازیانه‌های عذاب، هم به روی بدنشان هم به پشت بدنشان می‌زنند تا جانشان گرفته شود. یک کتک ناب قبل از مرگ، ناب.

بندگان محبوب خدا

یک وقت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل سوال کرد گفت: من زمانی که در مکه چوپانی می کردم در بیابان دنبال گوسفندها بودم - گوسفندها هم دیدید علف و آب که می خوردند، می خوابند روی زمین و استراحت می کنند - به جبرئیل فرمود: گاهی می دیدم این گله یکه می خوردند با همدیگر. علت چیست؟ جبرئیل عرض کرد: آقا تازیانه ای که به بدکاران زده می شود، گوش مردم که صدایش را نمی شنود، اما این حیوانات می شنیدند، از ترس یکه می خوردند. اینها مطالب صریح قرآن است. هم کیفیت مرگ محبوبان خدا و هم کیفیت مرگ مردم مورد نفرت خدا.

در محبت خدا به عبد، همه درهای فیوضات باز می شود، هر کسی هم از انبیا گرفته تا یک آدم مومن، گنجایشی دارد، ظرفیتی دارد، به اندازه گنجایش خودش از این فیوضات بهره مند می شود. مسئله مهم این است که ما چگونه خود را محبوب خدا کنیم؟ این را برای شما عزیزان باید مفصل تر توضیح بدهم، چون خیلی راهگشا است. حالا من متن روایت را بخوانم که سال گذشته هم نرسیدم کل متن را بخوانم، تا دانه دانه به توضیح و به تفسیر برسد.

هشت خصلت محبوبان خدا

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله روی منبر فرمودند: هنگامی که خدا به عبدی محبت پیدا بکند؛ - یعنی عبدی خودش را مورد محبت خدا قرار بدهد - الهمه ثمان خصال. خدا به او هشت خصلت می دهد. - اینقدر هم این روایت مهم است که در جلسه قبل عرض کردم شیخ بهائی که عالم فوق العاده ای بوده یکی از این هشت تا را، خیلی مفصل توضیح داده. معلوم می شود شیخ با این روایت انس داشته، روایت خیلی مورد توجهش بوده، که زحمت کشیده یک فرازش را مفصل موشکافی کرده. -

یکی از این مستمعین پیغمبر صلی الله علیه و آله، رو کرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این هشت خصلتی که می فرماید چیست؟ چه خصلتهایی است؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شمردند. بعد هم دیگر منبرشان را قطع کردند.



اول: (غض بصر)

آنی که خدا به محبوبش کمک می‌دهد، او را یاری می‌کند در این زمینه، «غَضُّ الْبَصْرِ عَنْ مُحَارِمِ النَّاسِ»، این که چشمش از ناموس کل مردم فروپوشیده می‌شود. این هم یک توضیح لطیفی دارد که کسی که اصلا اهل چشم چرانی نیست، چی شده که اصلا اهل چشم چرانی نیست؟

چگونه چشم چران نباشیم؟

علتش این است که شهوت جنسی‌اش در کنترل ایمانش است، یک اسب چموش رهایی نیست که هر جا دلش بخواهد برود و به طرف هر کس که دلش بخواهد بتازد. این علتش است. چنان این شهوت در کنترل ایمان است که هوس دیدن هیچ نامحرمی را نمی‌کند. اینها دیگر خیلی مرد خدا هستند، خیلی آدمهای والایی هستند. خطرات چشم‌چرانی هم برای کل مردم دنیا معلوم است. کسی نیست که از خطر چشم چرانی بی‌خبر باشد. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: چشم چرانی مقدمه زنا و روابط نامشروع است. گرگ شهوت بسیار پرزور و قوی است. اگر دست و پایش با ایمان بسته نشود، کارش را می‌کند. درنده فوق العاده‌ای است؛ فوق العاده.

در یک روایتی دیدم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله از یک آقای تعریف کردند. نمازش، روزه‌اش، وقارش، خوبی‌اش. گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله یک مقدار این آدم مؤمن خوب دچار چشم چرانی است. فرمود: چرا پیش من گفتید مؤمن؟ چرا گفتید آدم خوب؟ - این است مسئله - چرا گفتید مؤمن؟ این آدم خوبی است که پیش من تعریفش را کردید؟ کسی که با چشمش دزد ناموس مردم است، این آدم خوبی است؟ تا برسیم حالا به توضیح چشم چرانی و غض بصر. این یک رشته یاری خدا به محبوبش.

وقتی خدا کسی را دوست داشت، او را یاری می‌دهد

یک روایتی را برایتان بگویم، خیلی روایت فوق العاده‌ای است. من اولین بار این روایت را از یکی از علمای بزرگ زاهد حکیم عالم شنیدم. من در او تمام آثار مسلمانی را دیدم،



تمام. در یک شهری زندگی می‌کرد، من آنجا منبر داشتم. اسمش را شنیدم بودم که این مجسمه ایمان است، مجسمه اسلام است. - خیلی وقت پیش سال پنجاه، چهل و پنج سال پیش - من جوان بودم. یکی از طرف ایشان آمد گفت: ایشان می‌خواهد دیدن شما بیاید. گفتم: ابداء، من که در این شهر تازه وارد هستم، ایشان دیدن من بیاید؟ من کی هستم؟ آن وقت ایشان بالای هفتاد سال سن داشت. گفتم: بفرمایید من فردا به دستبوسی شما می‌آیم که قبول نکرد. نمی‌دانم از کجا من را می‌شناخت، نپرسیدم. سفر اولم به آن شهر بود، بالاخره گردنم گذاشتند قبول بکنم. ایشان تشریف آوردند.

بعد من که بازدیدشان رفتم، خیلی هم مورد محبت مردم آن شهر بود، خیلی. اما به شما عرض بکنم، اگر خانه او را به شما می‌دادند حاضر نبودید در آن زندگی کنید. از هیچ کس هم هیچی قبول نمی‌کرد، مواظب باشید! اگر در این لباس، در لباس دیگر، که عنوان لباس دین دارد، کسی خطایی کرد، مرتکب ظلمی شد، مرتکب کار مالی زشتی شد، آن یک نفر همه بندگان مؤمن و اولیای خدا را از چشم شما نیندازد. همان یک نفر از چشمتان بیفتند؛ کسی که فسق علنی می‌کند، یا دستش نسبت به اموال ناپاک است، یا ظلمی می‌کند، یا از قدرتش سو استفاده می‌کند، مثلاً حقی که برای شما بوده را دارد می‌برد، و از قدرتش هم سو استفاده می‌کند، این و آن هم می‌بینند و حکم را به نفع خودش می‌گیرند، در جامعه هم ثابت می‌شود، نه اینکه شایعه است، نه، ثابت می‌شود، علنی بوده. خب همان یک نفر از چشم شما بیفتند، نه همه؛ همه که از چشم آدم بیفتند آدم رابطه‌اش با دین قطع می‌شود.

خب یک چهره این بود. معلوم بود که صفات متقینی که امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند، در این آدم طلوع دارد. حالا من نمیدانم به چه مناسبت هم این روایت را برای من خواندند. به من می‌خواستند درس بدهند، می‌خواستند یادم بدهند، این روایت را به من منتقل کردند من به مردم منتقل کنم - که پروردگار عالم خودش فرموده - . جزء احادیث قدسیه‌ای است که ائمه علیهم السلام ما از قول پروردگار نقل کردند: که بنده من کارش به جایی می‌رسد که «كنت سمعه الّذی یسمع به»^۱ خود من گوشش می‌شوم، که با آن گوش

۱. توحید مفضل - ترجمه علامه مجلسی ص ۱۰۱.



می‌شنود. خب یک همچنین گوشتی از شنیدن دری وری و مسائل بی‌ربط و باطل و لغو و موسیقی‌های حرام و باطل این مادی گران دنیا که شبانه روز دارند از طریق وسائل الکترونیکی پخش می‌کنند وقتی من خدا بشوم گوشش، گوشش از شنیدن این باطل کر می‌شود، دیگر نمی‌شنود. من می‌شوم گوشش که با آن گوش می‌شنود. «و بصره الذی یبصر به» من می‌شوم چشمش که با آن چشم می‌بیند. مگر می‌شود با چشم خدایی بد دید؟ مگر می‌شود با چشم خدایی عوضی دید؟ مگر می‌شود با گوش خدایی بد شنید؟ «و یده الذی یبطش به» من می‌شوم دستش، من می‌شوم قدمش، وقتی به این نقطه برسد که من دوستش داشته باشم، خب وقتی دوستش داشت باشم همه جور او را یاری می‌دهم، کمک می‌کنم، این یک خصلت.

دوم: (ترس از خدا)

دومین خصلت، این چه خصلت زیبایی است؛ این خصلت، خصلت حالی است، قلبی است. اولی مربوط به عضو است، چشم است، این حالی است. «و الخوف من الله عز و جل» خدا از مهابت خودش، از هیبت خودش، از عظمت خودش، ترسی در دل او قرار می‌دهد که این ترس ترمز شدید است. ما همه اینجا نشستیم یک دانه مامور آتش نشانی می‌آید دم در می‌گوید: آقایان یک شیر بسیار درنده از باغ وحش فرار کرده، ما دنبالش کردیم الان آمده دم در. همین خبر را به ما بدهد، ما می‌ترسیم از اینجا برویم بیرون، همه می‌ترسیم، یعنی هیچ کدام نیستیم که نترسیم. خبر می‌دهد می‌گوید: شیر وحشی درنده، الان دم در است، همین. یعنی ما آمدیم تا اینجا بهش رسیدیم، می‌خواهیم کنترلش کنیم، بگیریمش بندش کنیم برگردانیم، همه ما می‌نشینیم، یقیناً.

ترس از خدا ترمز مؤمن

ترس برای مومن یک ترمز بسیار مثبتی است، مومن وقتی از مهابت خدا می‌ترسد یعنی دو قدمی در جهنم باز است، از آن طرف برو. خب نمی‌رود به طرف جهنم، می‌ترسد. ولو



بندگان محبوب خدا

اینکه جهنم را ندیده باشد؛ از خبر راست جهنم که انبیا و کتب اسمانی دادند، می‌ترسد. وقتی بهش می‌گویند ربا، زنا، ظلم، دزدی، غارتگری، رشوه، اینها درهای دوزخ است، باز است، از این طرف نرو، چون از این در جهنم می‌افتی، نمی‌رود. "و الخوف من الله عز و جل"، در قرآن و روایاتمان این خوف هم پرونده خیلی گسترده‌ای دارد.

سوم: (و الحياء)

خدا بهش نیروی حیا عنایت می‌کند، شرم، وقار باطنی. دیگر این آدم یک آدم هیجان‌زده بی‌تربیت بی‌ادب پرده‌در دریده نخواهد بود. حتی در حرف زدنش هم حالت حیا دارد، از همه، از خدا، هم در خلوتش، هم در آشکارش.

چهارم: (آراسته به اخلاق شایستگان)

این است که شیخ بهائی تفسیر بسیار مهمی بر آن گذاشته. «و التخلق باخلاق الصالحین»، پروردگار عالم این بنده محبوبش را متخلق به اخلاق شایستگان می‌کند، که شیخ موارد اخلاقی شایستگان را بیان می‌کند. این چهار تا خیلی جالب است.

پنجم: (و الصبر)

به او استقامت می‌دهد که در مقابل حوادث تلخ و شیرین از کوره در نرود، نیازد، رفوزه نشود؛ «و الصبر».

ششم: (و اداء الامانه)

او یک بنده به تمام معنا امینی می‌شود. خدا پیش بنده‌اش یک سلسله امانت‌ها دارد. ممکن است یک سلسله امانت‌هایی را بندگان پیشش بگذارند. هم نسبت به امانت‌های خدا، هم نسبت به امانت‌های مردم به شدت امین است.



هفتم: (و الصدق)

به شدت یک آدم با صداقتی می‌شود. ظاهر و باطن یکی می‌شود، هر دو هم نورانی. ظاهرش باطنش است، باطنش هم ظاهرش است. نماز می‌خواند، دلش هم نماز می‌خواند. روزه می‌گیرد، دلش هم روزه می‌گیرد، امر به معروف می‌کند خودش آراسته به معروف است. صدق ظاهر و باطن. نورانی است، پاک.

هشتم: (والسخاء)

هشتمین خصلت که خدا به او عنایت می‌کند، دست به جیب بودن است. حالا یا کم دارد، یا متوسط دارد، یا زیاد. ولی آلوده به بخل نیست، عاشق هزینه کردن است، برای هر کار خیری، برای هر کسی، عاشق است.

امام باقر علیه السلام می‌خواست زین العابدین علیه السلام را غسل بدهد خب باید پیراهنش را دریاورد. مردم مدینه، البته شیعیان، آنهایی که آمده بودند در حیاط، همه مردم هم می‌دانستند ایشان از اصحاب کربلا بوده، می‌دانستند از کربلا تا کوفه تا شام، دوباره تا کربلا، تا مدینه، چقدر زجر کشیده است. وقتی پیراهن بابا را درآورد، مردم چشمشان به بدن افتاد، دیدند پشت حضرت علیه السلام اندازه دو تا کف دست پوست، به قول ما پلاسیده شده شادابی ندارد چروک است سیاه است، گریه کردند. به حضرت باقر علیه السلام گفتند: این دیگر جای چه اسلحه‌ای است؟ پدرت را با چی زدند؟ فرمود: جای اسلحه نیست. چهل سال پدرم شیها در این شهر گونی جنس به پشت می‌گرفت، میبرد در خانه مستحق‌ها و بیچاره‌ها می‌گذاشت و برمی‌گشت، این جای چهل سال به دوش کشیدن بار مردم است. خدا عاشق هزینه کردنش می‌کند. خیلی‌ها هم هستند که می‌شناسید در همین قوم و خویش‌ها و دوستانمان هستند اصلا دستشان به جیب نمی‌رود این معلوم است که محبوب خدا نیست، آدم اگر مورد محبت خدا باشد دست به جیب است.

روضه دفن اباعبدالله الحسین علیه السلام و شهدای دشت نینوا

من گفتم مصائب کربلا را در این ده روز دانه دانه برایتان می‌گویم و می‌آیم جلو. دیروز یک بخشی را مربوط به شب دفن عرض کردم. بیابان‌نشین‌ها به خانمهایشان گفتند: ما می‌رویم این بدن‌ها را دفن می‌کنیم، شما نمی‌خواهد بروید. آمدند، ولی ماندند، چون برای هر کدام می‌خواستند قبر درست بکنند، خب باید اسمش را روی یک سنگی خستی می‌نوشتند که این قبر برای کیست؟ اما دیدند این بدن‌ها شناخته نمی‌شود، سرها از بدن جدا، تمام بدن‌ها پر از زخم نیزه و شمشیر، که دیدند یک شترسواری آمد. گفت: بیابان‌نشینان نگران نباشید من تک تک این بدن‌ها را می‌شناسم. اول هفتاد و یک نفر را دفن کرد. کجا؟ آن قطعه ضریحی که در حرم دیدید بالای اسم هفتاد و یک نفر نوشته شده قبرها پشت آن پنجره نیست، قبرها را از بغل قبر ابی عبدالله علیه السلام شروع کرد. یعنی اصحاب در خود حرم هستند، کنار قبر ابی عبدالله علیه السلام آنها را دفن کرد. عمویش را دفن کرد، مقدم بر همه هفتاد و دو نفر علی اکبر علیه السلام را دفن کرد، نوبت به ابی عبدالله علیه السلام رسید. بیابان‌نشین‌ها قبر کردند، آماده کردند. امام علیه السلام فرمود: بروید در خیمه‌های نیمه سوخته ما یک پاره حصیر بیاورید، چرا؟ چون ابی عبدالله علیه السلام به جوری مورد حمله قرار گرفته بود که زین العابدین علیه السلام دیدند بدن را نمی‌تواند بلند کند. حصیر را آوردند آرام آرام زیر بدن کشیدند، وارد قبر شد خودش حصیر را بلند کرد در قبر گذاشت. خب حالا می‌خواهد صورت بابا را روی قبله بگذارد، سر که در بدن ندارد، گلوی بریده را رو به قبله گذاشت «ابناه اما الدنيا فبعدک المظلومه و اما الاخره فبنور وجهک مشرقه»^۱ در قبر را بست روی خاک قبر نوشت: «یا اهل العالم هذا قبر حسین ابن علی علیه السلام». اما کدام حسین علیه السلام؟ «الذی قتلوه عطشاناً».

۱. حائری مازندرانی_محمد مهدی_معالی السبطين_ج ۲_ص ۴۰.
۲. المقرم_عبدالرزاق الموسوی_مقتل الحسین علیه السلام_بیروت_دارالکتاب الاسلامیه_چاپ پنجم_ص ۳۱۹_۳۲۱.



جلسه سوم

راه‌های جلب محبت خدا (۱)

کلام درباره یکی از مهمترین و اصولی‌ترین روایات پیغمبر عظیم الشان اسلام بود، عرض کردم این روایت به شدت مورد توجه شیخ بهائی، عالم جامع شیعه بود که یک فرازش را تفسیر کرده؛ تفسیر بسیار ریشه‌دار قوی.

یک مطلبی در ابتدای روایت هست که من هر روز لازم است مقدمه‌ای را برای این مطلب به محضر شما بزرگواران عرضه بدارم. خود این مقدمات هم که گاهی از قرآن گرفته می‌شود، گاهی از روایات، خیلی مهم و باارزش است.

ابتدای روایت دارد: «اذا احبَّ اللهُ عبداً الهمه ثمان خصال» هنگامی که خداوند بنده‌اش را دوست داشته باشد او را برای آراسته شدن به هشت خصلت آماده می‌کند، کمک می‌دهد. یاری می‌کند.

باید چه کار کرد که محبوب خدا شد؟ چه حالی باید پیدا کرد؟ چه رفتاری باید پیدا کرد؟ چه کوششی باید انجام داد که خداوند مهربان انسان را دوست داشته باشد؟ این سرمایه کمی نیست، بسیار باارزش است که پروردگار محب انسان بشود، یار انسان بشود.

روزهای قبل یک مقدماتی را عرض کردم امروز هم آیه بیست و چهارم سوره توبه را برایتان می‌خوانم. ما طبیعتاً یک سلسله امور را دوست داریم، نمی‌توانیم هم دوست نداشته باشیم.

جدایی از این دوستی و محبت امکان ندارد. بخشی از محبت ما در ارتباط با انسان‌هاست، بخشی در ارتباط با اشیا است، یک بخشی هم در ارتباط با کار است. که روی هم رفته طبق

آیه شریفه هشت تا متعلق دارد این محبت ما، نمی‌توانیم هم نداشته باشیم.



بندگان محبوب خدا

ما اگر بخواهیم محبوب خدا شویم، باید محبت ما به این هشت واقعیت زیرمجموعه محبت‌مان به پروردگار بیاید. یعنی محبت اینقدر افراطی نباشد، شدید نباشد که اگر یک مسئله الهی پیش آمد، آن محبت مانع اجرای خواست پروردگار نشود. یعنی محبت باید موخر از محبت خدا باشد نه مقدم بر محبت خدا.

آنهایی که محبت به این هشت چیز را یا دانسته یا ندانسته مقدم بر محبت خدا قرار می‌دهند، ارزش این هشت تا را فوق ارزش خدا قرار می‌دهند. و این یک جابجایی بسیار زشت است. حالا آیه را متنش را عنایت کنید. من با انگشت‌هایم می‌شمارم که هشت‌تایش به نظرتان بیاید.

اول

«قل ان كان ابائكم» به مردم بگو «اگر پدرانتان». بالاخره فرزندان به پدران علاقه دارند از این علاقه هم نمی‌توانند بیزند، می‌گویند: پدرم است، چه کارش کنم؟ می‌خواهمش، نمی‌توانیم بگوییم: نخواه. اما خواستن تا کجا؟ تا چقدر؟

دوم

«و ابنائکم» فرزندان، ما یک طرف وجودمان به پدرانمان وصل است پدر و مادر، یک طرف به بچه‌هایمان. به آنها هم علاقه داریم. ما همیشه بین این دو محبت زندگی می‌کنیم، محبت به گذشته و گذشتگانمان که سبب به دنیا آمدن ما شدند و محبت به بعدی‌ها که ما سبب به دنیا آمدنشان شدیم. به هیچ کس هم نمی‌شود گفت: بچه‌ات را دوست نداشته باش. معنی ندارد این نهی، چون امکان هم ندارد.

سوم

«و ازواجکم»، و همسرانتان. همه همسران خوب‌شان را دوست دارند. حالا اگر یک همسری را دوست نداشته باشند، با هم اختلاف داشته باشند یا به قول پیغمبر ﷺ هم

۱. «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تُمْسِقُونَ كَسَاةًهَا وَمَسَاكِينٌ تَرَضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» توبه: ۲۴.



کفو نباشند، خب جدا می‌شوند. اما خیلی‌ها همسرانشان را خیلی دوست دارند به شدت هم دوست دارند.

حکایت

در یک شهری از منبر پایین آمدم. یک پیرمردی شاید از هشتاد هم گذشته بود، سوادى نداشت خیلی قدیمی بود، آمد کنار من نشست به شدت گریه می‌کرد، من فکر کردم مشکلی دارد دردی دارد، یک خرده حوصله کردم گریه‌اش سبک شد. گفتم: پدر چه شده؟ گفت: من دلم می‌خواهد قیامت با خانمم باشم، نمی‌خواهم از من جدایش بکنند. خدا را قبول دارم، قیامت را قبول دارم، تا حالا نمازهایم را خوانده‌ام، روزه‌هایم را گرفته‌ام، یک بویی حس می‌کنم که اهل نجات هستم - درست هم هست، خب کسی که خدا را باور دارد، قیامت را باور دارد، در حد خودش واجبات را انجام داده، محرمات را ترک کرده اهل بهشت است - گفت خانمم هم همینطور، چه کار کنم؟ اگر جدایش بکنند چه کار کنم؟ برایش دو تا آیه قرآن خواندم خیلی خوشحال شد، راحت شد. یک آیه در سوره رعد است یک آیه در سوره مومن است نه مومنون. مومنون جزء هجدهم است مومن حدودهای جزء بیست و سوم است. سوره مومن به اعتبار مومن آل فرعون نازل شده مثل سوره لقمان. در هر دو آیه دارد هم رعد هم مومن، که پروردگار می‌فرماید: انسان‌هایی که این خصلت‌ها را دارند وارد بهشت می‌شوند، تنها نه! ﴿وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَوْجَاهِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ همسران شایسته‌شان هم با اینها وارد بهشت می‌شوند، پدران خوبشان هم وارد می‌شوند، بچه‌هایشان هم وارد می‌شوند. خیلی خانواده‌ها در بهشت با هم هستند، دور هم هستند. زن و شوهر، «ذریاتهم» بچه‌هایشان، نوه‌هایشان، نبیره‌هایشان، از این خانواده‌ها در طول تاریخ کم نبودند. ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ آل ابراهیم یعنی ابراهیم و همسرش و بچه‌هایش و ذریه‌اش، آل عمران یعنی عمران و خانمش که مادر مریم است و

۱. رعد: ۲۳.

۲. آل عمران: ۳۳.

بندگان محبوب خدا

مریم و مسیح. اینها یک خانواده هستند زن و شوهر و دختر و نوه، حالا عیسی که ازدواج نکرد دیگر قطع شد ولی این خانواده با هم در بهشت هستند زن و شوهر و دختر و بچه، چهار نفر.

آیه سوره مومن هم از قول فرشتگان عرش همین را می گوید: ﴿رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَّحْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ یک کسی زنش را خیلی دوست دارد. «قل ان كان ابائكم» پدرانتان، همسرانتان، «ابناءكم» فرزندانان،

چهارم

«اخوانکم» برادرانتان

پنجم

«و عشیرتکم» اقوامتان. پنج تا. دایی هایتان عمه هایتان، خاله هایتان، عموهایتان، بچه هایشان، دامادهایشان، اینها را هم طبیعتاً دوست دارید محبت دارید، «قل ان كان ابائکم و ابنائکم و ازواجکم و اخوانکم و عشیرتکم».

ششم

«و اموالاً اقترفتموها»، پولهایی که جمع کردید. حالا یا کم یا زیاد هر کسی یک پس اندازی دارد «اموال اقترفتموها»، پس انداز کردن عیبی هم ندارد البته نه در حد تریلیاردی و میلیاردی که هیچ کاری با این پولها آدم نکند، این نه این در قرآن به عنوان خطر دوزخی شدن بیان شده. اما مردم یک پس اندازی دارند یک وقت مریضی است، تعمیر خانه است تعویض ماشین است عیبی ندارد.



حکایت

سلمان دو تا نان دستش بود داشت می‌رفت خانه، یکی بهش گفت: یک دانه نان که برای امروزت بس است. گفت: بله، گفت: آن یک دانه نان دیگر را می‌خواهی چه کار؟ گفت: برای فردا می‌خواهم دوباره نانوائی نروم. گفت: از کجا می‌دانی تا فردا زنده هستی؟ گفت: چرا عکسش را نمی‌گویی؟ چرا نمی‌گویی من فردا تا یک ماه، دو ماه، ده ماه، بیست سال دیگر زنده هستم؟ چرا آنجوری حساب نمی‌کنی؟ چرا منفی حساب می‌کنی؟

پس انداز عیبی ندارد. ما خیلی روایت داریم که من حالا چند تا را درباره ابی عبدالله رضی الله عنه یادم است، که مستحق آبروداری آمده یا در مسجد، یا در زده، اظهار حاجت کرده، ابی عبدالله رضی الله عنه به قنبر فرمودند: ذخیره چه داریم؟ پس انداز چه داریم؟ مثلاً قنبر گفته: چهار هزار درهم داریم. فرمود: همش را به او بده، پس پس انداز عیبی ندارد. نه مخالف زهد است نه مخالف ایمان است، نه مخالف تقواست.

اسلام‌شناسی هم خیلی علم خوبی است، که آدم اسلام را بفهمد و از پیش خودش اسلام نسازد. که نه، من معلوم نیست تا فردا زنده باشم بگذار هر چه امروز درمی‌آورم یک خرده را خانه بیاورم بقیش را هم بدهم به دیگران. در سوره اسراء^۱ می‌فرماید: نه اسراف کنید و نه خودتان را با دست خودتان به تنگدستی دچار کنید. ما قانونی نداریم که دار و نداشت را در راه خدا بدهی، ما عکسش را داریم قانون داریم که اگر بعد از مردنت دختر داشتی، پسر داشتی، دو سهم ارث برای پسر و یک سهم هم برای دختر است، ثلث هم برای خودت است. پس معلوم می‌شود خدا از اینکه بعد از مردن من یک خانه بماند اثاث بماند، یک مغازه بماند یک خرده پول بماند، ایراد نگرفته است. اگر ایراد داشت که خدا باب ارث را باز نمی‌کرد، معلوم می‌شود ایراد ندارد.

خب اگر پدران، فرزندان، همسران، برادران، اقوامتان، «و اموال اقترفتموها» پس اندازهایتان، پولهایی که به دست آوردید.

۱. اسراء: ۲۷.

هفتم

«و مسکن ترزونها» این خانه‌های خوبی که ساختید و بهش دلتان خوش است، که خانه دارم، سرپناه دارم، خانه خوبی است دوستش دارم. خب طبیعی است آدم خانه‌اش را دوست دارد.

هشتم

«و تجارت تخشون کسادها» داد و ستدی که از کساد شدنش می‌ترسید، مثل حالا که همه مردم در ترس هستند، اقتصاد متوقف است، خرید و فروش آنچنان که باید نیست - این را می‌گویند قرآن، حالا ما فعلا دچارش شدیم، هر کسی هر چه دارد می‌خواهد بفروشد، می‌گویند: نمی‌خریم. چرخ اقتصاد توقف کرده، با دو تا تقصیر، یک تقصیر کردن تحریم است، یک تقصیر هم گردن ندانم کاری خودمان - هشت تا شد.

به مردم بگو اگر این هشت تا، اینجا را دقت بفرمایید: "أحب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله"، این هشت مورد پیش شما از خدا، یعنی در قلبتان از خدا و پیغمبرش و کوشش کردن در راه خدا محبوبتر است یعنی آמיד خدا و پیغمبر ﷺ و کوشش در راه خدا را مؤخر کردید، محبت به این هشت تا را مقدم کردید، حالا اگر پیش آمد بین خدا و پیغمبر ﷺ و جهاد و این هشت تا، شما این هشت تا را انتخاب کردید و آن سه تا را حذف کردید، پدرم گفته، نمی‌توانم حرفش را گوش ندهم، حالا حرف بابا مخالف خداست. داداشم گفته، پسرم گفته، زنم گفته، قوم و خویشم گفته، پولم! پولم! پولم را چه کار کنم، من یک پس اندازی که دو سال است سه سال است از رویش گذشته دارم، خدا می‌گوید: خمس و زکات، نه! من پولم را نگه می‌دارم.

مسکنم! حالا من رفتم مسکن را در بنگاهی معامله کردم پنجاه میلیون هم بیعانه گرفتم، حالا یک هفته گذشته مسکن قیمتش دو برابر شده، اینجا خدا چه می‌گوید؟ مسکن چه می‌گوید؟ خدا می‌گوید: بیع گرفتی امضا کردی ملکت برای خریدار شده، خریدار بقیه پولی که قرار زمانی گذاشتید به تو بدهکار است، دوبرابر هم شده، حالا می‌آیی به خریدار



می‌گویی: پنجاه میلیون را بگیر خانه را نمی‌دهم، خریدار هم می‌گوید: من خانه را پس نمی‌دهم، خب حالا شما پارتی داشتی پول داشتی، زور داشتی، کسی را دیدی، قولنامه را باطل کرد، خانه بهت برگشت، خریدار هم راضی نیست، این خانه غصبی است ملک دیگری است هر چه نماز در آن بخوانند باطل است. اینجا خدا می‌گوید: بین من و پیغمبرم ﷺ و راهم، خانه مقدم است یا من مقدم هستم؟ کدام‌هایمان؟ اگر این هشت تا را در مواردی که پیش می‌آید که باید خدا و پیغمبر ﷺ و جهاد را جلو بیندازیم آن هشت تا را پشت سر قرار بدهیم، اگر این کار را نکنیم، خدا و پیغمبر ﷺ و جهاد را حذف کنیم، دو دستی به این هشت تا بچسبیم، آخر آیه تهدید خیلی سنگینی می‌کند، "فتربصوا" با صاد است، «فتربصوا» پس منتظر بمانید! «حتی یأتی الله بأمره» تا خدا مرگ را برساند، و با غرق در محبت افراطی به این هشت تا و حذف خدا و پیغمبر ﷺ و جهاد بمیرید، اما این مدتی که منتظر هستید تا مرگ بیاید «والله لا یهدی القوم الفاسقین» من دستتان را نمی‌گیرم. بروید پی کارتان.

این خیلی آیه سنگینی است، حالا اگر من بخواهم محبوب خدا بشوم، یک کاری که باید بکنم محبتم را به این هشت تا، محبت مانع از انجام خواسته‌های خدا و پیغمبر و کوشش در راه او قرار ندهم. باید همیشه این را مواظب باشم. زخم می‌گوید، چی کار بکنم؟ خب زن یا برادر اشتباه دارد می‌گوید زیر بارش نرو. می‌گوید ممکن است زیر بارش نروم زخم زندگی را خیلی تلخ کند، قرآن مجید در سوره تغابن می‌گوید: با این زن اصلا درگیر نشو، دعوا راه نینداز، آتش روشن نکن ﴿تَعَفَّوْا وَتَصْفَحُوا﴾ گذشت، چشم‌پوشی.

هر روز که نمی‌تواند دعوا سرپا کند، هر روز که نمی‌تواند اوقات تلخی و قهر کند. وقتی دید به حرفش گوش نمی‌دهی موج کم کم آرام می‌شود، تمام می‌شود، خیلی جالب است، قرآن - گاهی ما یک آیه قرآن را در سوره بقره می‌بینیم، حکمش را در سوره دیگر می‌بینیم، جزء سی‌ام - اینجا می‌گوید محبت این هشت تا را مقدم نکن، شما می‌گویید اگر

مقدم نکنم جار و جنجال می‌شود، خدا هم می‌داند جار و جنجال می‌شود با برادرت، با بابات، با قوم و خویش، با بچه‌ات، با همسرت این را می‌داند، ولی در سوره تغابن می‌گوید: جلوی این جار و جنجال آرامش خودت را حفظ کن بخند، خوش باش، اوقات را تلخ نکن، بگو مگو شروع نکن، درگیری ایجاد نکن تو مرد خانه هستی. «واعفوا» از پدرت، زنت، برادرت، قوم و خویشت، گذشت کن یک خرده که گذشت را ادامه بدهی او خودش خجالت می‌کشد دیگر شلوغش نمی‌کند. مردم بیشترشان عجول هستند، زود از کوره در می‌روند، این باعث دعوای مداوم می‌شود. این یک راه که من محبوب پروردگار بشوم. چه لذتی هم دارد که خدا آدم را دوست داشته باشد، چه لذتی دارد.

اگر محبوب خدا شدیم تمام ابواب رحمتش به روی‌مان باز می‌شود

شما می‌دانید خودمان هم شاید تجربه کرده باشیم جوان که بودیم گاهی برایمان پیش آمده عاشق همکلاسی‌مان شدیم اما یک عشق پاک، کاری به توابع حرامش نداشته، طرف خیلی با ادب بوده چهره آرامی بوده، چهره خوبی بوده، محبت ما را جلب کرده، یادتان هست که هر چی از ما می‌خواست با جان و دل انجام می‌دادیم، امروز نهار بیا پیش ما، باشد، امروز خواستی بیایی این دفترچه را برای من بخر، دوچرخه‌ات را بده من یک دور بزنم، اصلا ما هیچ مانع نمی‌شدیم، در مقابلش نمی‌ایستادیم. محبت یک نرمی عجیبی به باطن می‌دهد که آدم را در مقابل محبوب تسلیم می‌کند. خدا آدم را دوست داشته باشد تمام درهای فیوضات و رحمتش را به روی آدم باز می‌کند.

خیلی هم خوب می‌شود فیوضات و رحمت حق را حس کرد، خیلی خوب می‌شود حس کرد. شما مردم مومنی هستید، در زندگیتان فیوضات الهیه و رحمتش را حس کردید. وقتی انسان محبوب خدا بشود، هشت خصلت را آماده می‌کند که عبدش به آن آراسته شود. خصلت اول «غَضَّ البصر عن محارم النَّاسِ»، نه محارم المومنین، به او یاری می‌دهد که چشمش نسبت به ناموس کل مردم چشم چران نشود. یک چشم پاک، یک چشم حفاظت‌شده، یک چشم وصل به رحمت الله، وصل به فیض الله، چون خود آزاد گذاشتن



چشم، پیغمبر ﷺ، امیرالمومنین ﷺ، امام صادق ﷺ، مسیح، یحیی، اینها را همه را من یادداشت کردم برایتان می‌خوانم. چشم آزاد توابع بسیار خطرناکی دارد، گرچه آدم به آنی که نگاه کرد و نگاه دوخت و عاشقش هم شد و بهش نرسید.

ولی این غصه نرسیدن به او، این غصه نرسیدن به شهوات، فشار عصبی دارد، فشار فکری دارد، فشار روانی دارد، گاهی توابعش را ائمه ما ﷺ و پیغمبر اکرم ﷺ بیان کردند، نیاز به دلیل هم ندارد، یک امور مسلم است. تا فردا انشاءالله.

روضه حضرت رقیه رضی الله عنها

پدران و مادران! دخترداری هم یک داستانی است. بیشترمان هم دختر داشتیم، حالا هم سن‌های من که دخترهایشان شوهر کردند. جوان‌ها الان دختر کوچک دارند. برای ما هم زمانی کوچک بود، حال عجیبی است بین پدر و دختر. درروانشناسی وابستگی دختر به پدر و وابستگی پسر به مادر ثابت شده است. دختر با وجود پدر یک ارتباط ویژه دارد. خدا کند پدرها همه با محبت باشند، تلخ نباشند، زمخت نباشند، آغوششان برای بچه باز باشد، او را نوازش کنند، پدر که از خانه می‌رود بیرون، چاره ندارد دیگر، حالا داداش دختر یا بچه همسایه یک مشت به دختر می‌زند، دختر هم قدرت دفاع ندارد، با یک حالی به آن بچه، به آن دختر همسایه می‌گوید: بگذار بابام شب بی‌آید... و منتظر می‌ماند، تا پدر از در اتاق وارد می‌شود این دختر می‌دود، گریه‌اش هم آدم را خیلی آتش می‌زند، من خودم که طاقت گریه دختر را اصلاً ندارم، وقتی این اشک می‌غلند.

| | |
|---|-------------------------------|
| دختری از شاه شهیدان حسین <small>رضی الله عنه</small> | بود سه ساله به غم و شور و شین |
| گفت کجا شد پدر مهربان | از چه نیامد بر ما کودکان |
| گفت بدو زینب <small>رضی الله عنها</small> زار ای عزیز | اینقدر اشک از غم هجران مریز |
| کرده سفر باب تو این چند روز | اینقدر ای شمع فروزان مسوز |
| نالہ تو شعله به عالم زند | بارقه بر خرمن آدم زند |

بندگان محبوب خدا

گر ز من دل شده رنجیده است، _اگر بابام از من ناراحت است قهر کرده نمی آید، از دیگر
اطفال چه بد دیده است
اینقدر گریه کرد که خسته شد

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| رفت به خواب و ز تنش رفت تاب | دید مه روی پدر را به خواب |
| دست زد و روی پدر بوسه داد | پیش پدر لب به شکایت گشاد |
| که ای پدر ای مهر تو سودای من | رفتی و از جور بدان وای من |
| رفتی و ما زار به دوران شدیم | دستخوش فتنه عدوان شدیم |

جلسہ چہارم

تفسیر نصلت اول روایت

(نخض البصر عن محارم الناس)

کلام در یکی از مهمترین روایات وجود مبارک رسول خدا ﷺ بود. روایتی که کتابهای مهم روایتی نقل کردند و استاد بزرگ علوم مختلف اسلامی شیخ بهایی به این روایت نظر داشته، و یک جمله‌اش را مفصل تفسیر کرده است.

تمام پیکره روایت از اهمیت برخوردار است، شما این روایت را نزد هر روایت‌شناسی ببرید به عنوان یکی از مهمترین روایات تلقی می‌کند. جمله اولش این است «اذا أحبَّ اللهُ عبداً اللهم ثمان خصال» هر گاه محبت خداوند به سوی انسانی جلب شود و او را دوست داشته باشد زمینه آراسته شدن به هشت خصلت را به او عنایت می‌کند.

که یکی از روزها هر هشت خصلت را عرض کردم، اما خود جمله اول اقتضای بیان یک مقدمات مهمی را از قرآن و روایات دارد، این که چه کار کنیم تا محبوب خدا شویم؟ تا پروردگار عالم برای آراسته شدن به این هشت خصلت به ما کمک کند؟ به ما یاری بدهد؟ خدا دوست دارد زیبایی‌های معنوی را بر بنده‌اش ببیند، بنده هم نباید نسبت به این امور با عظمت بخل بورزد، و دستش را ببندد که در این مدت عمر چیزی گیرش نیاید. آیات قرآن و روایات، مخصوصاً روایات جلد دوم اصول کافی^۱ و روایاتی که در دو جلد کتاب معروف

۱. کافی یکی از مهم ترین و معتبر ترین کتاب های حدیثی شیعه اثر ثقه الاسلام کلینی متوفی ۳۲۹ هجری است.

بندگان محبوب خدا

دانشمند بزرگ شیعه ابوفراس^۱ به نام مجموعه ورام نقل کردند راهنمایی می‌کنند که عبد چه کار بکند محبوب خدا شود.

امروز دو آیه فوق العاده از سوره مبارکه حجرات انتخاب کردم برایتان قرائت کنم، که در این دو آیه راه محبوب شدن در پیشگاه پروردگار ذکر شده است. مخصوصا در پایان آیه دوم، یکی از آن هشت خصلت بیان شده است. که هر دو آیه نشان می‌دهد اینها محبوب خدا شدند. که پروردگار در پایان آیه دوم انتخاب شده، یکی از آن هشت خصلت را برایشان بیان می‌کند که دارای آن هستند.

ولی فکر کردم که اگر من هر روز به مقدمات پردازم از شناخت و تفسیر آن هشت خصلت محروم می‌شویم. امروز یک دانه از آن خصلتها را که خصلت اول است، براساس یک آیه قرآن و سیزده تا روایت که فکر نمی‌کنم به قرائت هر سیزده تا برسیم، برایتان عرض می‌کنم. آیه در سوره نور است، سیزده چهارده روایت در کتابهای بسیار مهم روایی است که تاریخ بعضی از کتابها برای هزار و دویست سال پیش است، مثل کتاب محاسن برقی^۲ این روایات را من از کتابهای مختلف جمع کردم که برایتان عرض می‌کنم، البته بیشتر بود من این تعداد روایت را انتخاب کردم.

حضرت علیه السلام می‌فرماید: کسی را که خدا دوست داشته باشد زمینه‌هایی فراهم می‌کند تا آراسته به هشت خصلت شود. یک آقایی از پای منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله «و ما هن؟» برایمان می‌گویید این هشت خصلت چیست؟ که حضرت صلی الله علیه و آله هر هشت خصلت را بیان کردند.

۱. ورام بن ابی فراس حلی، فقیه و محدث امامی قرن ششم و آغاز قرن هفتم قمری و از شاگردان سدیدالدین حمصی رازی. مهم‌ترین کتاب وی که باعث مشهور شدنش نیز گردید، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر است که به مجموعه ورام شهرت دارد. سید بن طاوس از شاگردان اوست.
۲. المحاسن از کتب روایی شیعه اثر ابوجعفر، احمد بن محمد بن خالد برقی متوفای ۲۷۴ق است. وی از عالمان شیعه است و کتابش به "محاسن برقی" شهرت دارد. برقی، مجموعه روایاتی را با موضوعات مختلف از قبیل فقه و اخلاق در این کتاب گرد آورده است.



خصلت اول که خیلی مهم است، حالا شما مهم بودنش را از متن روایاتی که می‌خوانم به دست می‌آورید. چون اگر آدم به همین یک خصلت آراسته شود یقیناً به فیوضات الهیه وصل می‌شود. در متن همان روایت هم می‌بینید که آراسته شدن به همین خصلت چه منافعی از جانب خداوند نصیب انسان می‌کند.

بیشتر آنهایی که بین چهارده، پانزده تا پنجاه، شصت سالشان است باید به این روایات توجه کنند، چون سن به یک درجه‌ای که می‌رسد انسان دیگر عمداً هم آلوده به این گناه شود تحت تاثیر قرار نمی‌گیرد. فقط یک گناه مفتی می‌کند کارش به عمل، به حرکت نمی‌رسد، چون مایه‌هایش را ندارد.

«غض البصر عن محارم الناس» خیلی جالب است که نمی‌فرماید «عن محارم المومنین یا عن محارم المسلمین» چشمش را از دیدن ناموس کل مردم فرو بپوشد، کلمه «غض» خیلی جالب است. چون نمی‌گوید: در خیابان، در اداره، در مدرسه، در دانشگاه، در کوچه و بازار چشمت را ببند. نمی‌شود آدم چشمش را ببندد، اگر ببندد نمی‌تواند حرکت کند، "غض" یعنی چشم را به ناموس احدی ندوز، اگر یک مرتبه هم دیدی، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: درجا از آن دیدن برگرد، چون نیتی نداشتی عمدی نداشتی، حالا داری در خیابان می‌روی یک خانمی از کوچه درآمد یا از خیابان درآمد نگاهت افتاد، اما تو اهل «غض بصر» باش. چون پیغمبر ﷺ می‌فرماید: آن نگاه بی‌اختیار در پرونده‌ها نوشته نمی‌شود. چون از خانه به نیت دیدن ناموس مردم که بیرون نیامدی، از منزل به این نیت که بروی سر کار مشروعت، مغازه‌ات، اداره‌ات، مدرسه‌ات بیرون آمدی.

اتفاقی خیلی سریع چشمت افتاد و خیلی سریع سرت را پایین انداختی. کوچه را که میبینی خیابان را که می‌بینی، او را دیگر نمی‌بینی. حضرت ﷺ می‌فرماید: آن دیدن اتفاقی مانعی ندارد، چون هیچ نیتی هم پشت سرش نبوده اهلش هم نبوده. اما اگر همان دیدن ادامه پیدا بکند، آن دیدن ادامه‌ای حضرت ﷺ تعبیرشان این است "علیک" به ضرر تو است، ولو به هیچی هم آلوده نشوی، ولی آن ادامه پشتش نیت است. دلت خواست خوب ببینی‌اش، بالاخره گناه پایت ثبت می‌شود.

واژه «غض» در آیات

﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ بَعْضٌ مِّنْ أَبْصَارِهِمْ﴾^۱ به تمان بندگان مومنم بگو که دیدنشان را فرو بگذارند. خیره نشوند ادامه ندهند، هوسرانی نکنند، عین همین امر هم به جنس زن شده: «وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»

عبادت همان عمل به امر خداوند

خیلی جالب است هر دو امر است، امر پروردگار به مردان مومن امر پروردگار به زنان مومن. خود این عمل کردن به امر پروردگار عبادت است. یعنی ما صبح ها که از خانه بیرون می آئیم تا شب که برگردیم صد بار نگاه نکنیم، خب صد تا عبادت کردیم. ما این عبادت را تکرار کردیم این یک دانه عبادت نیست. پرهیز از دیدن، باز پرهیز از دیدن، باز پرهیز از دیدن. مثل نماز. ما صبح می خوانیم ظهر هم می خوانیم عصر هم می خوانیم مغرب هم می خوانیم، عشا هم می خوانیم. یک نماز که پای ما نمی نویسند پنج تا نماز می نویسند. من وقتی امر پروردگار را در نگاه نکردن به نامحرمان صد بار اطاعت کردم، این نشانه این است که من برای پروردگارم و برای امر پروردگارم عظمت قائل هستم. یعنی یک آدمی هستم که قدرشناس خداوند هستم، که با این امر «بغضوا من ابصارهم» خواسته من را از درگیر شدن با فسادهای متعدد حفظ بکند. همین امر را که اطاعت می کنم هم شکر است، چون پروردگار خیلی به من خدمت کرده، خیلی لطف کرده، خیلی محبت کرده، شکر دارد.

موجودات عالم ترکیبی از نور هستند

این یک آیه در قرآن مجید، که من در تفسیر سوره نور خیلی این آیه را توضیح دادم. آن تفسیر به تدریج دارد چاپ می شود. حدود سی جلدش نوشته شده سه جلدش درآمده.

مفصل‌ترین تفسیری که من در آیات قرآن دارم یکی در آیه نور است، ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ شاید حدود صد صفحه باشد، و نظری هم که در این آیه دارم با نظر کل مفسرین گذشته شیعه و سنی فرق می‌کند. خود «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است. ولی مفسرین گذشته شیعه و سنی می‌گویند: که اسم فاعلی کلمه نور منظور است. «اللَّهُ مَنْوَّرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، که یک مسئله مثلاً خورشیدمانند، که صبح طلوع می‌کند زمین دیگر تاریک نیست، من اصلاً این را قبول نکردم. نه، «مَنْوَّرُ السَّمَاوَاتِ» نیست خود وجود مقدس او نور آسمان‌ها و زمین است ثابت هم کردم. حتی با علوم روز که کل موجودات عالم ترکیبی از نور هستند.

نه اینکه اینها را تاریک ساخته از بیرون روشنایی به اینها می‌دهد، ذات کل موجودات نور است، همین الان ما که اینجا نشستیم کل ترکیب وجودمان نور است، نور فیزیکی، نور معنوی‌مان برای دین است، برای ایمان است، اما همین گوشت و پوست و استخوان و خون و سلول همه نور است، این دیگر در دانش امروز بشر ثابت شده است.

در «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ» هم همینطور توضیحات خیلی دقیقی داده شده، ولی مطلبی که به نظرم نیامد بنویسم همین است که امروز برایتان عرض کردم، که حالا باید گوشه خطی ام یادداشت کنم که بعد وارد بکنم، که این "يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ"، "أَمْرًا لِلَّهِ" است، عمل به امرالله عبادت است، عبادت سبب پاداش است، این امر اگر تکرار بشود خب می‌شود چند تا عبادت، ممکن است آدم این عبادت را در روز هزار بار تکرار بکند، خدا هم پاداشش را تکرار می‌کند.

روایت اول: چشمان پر از آتش در قیامت نتیجه چشم چرانی

اما روایات؛ وجود مبارک رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَلَأَ عَيْنَهُ مِنْ حَرَامٍ مَلَأَ اللَّهُ عَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ» اگر کسی عمداً چشمش را از نگاه به نامحرمان پر بکند، یعنی در

۱. نور: ۳۵.

۲. امالی شیخ صدوق.

نظربازی و نظردوزی خیلی آدم پرکاری باشد، اصلاً از خانه برای نگاه کردن بیرون بیاید. و این یک نیتش این است که هر چی زن و دختر ببیند کامل بهشان خیره شود. یا نیتش این است اگر مهمانی قوم و خویشی گرفته شد به زنان و به دختران مهمان نظر بدوزد، آنهایی که نامحرمند، مثل خواهرزن، مثل بچه خواهرزن، آنهایی که نامحرم اند.

«من ملاً عینه من الحرام» آنی که در نظربازی نظر اندازی، چشمش را پر می کند درحالی که حرام است، خداوند هم در قیامت چشمش را از آتش پر می کند. «ملاً الله عینه يوم القيامة من النار» خب حالا یکی چشمش را پر کرده، بیست سال است دارد پر می کند. این باید منتظر بماند که قیامت هر دو چشم را از آتش پر بکنند. اینجا پیغمبر اکرم ﷺ چه جور به ما دلخوشی داده، و چقدر به ما مرحمت کرده که این مطلب را فرموده. و ما را از اضطراب و ناامنی و ترس از قیامت نجات داده، «الا أن يتوب و يرجع» مگر اینکه توبه کند و این چشم را از پر کردن از نامحرمان برگرداند. دیگر قیامت چشمش را پر از آتش نمی کنند.

معنای توبه

توبه یعنی چی؟ اصلاً کلمه تاب در لغت عرب به معنی "رجع" است. مثالش را بگویم: من یک پول حسایی برداشتم قصد دارم در یکی از همین کشورهای نزدیک بروم، بروم امارات، بروم قطر. به من گفتند که آنجا مکان‌هایی برای هر نوع گناهی ساخته شده. خب من دارم این مسیر را می‌روم. می‌روم فرودگاه، به خود می‌آیم، کجا داری می‌روی؟ چی کار می‌خواهی بکنی؟ می‌روم کنار گیشه بلیط می‌گویم: آقا بلیط مشهد داری؟ می‌گوید: نه ندارم، می‌گویم دو برابر میدهم. او هم خوشش می‌آید می‌گوید خب یک بلیط می‌دهیم پول یک بلیط هم به جیب می‌زنیم، این کارها را می‌کنند. بیا این بلیط مشهد. پروردگار در قرآن اسم این آدم را گذاشته تائب، یعنی از جاده گناه برگشت، آمد در جاده الهی، از ضلالت برگشت آمد در حوزه هدایت، از گناه و در آغوش شیطان افتادن برگشت آمد به طرف من، توبه همین است.

توبه گریه نیست، اسم گریه در عربی "بكاء" است نه توبه.



توبه قیمتی

البته اگر توبه با گریه توأم شود خیلی توبه پر قیمتی می‌شود. بسیار پر قیمت، به خصوص اگر این توبه و گریه به سحر بیفتد. از سحر داران چه تعریف‌هایی در قرآن مجید کرده. سه تا آیه در سوره آل عمران است من خیلی علاقه دارم یک وقتی یک ماه رمضان این سه تا آیه را بگویم، چون مطلب دارد.

توصیف سحر داران

یکی از حرف‌های خدا درباره بندگان واقعی‌اش در آن سه آیه این است: ﴿وَالسَّحَابِ الرَّهْمِ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ اینها مشتری سحر هستند، و سحرشان با طلب مغفرت هزینه می‌شود. در گوشه تاریک اتاق زن و بچه هم خواب، زانویش را بغل گرفته می‌گوید: خدایا کم گذاشتم، کم دارم، بد کردم، همه هم خوابند فقط تو بیداری، حالا آمدم پیشت، من را از گذشته‌هایم بیامرز، ببخش. می‌گویند: مرحوم فیض سحر عجیبی داشت. حتی به یکی پول می‌داد، استخدامش بودند که بیاید بیدار بماند بنشیند فیض وقتی وارد نماز شب می‌شود وقتی وارد سجده‌های طولانی می‌شود، وقتی قنوت نماز وتر رامی‌خواند او که آدم هنرمندی است برای گریه کردن بیشتر، به فیض کمک بدهد. همین استخدام کرده بود بنشیند با آن صدای محزونش مناجات بخواند، فیض هم با کمک این مناجات‌خوان مثل مادر جوان مرده در نمازش گریه کند و طلب مغفرت کند.

«و بالسحار هم يستغفرون» این از نشانه‌های عباد خوب پروردگار است. حالا آدم چهل سال، سی سال واقعا معتاد به نظر به نامحرمان شده بوده، حالا برمی‌گردد، برمی‌گردد یعنی دیگر چشم را آن طرفی هزینه نمی‌کند بلکه آمده این طرف، چشمش را، بخشی از وقتش را در سحر هزینه گریه کردن در پیشگاه خدا می‌کند. حضرت زین العابدین علیه السلام که به

بندگان محبوب خدا

روایتی امشب شب شهادتشان است می‌فرماید: چشمی پیش خدا محبوبتر از چشم گریان از خوف خدا نیست.

عنایت فرمودید که در به روی ما بسته نیست، بازآی هر آنچه هستی بازآی. این همان جمله آخر روایت پیغمبر ﷺ است. «ملاً الله عینه يوم القيامة من النار» آن که معتاد به نظر به نامحرمان است و پر نگاه می‌کند، خدا هم قیامت چشمش را از آتش پر می‌کند. «الآن يتوب» این شعر معنی این "آلا من يتوب" است. من شاعرش را می‌شناختم پنجاه سال پیش فوت کرده.

بازآی هر آنچه هستی بازآی گر کافر و گبر و بت پرستی بازآی

از هر چی دل سرد می‌شوی از من دلسرد نشو، از هر چه ناامید می‌شوی ولی از من ناامید نشو.

این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آی

من خدایی نیستم که مشت به سینهات بزنم ردّت بکنم. این قیمتی‌ترین گریه است. آن وقت اگر این گریه با گریه بر حضرت سید الشهداء ﷺ آمیخته شود. من در روایات امام صادق ﷺ دیدم گریه بر ابی عبدالله ﷺ آب بهشت است، چشمه بهشت است. که حالا روز قیامت این گریه به صورت چه چشمه‌هایی برای گریه‌کن ظهور می‌کند آن چشمه‌ها را خدا در قرآن فرموده ظاهراً چهار تا چشمه است.

روضه حضرت علی اصغر ﷺ

بچه شش ماهه‌اش را بغل گرفته. اصلاً آدم بچه‌اش هم در بغلش گریه نکند، تشنه هم نباشد، آدم یک حالت ترجم خاصی نسبت به بچه دارد.

ای یگانه کودک یکتا پرست^۱ وی به طفلی مست صحبای الست
گرچه شیر مادرت خشکیده است شیر رحمت از لب جوشیده است

۱. بابا دارد با بچه حرف می‌زند



غم مخور ای بهترین همراز من
غم مخور ای کودک خاموش من
غم مخور ای کودک دُردی کشم
در حرم زاری مکن از بهر آب
می برم تا آنکه سیرابت کنم
مخفی از چشم زنان دل پریش
صورتت را می گذارم روی خاک

غم مخور ای آخرین سرباز من
قتلگاهت می شود آغوش من
من خودم تیر از گلویت می کشم
چون خجالت می کشم من از رباب
با خدنگ حرمله خوابت کنم
می کنم قبر تو را با دست خویش
تا ز خاک آید ندای عشق پاک

جلسه پنجم

راه‌های جلب محبت خدا (۲)

روایت مد نظر اهل سلوک!

کلام در روایتی از وجود مبارک رسول خدا ﷺ بود، که از روایات نخبه و بسیار مهم حضرت ﷺ است.

من با دقتی که در این روایت کردم، به دلیلی به این نتیجه رسیدم که این روایت مورد عمل اهل سلوک بوده. یعنی آنهایی که می‌خواستند تا در دنیا هستند به یک معنویت کامل جامعی برسند. عالم بزرگ، استاد بسیاری از علمای نامدار، شیخ بهائی، به یک جمله این روایت خیلی نظر داشتند. و آن جمله را بسیار زیبا موشکافی کردند، دیدم مرحوم مجلسی مجموع نظر ایشان را، تفسیر ایشان را، و موشکافی‌شان را در کتاب پرقیمت بحارشان نقل کردند. نقل ایشان برای این بوده که به ما تفهیم بکنند که این روایت یک روایت کم نظیری است. به خاطر جمله اول بنا شد من هر روز خدمت شما بزرگواران اهل ایمان، یک مقدمه‌ای را ذکر بکنم و سعی‌ام هم بر این باشد که مقدمه را از قرآن و دیگر روایات بگیرم.

هیچ زمانی در دنیا برای حرکت به سوی حق دیر نیست

چون خیلی لازم است که جمله اول روایت برایمان روشن و معلوم شود. ما در هر سنی که هستیم، در هر موقعیتی که هستیم این مقدمات اثر دارد، چون برای حرکت به سوی حق هیچ وقت دیر نیست. این که آدم بگوید: از من دیگر گذشته، حالی نمانده، توانی نمانده، و

انسان به خودش تلقین بکند که این مسیر را نمی‌توانم؛ بروم اینها درست نیست. پروردگار عالم هم این بهانه‌ها را نمی‌پذیرد. در قرآن چند تا آیه داریم که روز قیامت هر کسی می‌خواهد بهانه بیاورد، عذر بیاورد، که بهانه من این است که کامل نشدم، میوه رسیده نشدم، یا عذر من این است، خود پروردگار به آنها خطاب می‌کند: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾ اصلاً عذر اقامه نکنید، چون من عذر شما را نمی‌پذیرم. بهانه هم نیاورید. ممکن است شما در امور مادی به خاطر عللی از امکانات کمتری برخوردار بودید، اما در امور معنوی هیچ کسی امکاناتش کم نیست، ناقص نیست. میتواند سیر کند.

علم نور است

یک وقتی به یک گرفتاری برخوردیم کم هم نبود گرفتاریش، از نظر اقتصادی در حدی که یک پوشاک و یک غذایی را تامین بکند امکانات داشت، جوری هم نبود که یک در بزرگ اقتصادی به رویش باز شود، وقتش هم گذشته بود. از در مغازه‌اش می‌آید بیرون چون خیلی مقید به نماز اول وقت بود، می‌نشیند وضو بگیرد یک موتوری بهش می‌زند استخوان پا و لگن را خورد می‌کند، شش ماه بیمارستان بود. اول کار هم موتوری را پیشش آوردند گفتند: شکایت بنویس. گفت: من از هوای نفس خودم شکایت دارم از انسان شکایت ندارم، رهایش کنید برود. واقعا سالک بود خیلی چیزها من از او یاد گرفتم. درس خوانده هم نبود. اما خداوند علم نوری بهش داده بود «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»^۱ علم یک نور است که خدا هر کسی را لایق بداند در قلبش قرار می‌دهد.

مگر سلمان دانشگاه دیده بود؟ که حضرت علیه السلام درباره‌اش فرمود: عالم به علم منایا و بلا یاست. و پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: «کنز لا ینفد»^۲ سلمان یک گنج پایان‌ناپذیر

۱. تحریم: ۷ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

۲. امام صادق علیه السلام، کتاب مصباح الشریعه، ص ۱۷.

۳. «...سلمان بحر لا ینزف و کنز لا ینفد سلمان من أهل البيت سلسال ینمخ الحکمة و یؤتی البرهان»

الغارات (ط حدیثه) ط انجمن آثار علمی ج ۲ ص ۸۲۳



است، بدنش را که نگفت، بدن که پایان پذیرفت، در مدائن مرد. «و بحر لا ینزف» دریایی است که هر چی آبش را بکشند کم نمی‌شود، این علم نوری است.

راه رسیدن به علم نوری

راه رسیدن به این علم تقوای باطن و ظاهر است، چون باید در به روی این علم باز باشد. یک آدمی که حسود است، بخیل است، کینه‌ای است، تلخ است، حریص است، خب این دری به روی این علم باز ندارد، و آدمی هم که اعضا و جوارحش آلوده به گناه است به روی این علم راهی ندارد، لذا بیشتر گنهکاران را دیدید حالا خودتان آنجوری نیستید، پاک هستید خوب هستید، ولی بیشتر گنهکاران را دیدید حتی از حقایق دو دو تا چهار تا هم غافلند، درک نمی‌کنند.

خیلی هم که خوب باهاشون حرف بزنید آخرش می‌گویند: بروبابا حوصله داری. چون نمی‌فهمند.

یک شش ماهی بیمارستان بود آمد بیرون. کلا یک دختر داشت با یک نوه این دو تا هم در راه آمل تصادف کردند از دنیا رفتند. یک روز رفتم پیشش، بهش گفتم که حالتان چطور؟ خوبی؟ این شعر را جواب داد دیگر هم صحبت نکرد، گفت، این یک حال عجیبی است، اگر شما به من بگویید خودت که داری می‌گویی از این حال چقدر داری؟ شب جمعه روی منبر پیغمبر ﷺ می‌گویم هیچی، گفت:

ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است؟ خوش آن است بر من که او می‌پسندد این خیلی حال عجیبی است. که آدم را از مدینه تبعید کنند در ربه بدترین جای عربستان که خیلی‌ها می‌گویند این ربه، ربه‌ای نیست که چهل فرسخی مدینه است در راه مکه و مدینه، این ربه از ناحیه شام به مدینه است. در بدترین کویر، که علف قابل خوردن هم برای حیوان‌ها ندارد. من در نقشه این ربه‌ای که ابی ذر را تبعید کردند پیدا کردم، آدم را از خانه‌اش بیرون بکنند با مامور بفرستند در یک کویر بی‌آب و علف در یک ده که این ده

۱. یعنی: این را نمی‌دانم (از کلام استاد).

بندگان محبوب خدا

هیچ درآمدی نداشته باشد. حالا کاروانی اتفاقی بیاید از آن ناحیه رد شود ببیند یک مردی با دخترش تشنه و گرسنه آنجاست، یک آبی بدهد، یک غذایی بدهد. بعد هم کار به جایی برسد به دخترش بگوید: بابا بلند شو چهار طرف این بیابان را بگرد بین علف خشکی، ماده خشکی، آبی پیدا می‌کنی برای من بیاوری؟ رفت و آمد گفت: بابا هیچی پیدا نمی‌شود. گفت: خب بنشین بالای سرم. پیغمبر ﷺ از این لحظه من خبر داده، که تو در کمال گرسنگی و تشنگی می‌میری. و آدم نفس گلایه‌آمیز نکشد. الان که کم ظرفیتی خیلی زیاد شده، میلیاردر گله دارد، متوسط گله دارد، کم درآمد هم گله دارد که این چه اوضاعی است؟ این چه وضعی است؟ گاهی هم می‌گویند: خدا چرا کارگردانی درستی ندارد؟ این علم نوری خیلی سرمایه عظیمی است، تقوا می‌خواهد باطنی و ظاهری.

خدا چه کسی را دوست دارد؟

خب ما باید این جمله اول را با قلبمان لمس بکنیم که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ ثَمَانِ خِصَالٍ» وقتی پروردگار محبتش به عبد جلب بشود این محبت از بالا به پایین است نه از پایین به بالا.

ملاک محبت به خدا

یک وقت می‌گویم آقا راه دوست داشتن خدا این است. اگر می‌خواهی خدا را دوست داشته باشی، این خیلی راه آسانی است خیلی. در روایت دارد که پروردگار به حضرت داود فرمود: داود من را محبوب مردم کن، یک کاری کن مردم من را دوست داشته باشند، گفت که خدایا خب راهش را به من نشان بده. من نمیدانم چطوری مردم را مُحِبِّ تو کنم، که دوستت داشته باشند.

تو می‌فرمایی: «حَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي» من را محبوب بندگانم کن. چی کار بکنم که دوستت داشته باشند؟ خطاب رسید: نعمت‌هایی که بهشان دادم به یادشان بیاور، از زمانی که در

۱. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۱۴ ص ۳۹.



رحم مادر بودند تا حالا، یادشان بیاور. بهشان بگو: اگر از مادر به دنیا آمده بودید و دو تا حدقه چشمتان خالی بود، اصلاً چشم در آن نبود، اگر از مادر به دنیا می‌آمدید و دو تا گوشتان از اول کر بود، اگر به دنیا می‌آمدید راه رفتن دستشویی‌تان بسته بود. یک رفیق داشتم بچه‌اش همینطور بود چند بار هم برد خارج که راه دفع مدفوعش را باز کنند می‌گفتند نمی‌شود، پهلویش را لوله‌کشی کنیم یک کیسه هم بگذاریم بغلش اتوماتیک خودش تخلیه کند.

نعمت‌ها را یادشان بیاور. این هوایی که برایشان ساختم. این بهار، این تابستان، این زمستان، این برف و باران. این آب خوردن. اینها را یادشان بیاور. این که پنج تا انگشت دستشان به هم نچسبیده، باز است، می‌توانند یک خودکار بردارند بنویسند. وقتی نعمت‌های من را به یادشان انداختی در فکر می‌روند که عجب پروردگاری است چقدر به ما لطف کرده. خود به خود محبت من در دلشان آشکار می‌شود. این مسیرش خیلی آسان است، یک خلوت می‌خواهد و یک فکر که آدم خدا را دوست داشته باشد. چون وقتی آدم خلوت کند و فکر کند هیچ ملاکی برای نفرت از خدا پیدا نمی‌کند. ما هر چی ملاک داریم ملاک محبت عبد به حضرت ربّ است حالا شما تا فردا که جمعه است بیست و چهار ساعت فکر بکنید ببینید ملاکی برای نفرت از خدا در خودتان پیدا می‌کنید؟

یک چیزهایی هم اگر پیدا بکنیم، فکر بکنیم ملاک است، به ما جوابش را می‌دهد، جواب دارد. موسی ابن عمران داشت به کوه طور می‌رفت. یک کسی تا نافش رفته بود در خاک، به او گفت چرا اینجوری کردی؟ گفت: من دیگر زندگی به کل ته کشیده یعنی پول یک بیرجامه هم نداشتم بخرم حالا روز را می‌آیم تا اینجا در خاک کسی من را نبیند شب می‌آیم بیرون حالا کاری داریم انجام می‌دهیم. تو داری به کوه طور می‌روی به پروردگار بگو یک نظری به ما بکند. در کوه طور عرض کرد: خدایا نیازی که نیست من خبر بدهم، دیدی بنده‌ات را که چه وضعی داشت. دو سه روز بعد که برگشت اول مصر دید خیلی شلوغ است، گفت چه خبر است؟ گفتند یکی کلی مشروب خورده مست کرده آدم کشته، ریختند گرفتند. گفت راه بدهید ببینم کیه؟ دید همان لختی است، خطاب رسید ظرفیت

پول در او نبود. یک دو روز یک خرده پول به او دادم یک خرده‌اش را رفت عرق خورد و مست کرد و آدم کشت. این اگر پول نداشت بهشتی بود، اما حالا پول به او دادم مرکب شد برای جهنم رفتن.

اگر هم اینجور ملاک‌ها را پیدا بکنیم مثلاً: چرا مردم من را دوست ندارند یا چرا پول به اندازه قارون ندارم؟ جواب دارد بدهد، برای چه می‌خواهی مردم دوستت داشته باشند؟ من خودم دوستت دارم، کل هستی دوستت دارند. می‌خواهی چی کار؟ اما محبت از بالا به پایین. رسیدن به این مرحله مسیر دارد باید طی کرد.

راهنمایی امیرالمومنین علیه السلام در جهت محبوب خدا شدن: قطع تعلقات

هرگاه من به بنده‌ام محبت پیدا بکنم زمینه آراسته شدن هشت خصلت را برای او فراهم می‌کنم. که هر هشت تا را یک روز خواندم، جلسه قبل هم وارد توضیح دومی شدم حالا یک مقدمه هم برایتان عرض بکنم: چی کار بکنیم محبوب خدا بشویم، هستیم، اما آن محبت خیلی پرمایه که سبب یاری او بشود برای آراسته شدن به این هشت خصلت.

خب یک راهنمایی از وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام برایتان بگم چه کار کنیم محبوب بشویم؟ خدا هم وقتی آدم را دوست داشته باشد دیگر کاری نیست که برای آدم انجام ندهد. تمام درهای فیوضاتش را باز می‌کند، آدم یک حال دیگر می‌شود، یک رفتار دیگر پیدا می‌کند، حالت پرواز پیدا می‌کند. امیرالمومنین علیه السلام در خطبه متقین می‌فرماید - این را پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دارند این جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله را مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی نقل کرده که امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند - امیرالمومنین علیه السلام در خطبه متقین:

۱. خطبه متقین یا خطبه همام خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه که امیرالمومنین علیه السلام به درخواست "همام بن شریح" ویژگی متقین و پرهیزکاران را بیان کرد. این خطبه به گونه‌ای تصویر شده است که گویند: همام، پس از شنیدن آن صفات، مدهوش شد و جان داد. شبیه همین محتوی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله: «.. لو لا الآجال الّتی قد کُتِبَتْ علیهم لم تقرّ أرواحهم فی اجسادهم...» الکافی ج ۲ ص ۲۳۷ کتاب الایمان و الکفر باب المؤمن و علاماته و صفاته.



«و لو لا الاجل الذى كتب الله عليهم لم تستقر ارواحهم فى اجسادهم طرفة عين شوقاً الى التّواب و خوفاً من العقاب» اگر خدا زمان برایشان نگذاشته بود «و لو لا الاجل الذى كتب الله عليهم» اگر در اراده وجود مقدس حق تعالی زمان تعیین نکرده بود که این بنده من تا هشتاد سال باید در دنیا بماند، اگر این زمان نبود، اصلاً برای بنده‌اش وقتی معین نکرده بود. ولی آن زمان معین شده نمی‌گذارد، اگر آن زمان نبود یک چشم به هم زدن روحشان در بدنشان نمی‌ماند، رها می‌کرد بدن را، می‌رفت.

«شوقاً الى التّواب» که در آغوش رحمت او قرار بگیرند و از عذاب او در ایمن بروند «خوفاً من العقاب» اما خب آن أجل تعیین شده نمی‌گذارد اینها بمیرند، وگرنه اینها لب مرز مرگ هستند، اینقدر پُر پرواز قوی است، هیچی هم پابندشان نیست، نه موقعیت‌شان، نه صندلیشان، نه مالشان، نه زن و بچه.

عاشق از تعلقات آزاد است

حالا یک مطلبی را بگویم چون به من اعتماد دارید باور می‌کنید. یک دوستی داشتم خیلی به او علاقه داشتم. البته مثلاً آن وقتی که من در ارتباط با او قرار گرفتم دوازده سالم بود، او نزدیک پنجاه سالش بود. از آنهایی که خدا به او نور داده بود، البته درس خوانده هم بود تحصیلات زیادی در نجف پیش اساتید دو دوره گذشته داشت. خیلی من به او علاقه داشتم خیلی پای حرفهایش نشسته بودم. مجسمه حالم بود پیش خدا. یعنی وقتی صحبت می‌کرد درباره خدا و خودش واقعا انگار^۱ می‌کردید که این شصت سال است غرق در تمام گناهان بوده، اینجور گریه می‌کرد و ناله میزد. اصلاً اهل گناه نبود، هیچ.

یک امتیازش همین بود که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: پابندی نداشت. همین وقت‌ها بود هوا سرد بود بیشتر از حالا. خانه‌اش کرسی گذاشته بود، پای کرسی نشسته بود تکیه داده بود به دو تا متکا. یکی از دوستان به دیدنش رفت - من نبودم در آن جلسه - این آقای

۱. فکر.

بندگان محبوب خدا

که رفت دیدنش این هم بد نبود اهل حال بود در حدی، راجع به مرگ صحبت شد، بعد به ایشان گفت: واقعا از این جاده پرخطر چطوری باید رد شد؟ ملک الموت و غسلخانه و غسل و کفن و ورود به قبر و ورود به برزخ و سوال ملائکه و پرونده و هی برایش گفت. چند بار هم گفت آقا خیلی مسیر سخت است، چه باید کرد؟ حرفهایش که تمام شد گفت: من حرف تو را نفهمیدم. مسیر سخت است، سخت است. من نفهمیدم نمیدانم چه می‌گویی؟ گفت: یعنی شما با این علم‌تان، شما مجتهد هستید نفهمیدید من چه گفتم؟ گفت نه واقعا نفهمیدم، اینهایی که تو گفتی هیچیش نیست،

راهی است خطرناک ره مرگ ولکن بر عاشق یکرنگ حقیقت خطری نیست
گفت من نفهمیدم؛ مرگ به همین آسانی و راحتی است که من دارم بهت حالی می‌کنم، سرش را گذاشت روی کرسی و از دنیا رفت.

یعنی آدم در این مسیر اینقدر سبکبال می‌شود، اینقدر آزاد می‌شود می‌خواهد بمیرد قلبش گیر هیچی نیست، روی قلب به سوی وجود مقدس اوست. در این دنیا هم در مسائل اقتصادی خیلی راحت زندگی می‌کند خیلی. من خیلی اینها را دیدم اینها در ذهنشان یک مطلب عجیبی دارند. من معاشر از اینجورها آدم زیاد داشتیم، الان هم دو سه تایشان را دارم، البته جایی نمی‌آیند من می‌روم پیششان. در فکرشان این است و درست است می‌گویند: ما پنجاه شصت سال مهمان هستیم، دنیا هم مهمانخانه پروردگار است، ما باید از این مهمانی برویم مقیم نیستیم. ائی که ما را به این مهمانی دعوت کرده، کیف خودش است که یک روز جلوی من چلوکیاب بگذارد یک روز نان و ماست، یک روز آبگوشت یک روز نان و سبزی، به من چه؟ من حق فضولی ندارم، مگر اینجا مُلکِ تو است؟ مگر رزق الله مُلک تو است؟ اصلا تو چه کاره هستی؟ او دعوت کرده از رحم مادر بیای، یک دنیای دیگر دارم، پنجاه شصت سال اینجا باش دو تا کار هم بکن: یکی من را عبادت کن یکی به بندگانم خدمت کن همین من هیچ کاری دیگر از تو نمی‌خواهم.

یک دعوت از من کرده آورده من را در این مهمانی حالا به من چه که بهش بگویم چرا سفره جلوی من سفره قارون نیست، چرا من مثل ابوذر باید گرسنه و تشنه جان بدهم، به من چه؟ این حرفشان است. بخاطر این یقین راحت راحتند، می‌گویند:



رشته‌ای برگردنم افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست

من اوائل طلبگیم بود تازه رفته بودم قم من را نمی‌شناختند، اما حالا درس‌هایی که می‌رفتیم بالاخره در درس دو تا طلبه رفیق می‌شدند ما با دو تا رفیق می‌شدیم، خوب هم درس می‌خواندیم. گاهی به من می‌گفتند تو در آخوندی می‌خواهی چی کاره شوی؟ مقامات زیادی است، مرجعیت هست، فقاقت هست، تدریس هست، منبر هست، معلمی هست، تو می‌خواهی چه کاره شوی؟ من بهشان می‌گفتم که راجع به خودم هیچ نظری ندارم که چه کاره شوم. این در پیشگاه پروردگار بی‌ادبی است، ما آمدیم قم به پروردگار گفتیم «افوض امری الیک» افسار ما دست تو، حالا در تمام این مقامات آخوندی ما را به کدام جهت می‌خواهی بکشی، خودت می‌دانی. این که نیتم این باشد مرجع تقلید شوم، نه! به من چه، که چه کاره شوم. باید بینم وجود مقدس او چه تصمیمی در حق من می‌گیرد. البته در دوران طلبگی یک بار اشتباه کردم که بعد از بیست سال سی سال در دهانم زد، طول کشید که بزند در دهانم که فضولی به تو نیامده، و آن این بود: که وقتی لباس پوشیدم به دست یکی از اولیای الهی، سفارشی هم به من کرد، یادم نمی‌رود. بعد نیت کردم گفتم: یک بار با این لباس بروم حرم حضرت رضا علیه السلام، یک پنج تا درخواست آماده کردم، گفتم اولین بار جاده هم خاکی بود با همان گرد و خاک بروم در حرم بگویم: برای من این پنج تا را از خدا بخواه. یکیش این بود گفتم: یابن رسول الله من اصلا دوست ندارم مشهور شوم اصلا. شما از پروردگار بخواه من در آخوندی یک دایره بسیار محدودی داشته باشم، اگر بنا باشد حرف بزنم، درس بدهم با چهار از رفیق‌های خوب خدا در ارتباط باشم بسیار محدود.

و این برعکس شد، برعکس شد یعنی چی؟ یعنی عبد در برابر ربّ فضولی نباید بکند. به تو چه که می‌خواهی ناشناخته بمانی یا دنیا تو را بشناسند؟ تو بندگی من را بکن، تو راحت را برو. آنها خیلی خوب خودشان را قانع کردند خیلی راحتند. با نان خالی به قدری خوش

۱. «فستذكرون ما أقول لکرو أفوض امری الی الله إن الله بصیر بالعباد» غافر: ۴۴.

بندگان محبوب خدا

هستند با چلوکباب به قدری خوش هستند، با نان و ماست به قدری خوش هستند، با روز داشتن به قدری خوش هستند، با روز نداشتن به قدری خوش هستند، بیخودی که محبوب خدا نشدند.

راه دیگری برای محبوب شدن در درگاه الهی

خب از امیرالمؤمنین علیه السلام برایتان بگویم که چی کار باید کرد محبوب خدا شد، «ثلاثة هن زین المؤمن» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: سه چیز است اینقدر شما را خوشگل می کند که فقط خدا می تواند شما را بپسندد، بقیه درکتان نمی کنند. آرایش وجود شما در سه چیز است:

یک: تقوی الله

باطن و ظاهر را از ناپاکی ها نگه دارید، حالا یعنی چی برادران که یک کسی خانه خوبی دارد ماشین خوبی دارد درآمد خوبی دارد، صدای خوبی دارد من بهش حسادت بکنم که هی فشار به خودم بیاورم ای کاش زودتر صدایش خفه شود، پولش نابود شود، خانه اش خراب شود که من راحت بشوم، یعنی چی؟ تقوای باطن تقوای ظاهر،

دو: صدق الحدیث

انسان فقط کلام حق داشته باشد. هیچ یاوه گویی در سخنش نباشد،

سوم: اداء الامانة

به پیمان های خدا وفادار باشد، نبوت قرآن، اینها پیمان خداست.

﴿وَإِذْ بَدَّلْنَا بَرَّهَيْرَةَ بِكَمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۲﴾

نبوت پیمان خداست، قرآن پیمان خداست، اهل بیت علیهم السلام پیمان خدا هستند، به اینها وفادار باشیم، این می شود محبوب خدا.

۱. شرح آقا جمال بر غررالحکم و درر الکلم (ط دانشگاه تهران) ج ۳ ۳۴۲ ح ۴۶۷۶.

۲. بقره: ۱۲۴.



خدایا ضعیف هستیم واقعا، گدا هستیم، تهیدست هستیم، نیازمند به یاری تو هستیم، یاری هم غیر از تو نداریم، شب جمعه هم هست امشب به تک تک ما اگر نظر خاصی بفرماید ما هم آن پَر را پیدا می‌کنیم مرغ پروازکننده به سوی تو خواهیم شد.

روضه

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| بارالها این سرم این پیکرم | این علمدار رشید این اکبرم |
| این سکینه این رقیه این رباب | این عروس دست و پا از خون خضاب |
| این من و این ساریان این شمر دون | این تن عریان میان خاک و خون |
| این من و این ذکر یارب یاربم | این من و این ناله های زینبم |
| پس خطاب آمد ز حق: کای شاه عشق | ای حسین ای یکه تاز راه عشق |
| گر تو بر من عاشقی ای محترم | پرده بر کش من به تو عاشق ترم |
| هرچه بوده داده ای در راه ما | مرحبا صد مرحبا خود هم بیا |
| لیک خود تنها میا در بزم یار | خود بیا و اصغرت را هم بیا |

جلسه ششم

شیعه واقعی شدن، انسان را

محبوب خدا می کند

کلام در یک روایت بسیار مهم از وجود مقدس رسول خدا ﷺ بود. در ده روز سال گذشته مقدماتی را درباره عظمت این روایت عرض کردم. امسال هم فکر می‌کردم فرصت در اختیار قرار بگیرد، بتوانم کل روایت را برایتان توضیح بدهم. عالم بزرگ کم نظیر شیعه شیخ بهائی یک جمله روایتی که روزهای قبل عرض کردم را به زیباترین صورت و به عالمانه‌ترین شکل توضیح مفصلی داده اند، که توضیح ایشان هم شنیدنی است.

توشه اهل سلوک

کتابهای مهم ما آن مقداری که ما خبرش را داریم یعنی ما طلبه‌ها، این روایت از قرن سوم در کتب حدیث نقل شده است. این روایت را اهل سلوک آنهایی که واقعا مسافر به سوی قرب حق هستند برای خودشان به عنوان یک متن مهم کاربردی انتخاب کردند. اگر واقعا کسی عشق دارد درویش شود، نه درویش با موی بلند پشت لب و نه درویش خانقاهی، یک درویش به تمام معنا اهل بیته، این روایت می‌تواند او را به مقاماتی که باید برساند.

جلب محبت خداوند

ابتدای روایت پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ - این دلسوزترین انسان و باعاطفه‌ترین و با محبت‌ترین معلم تاریخ، وجود مقدسی که پروردگار می‌فرماید: من تو را رحمت برای



بندگان محبوب خدا

جهانیان فرستادم^۱ - می‌فرماید: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا» هر گاه پروردگار عبدی را، بنده‌ای را، دوست داشته باشد، یک کسی مورد محبتش قرار بگیرد، در دنیای این محبت از بالا به پایین، چون محبت از پایین به بالا خرجی ندارد، اگر آدم به یکی بگوید: خدا را دوست داشته باش. می‌گوید: چی کار کنم که دوستش داشته باشم؟ می‌گوییم: ده دقیقه درباره کارهایی که برای تو از رحم مادر تا اینجا کرده فکر بکن، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این علم محبت‌آور است.

آدم وقتی ببیند یک کسی در حقش خیلی نیکی کرده، هیچ رابطه حسبی و نسبی هم با او ندارد، به او علاقه پیدا می‌کند. نیکی محبت می‌آورد. این خیلی هزینه نمی‌خواهد، چون محبت من بسیار محدود، به وجود مقدس بی‌نهایت است، اما محبت او به عبد، محبت کسی است که مستجمع جمیع صفات کمال است، این محبت هیچ میزان و خط کشی ندارد که آدم بتواند ارزیابی بکند. از مقوله کیفیت است، ترازو ندارد که آدم بکشد و بگوید چیست.

برای ظهور دادن این محبت از جانب خدا به خود یک سلسله هزینه معنوی لازم است، یک طی مسیر لازم است، که غیر از یک روز امسال هرروز یک مقدمه‌ای در این زمینه برای شما مردم مومن، پاک، بیان شد. امروز هم یک مقدمه برایتان عرض می‌کنم این مقدمه را من از جلد دوم کتاب مجموعه ورام ابی فراس صفحه نود گرفتم.

دو سه روز است با این مقدمه، وقتی یادم می‌افتد زندگی می‌کنم، خیلی فوق العاده است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید یکی از راه‌های جلب محبت خداست. «كنت مع ابی آ» من با وجود مبارک پدرم حضرت باقر علیه السلام بودم، از خانه آمده بودیم بیرون داشتیم می‌رفتیم. به کجا رسیدیم؟ «حتی انتهینا الی القبر و المنبر» در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدیم به نقطه‌ای که منبر و قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داشت. مسجد شلوغ هم بود - من از روایت این را درک کردم که پدرم هیچ ارتباطی با این جمعیت شلوغ مسجد برقرار نکرد،

۱. «وما أرسلناك إلا رحمة للعالمین» انبیاء ۱۰۷.

۲. الامانی (للطوسی)، النص، ص ۲۲۳.



نهایتا مردم یک سلامی و امام باقر علیه السلام هم یک علیکی بهشان گفت - اما وقتی رسیدیم به این نقطه - یعنی قبر و منبر - پدرم برخورد کرد به چند تا شیعه «فاذا اناس من اصحابه فوقف» امام باقر علیه السلام از حرکت ایستاد، دیگر راهش را ادامه نداد، که حالا برو در محراب مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز بخواند یا برو کنار قبر زیارت کند. پدرم این چند تا شیعه را که دید ایستاد، از اینجا به بعدش را خیلی دقت بفرمایید، روایت خیلی نابی است، «فسلم علیهم» پدرم به این چند تا سلام کرد، السلام علیکم. حالا به نظر می رسد که ما باید به بزرگتر سلام کنیم، اما امام علیه السلام نگذاشتند توجه آنها جلب شود آنها امام باقر علیه السلام را نمی دیدند ولی حضرت وقتی کنارشان رسید ایستاد سلام کرد. نشست، به این چند نفر فرمود: والله. ائمه ما به این راحتی قسم جلاله نمی خوردند.

اهل البیت علیهم السلام به راحتی قسم جلاله نمی خورند

امام صادق علیه السلام می فرماید: امام باقر علیه السلام با یک خانمی ازدواج کردند که بعد از چند روز معلوم شد این خانم محب اهل بیت علیهم السلام نیست، طلاقش دادند.

زن به دادگاه بنی عباس رفت، شکایت کرد. مامور دادگاه آمد در خانه ما به پدرم گفت: قاضی شما را می خواهد، پدرم به من فرمود: بلند شو با من به دادگاه برویم. رفتیم، قاضی به پدرم گفت: این خانم از شما شکایت دارد، می گوید: من همسر قانونی امام باقر علیه السلام بودم طلاقم داده، خب طلاقم داده، مهریه ام را نداده، امام باقر علیه السلام فرمود: ما با رضایت همدیگر چهارصد درهم مهر قرار دادیم، صیغه طلاق را که جاری کردم چهارصد درهم را به او دادم نقد، قاضی به زن گفت: گرفتی پول را؟ گفت: نه. طبق فقه، قاضی به امام باقر علیه السلام گفت: قسم بخور که پول این را دادی، خب از صیغه های قسم یکی از آنها را باید بهش سوگند خورد، والله، بالله تالله. باید امام باقر علیه السلام می فرمود: والله من مهریه اش را دادم. پدرم رو کرد به من گفت: برو خانه چهارصد درهم بریز در یک کیسه بردار بیاور، گذاشتند پیش

قاضی، فرمودند: بده به این خانم، خانم هم رفت. ما از دادگاه آمدیم بیرون، در کوچه به پدرم گفتم: یابن رسول الله قانون فقه الهی است که منکر، قسم بخورد. شما منکر حرف آن زن شدی، او گفت: پولم را نگرفتم، شما فرمودی: گرفته. چرا قسم نخوردید؟ به من فرمودند: پسر هرگز کلمه "الله" را با پول معامله نمی‌کنم، مهریه را دوباره دادم که قسم نخورم.

ادامه داستان امام باقر علیه السلام و شیعیان در حرم نبوی

اما اینجا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم خیلی راحت قسم جلاله خورد فرمود: «والله انی أُجِبُّم» والله قسم من شما را دوست دارم.

اگر خدا کسی را دوست نداشته باشد انبیا هم دوستش ندارند، ملائکه هم دوستش ندارند، اولیای الهی هم دوستش ندارند. اینها که جدای از خدا نیستند، اینها همیشه چشمشان به خداست که از چه کسانی نفرت دارد و به چه کسانی محبت دارد. معلوم می‌شود شیعه واقعی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید، همان مومنی است که خدا در قرآن فرموده این محبوب خداست.

شیعه واقعی

من به شما یک شیعه را معرفی کنم از سوره شعراء، تشریف بردید منزل، قرآن مجید را بیاورید سوره شعراء. قبل از این آیه پروردگار عالم داستان نبوت نوح را بیان می‌کند، من تاریخ دقیق فاصله بین نوح و ابراهیم را نمیدانم و تاریخ دقیق هم نداریم. نوح اولین پیغمبر اولوالعزم است، مبعوث به کل جهان بوده. بعد از حضرت نوح هم پیغمبرانی بودند ملت‌هایی بودند، تا زمانی که ابراهیم به دنیا آمد. حالا بین ابراهیم و نوح چقدر فاصله است نمی‌دانم. خدا می‌خواهد ابراهیم را تعریف کند، بگوید این یک انسان کامل است، یک انسان واقعی است، یک انسان شایسته است، یک انسان محبوب من است،



﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ این محبوب من است. اینجوری از ابراهیم تعریف می کند ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^۱

ابراهیم چرا ابراهیم شد؟ چون شیعه نوح بود، هر کسی شیعه واقعی شود، یا ابراهیم می شود یا یک ابراهیم کوچک. حالا اینجور نیست که من اگر شیعه واقعی شدم بشوم هم وزن ابراهیم، این را خدا از من نخواسته، ولی می توانم هم رنگ ابراهیم بشوم، همراه ابراهیم بشوم، اقتداکننده به ابراهیم بشوم، «إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ». ابراهیم چی شد ابراهیم شد؟ چون شیعه شد. این متن قرآن است.

زمان ایجاد شیعه

اهل تسنن می گویند: شیعه اختراعی است، اختراع زمان صفویه است. ما می گوئیم دروغ می گوئید چون کلمه شیعه چند بار در قرآن آمده، یکیش در سوره شعراء است. خدا می گوید: ابراهیم شیعه بوده. در سوره قصص می گوید یکی از افراد زمان موسی را شیعه بوده، شیعه موسی. صفویه که زمان ابراهیم نبودند که کلمه شیعه را آنها اختراع کرده باشند، یا جمعیت شیعه را آنها به وجود آورده باشند، کلمه شیعه که چند هزار سال قبل از نزول قرآن در قرآن بوده و خدا یکی را هم شیعه معرفی می کند.

بعد هم شما می گوئید: شیعه اختراع صفویه است. پس چرا، این را می توانید جواب بدهید به ما؟ پس چرا در چند صد تا کتابتان، چند صد تا تفاسیر قرآن تان، کتب حدیثتان با سند، با مدرک ذکر کردید که بیست و سه سال پیغمبر جا به جا به امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «أنت و شِيعَتِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۲ ما کی ساخت صفویه هستیم؟ ما ساخت قرآن هستیم، ما ساخت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم. این که در تمام کتابهایتان پر است. «يا اعلی أنت و شِيعَتِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»

۱. نساء: ۱۲۵.

۲. صافات: ۸۳.

۳. الدر المنثور فی التفسیر الماثور، جلال الدین سیوطی شافعی.

ویژگی های شیعه

شیعه خیلی قیمت دارد. خب شیعه مگر چه کار می کند که قیمت دارد؟ در اصول کافی کلینی از امام صادق علیه السلام با سند نقل می کند:

۱. «إِنَّمَا شِيعَةُ جَعْفَرٍ مِّنْ عَفِّ بَطْنِهِ» شیعه ما دهانش به روی لقمه حرام باز نیست. شوخی هم ندارد.

حکایت

آیت الله العظمی بروجردی یک استاد داشتند که خودشان معتقد بودند دقائق فقه را از این استاد فرا گرفتند. با اینکه صد سال گذشته اما هنوز در فقه های شیعه می درخشد. بزرگ بود خیلی، یک تاجر سهم امام بده اصفهان، یک روز می آید خدمت آیت الله العظمی آقا سید محمد باقر درچه ای استاد آقای بروجردی. که حالا من ذهنم یاری نمی کند، از درس ایشان بالای هفتاد نفر مرجع جامع الشرایط، شیعه شدند. به ایشان می گوید: یک نهار بیایید منزل ما، خانه ما را تبرک کنید. مردم گاهی می خواهند ما را گول بزنند یک پوشش دینی روی حرفهایشان می گذارند.

ایشان فرمودند: چی می خواهی درست کنی؟ گفت: آقا من تاجر هستم، ثروتمند هستم سفره خوبی می اندازم. فرمود: اگر قول شرعی می دهی من ظهر می آیم خانه ات. تنها بیایم؟ گفت: نه شش هفت تا از این شاگردهایتان را هم بیاورید. فرمود: می آورم، اما تعیین غذا با خودم است. اضافه سر سفره نباید باشد هیچی، نان آبگوشت کله، همین. گفت چشم.

سفره را پهن کردند و نان را گذاشتند و آبگوشت کله را گذاشتند و ایشان به اندازه ای که می خوردند خوردند، غذا هم که به این زودی هضم نمی شود، دو سه ساعت می کشد سفره را جمع کردند. گفت: آقا من یک مسئله شرعی دارم اجازه می دهید بپرسم؟ فرمود بپرس - دیروز گفتم «العلم نور» - سوال که کرد، یک سوال فقهی شرعی، ایشان از جا بلند شد از اتاق آمد بیرون آمد لب باغچه انگشت هایش را فرو کرد در حلقش هفت هشت بار استفراغ

کرد تا حتی یک ذره مانده آبگوشت کله در معده ریخت بیرون، یقین پیدا کرد پاک شده، به طلبه‌ها گفت: بلند شوید برویم، آمدند بیرون، مسئله را هم جواب نداد.

گفتند: آقا نساخت بهتان. فرمود چرا، سوالی که آن کرد، می‌خواست با جواب من چماق درست بکند در سر طرفش بزند، من که طرفش را نمی‌شناسم. اینجور سوال طرفینی است، باید طرفت هم باشد من بینم ظالم کیست مظلوم کیست، پس دادم غذایش را، چون امام صادق علیه السلام فرموده: دهان شیعه ما به روی لقمه حرام باز نیست. این یک علامت شیعه.

۲. «و فرجه» شهوت شیعه ما آلوده به حرام نمی‌شود، تمام. شیعه ما اصلا اهل دختربازی و زن بازی و رابطه نامشروع و جلسات مخلوط زن و مرد و محرک شهوت حرام نیست. شیعه از نظر غریزه جنسی یک آدم پاکی است آدم شسته‌ای است، آدم درستی است.

۳. «و عمل لخالقه» کارفرمای شیعه ما پروردگار است. عمله خداست، تره برای جهان خورد نمی‌کند، ایدا.

حکایت

یک مسجدی خیلی وقت پیش منبر می‌رفتم، ظهر ماه رمضان، خیلی وقت پیش. یک روز بعد از منبر هفت هشت تا از مسجدی‌ها آمدند منزلمان گفتند: پیش نماز از شما خیلی دلگیر است، گله دارد. گفتم از منبرها؟ منبرها که مطالعه شده است و آیه و روایت است، برای چی گله دارد؟ گفتند: گفته من ایشان را دعوت کردم شانزده روز است دارد منبر می‌رود یک بار اسم ما را روی منبر نبرد که مثلا حضرت آیت الله ما را دعوت کرده. گفتم برگردید به ایشان سلام برسانید بگویید: من نان‌خور پروردگار هستم فقط، یک کسی در زندگیم دخالت دارد. از فردا هم نمی‌آیم، تا حالا هم دیگر در آن مسجد گذر نکردم البته او هم مرد، آیت‌اللهی را برد زیر خاک، خاکها هم پوساندش.

شیعه ما عمله یک نفر است، نه اهل تملق است، نه اهل تعریف بیجاست، نه خود را وابسته به کسی می‌کند. یک نفر در این عالم کارگردان است آن هم پروردگار مهربان است، خوب هم می‌گرداند آدم را، خوب.

بندگان محبوب خدا

یک وقتی یک «دولتی» کسی را فرستاد پیش من گفت: سلام رساند، گفت برای تهران تان برای قم برای آن موسسه گسترده کاری ندارید؟ چهار پنج میلیارد مثلا بدهم. گفتم: نه. به ایشان سلام برسانید بگویید: وجود مقدس حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام شاهانه دارد من را اداره می کند من نیاز به هیچی ندارم. اداره دارد می کند یک روز هم برای یک عمله من لنگ پول نماندم

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۱

این درست است، تو خودت را محبوب خدا کن خدا همه کاری برایت می کند، همه کاری. ۴_ «و رَجِي ثَوَابَهُ» شیعه ما در پاداش امیدش فقط به پروردگار است، یعنی ریاکار نیست، چون من وقتی در اعمالم ریا بکنم به مردم نظر دارم، یک باریک الله به من بگویند، یک طیب الله بگویند، یک پولی بهم بدهند، یک شقه گوسفندی بفرستند در خانه ام. اما شیعه ما چشم پاداشش فقط به اوست او هم که عجب پاداشی دارد ﴿جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۲

۵_ «و خَافَ عِقَابَهُ» شیعه ما اهل ترس نیست اگر ترس بکند فقط از دوزخ خدا می ترسد و از هیچ چیز دیگر نمی ترسد.

ادامه داستان امام باقر علیه السلام و شیعیان در حرم نبوی

اینقدر این چند نفر مورد محبت امام باقر علیه السلام بودند که حضرت قسم جلاله خورد «و الله إِنِّي أَحِبُّكُمْ». تمام شد حرف؟ نه. اینجایش خیلی جالب است امام باقر علیه السلام فرمود: «و أَحِبُّ رِيحَكُمْ» والله من بوی شما را هم دوست دارم. شیعه مگر بو دارد؟ مگر شیعه از یک گل بودار در باغچه کمتر است؟ شیعه اگر بوی معنوی نداشت که بعد از سه روز از رفتن

۱. آل عمران: ۱۵۹.

۲. ابراهیم: ۲۳.

مسافر از مدینه به یمن پیغمبر ﷺ نمی آمد اشکش بریزد بگوید: «اَنتی اشم رائحة الرّحمن من جانب الیمن» از یمن بوی خدا می آید، چه خبر است؟ گفتند آقا یک شترسوار آمد شما را ببیند، اذان ظهر، گفت مادرم بیشتر از این اجازه نداده، رفت. "اشم رائحة الرّحمن" بله شیعه بو دارد.

همان بیابان نشین های پابرهنه که خیلی بی توفیق بودند خیلی، ارادتی من بهشان ندارم. شما یک قبیله بودید نزدیک کربلا نشستید در چادرهایتان تا این هفتاد و دو تا را تکه تکه کردند، بعد به تحریک زنهائیتان به فکر افتادید بیاید جنازه دفن کنید؟ اینها شب سیزدهم متعجبانه، چون بدن زخمی پاره پاره شده باید در آفتاب بو بگیرد، یعنی باید از آن بیابان نشود رد شد. ولی به زین العابدین ﷺ گفتند: آقا این بیابان پر از عطر است. خیلی فضای اینجا معطر است. فرمود: منبع عطر را بیاید نشان تان بدهم. آوردند بالای سر غلام سیاه ابی عبدالله ﷺ، این دعای ابی عبدالله ﷺ «اللّهُمَّ بِيضْ وَجْهَهُ وَ طَيِّبْ رِيحَهُ» شیعه بو دارد. شیعه بوی خدا می دهد، بوی خوبی می دهد، بوی اهل بیت ﷺ را می دهد. شیعه بو دارد.

من این روایت را نمی دانم کجاست، پنجاه سال است در روایات هستم هنوز جایش را پیدا نکردم. شاید هم در کتابهای چاپی نباشد، آن عالم بزرگی که من ده دوازده ساله بودم پای منبرش نقل می کرد، او مجتهد بود بی مدرک حرف نمی زد. خیلی کتابها چاپ نشده، ایشان می گفت: البته زین العابدین ﷺ اسم هم می برد، آن فرشتگان را می گوید "فتان" جستجوگر، کاوشگر. یکی از دعاها صحیفه به نام این نوع فرشته است. ایشان می فرمود - قبول هم دارم درست است، با اینکه خودم روایت را ندیدم - می گوید: میت را که در قبر می گذارند در را می بندند، همه برمی گردند، فرشتگان برزخی خدا می آیند، اول کاری که می کنند میت را بو می کشند و به همدیگر می گویند برویم. سوال جواب؟ می گویند نه این بوی ابی عبدالله ﷺ می دهد چه سوالی، چیز ثابت که سوال ندارد.

۱. مجموعه ورام (ط جامعه فقهیة) ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. بحار الانوار، (ط _ بیروت)، ج ۴۵، ص ۲۴.

«والله انى احبكم» ما چقدر سرمایه در قلب ائمه داریم، «و احب ریحکم» بوی شما را دوست دارم و «احب ارواحکم» روح شماها را هم دوست دارم، سه چیز شد خودتان را، بویتان را، ارواحتان را. الله اکبر. سرمایه‌های معنوی چه خبر است در این عالم؟ چه لطفی خدا به ما کرده؟!

هشت میلیارد جمعیت در کره زمین است نود و نه درصد یک ذره از این سرمایه را ندارند، می‌دانید معنی این روایت یعنی چه؟ یعنی همه شما در قلب ائمه علیهم‌السلام هستید. جایتان آنجاست «والله انى احبکم و احب ریحکم و ارواحکم» بعد پدرم امام باقر علیه‌السلام به این چند تا شیعه فرمود: شما با دو تا بند، این محبت من را به خودتان به بویتان، به روحتان ببندید، از دست نرود. این محبت من را به خودتان به بوی‌تان و به روحتان ببندید.

«اعینونی علی ذلک» این عشق من را به خودتان، به بوی‌تان، به روحتان کمک بدهید بماند، چگونه؟ «بورع» پاک باشید، پاکدامن باشید، پاک اخلاق باشید، پاک پول باشید، «بورع و اجتهاد» و در دینداری تبلی نکنید، مشتاقانه دیندار باشید، صادقانه دیندار باشید، کسالت در دینداری‌تان راه ندهید سستی راه ندهید، حالا بخوابیم، نماز مغرب و عشا کی قضا می‌شود؟ یازده و ده دقیقه؟ حالا یازده بلند می‌شوم می‌خوانم، نه! زنده باشید در کار کردن، در پول خرج کردن، در اخلاق، در رفتار، شما با تقوای همه جانبه و با تحرک در دینداری این محبت ما را ببندید که بماند. از دست نرود.

این یک راه برای محبوب خدا شدن "اذا احب الله عبده"، این یک راه زیبا، شیعه واقعی شدن انسان را محبوب خدا می‌کند. حرفم تمام. ببخشید امروز به خاطر دعای ندبه و اینکه برسید به منبر یک مقدار جلسه طولانی‌تر شد، منبر من خیلی طولانی نشد جلسه طولانی شد.

روضه

دل به دریای بلا در کربلا می زد حسین
عشق بازان خداجو را صلا می زد حسین
گرچه نقش پرچمش هیهات من الذله بود
باز نقشی تازه از قالو بلی می زد حسین

تا نریزد خون پاک اصغرش روی زمین
چشم در چشم علی اکبرش وقت وداع
دست سقا را چو می بوسید در دریای خون
خیمه های آل طه را چو آتش می زدند
سبز پوشان فلک دیدند با فریاد سرخ
سبز پوشان فلک دیدند با فریاد سرخ

آسمان عشق را رنگ خدا می زد حسین
بوسه بر آینه ایزد نما میزد حسین
بر سر ملک دو عالم پشت پا می زد حسین
خیمه در قلب و دل اهل ولا می زد حسین
از حرم تا قتلگه زینب صدا می زد حسین

جلسه، مقسم

مراقبت از چشم

در مقدمه روایت رسول خدا ﷺ، دو سه آیه قرآن را قرائت می‌کنم تا نگاه پروردگار
مهربان را به پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ بدانید.

سخن ائمه سخن خداوند است

در یک جا می‌فرماید «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» پیغمبر من، حرفی، سخنی، گفتاری، از پیش
خودش ندارد. نمی‌نشیند مستدلاً حرف بسازد، سخن بسازد، مطلب من در آوردی درست بکند
و به شما ارائه کند. سخن او این است «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» همه مطالب و همه سخن را
همه حرف را، از من می‌گیرد و به شما ارائه می‌دهد. با توجه به این دو آیه معلوم می‌شود که
کلام پیغمبر ﷺ از نظر ارزش برابر با کلام خداست. تایید این مطلب این آیه است: «وَمَنْ
يُطِعِ الرَّسُولَ» کسی که از پیغمبر ﷺ اطاعت کند «فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» از خدا اطاعت کرده.

سند روایات همگی متصل به خداوند سبحان

یک روایتی هم نقل شده که یک شخصی به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله
برای من یک روایت سنددار ذکر کنید. اگر کتابهای روایتی را دیده باشید، به خصوص

۱. نجم: ۳ و ۴.

۲. نساء: ۸۰.

بندگان محبوب خدا

دوره شریف کافی^۱ که ده جلد است، حدود پنج هزار صفحه است. دوره من لا یحضر^۲، دوره تهذیب^۳، و استبصار^۴، این چهار کتاب بنیانی شیعه روایاتش سند دارد. فرض بفرمایید کافی می‌گوید: که من از پدرم یعقوب کلینی، او از احمد ابن اسحاق قمی^۵، او از فضل ابن شازان^۶، او از یونس ابن عبدالرحمن^۷، او از محمد ابن مسلم، محمد ابن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند... این را روایت سنددار می‌گویند. البته این اسناد را علمای بزرگ شیعه بررسی کردند، که این اسناد، یعنی این اشخاص را پی جویی کردند ببینند که کدام‌هایشان شیعه دوازده امامی هستند، عادل هستند، مورد وثوق هستند، عالم هستند. چه زحماتی کشیدند برای حفظ این دین. این بررسی‌ها نهایتاً تبدیل شد به کتاب رجال کَشّی. خیلی قدیمی است.

۱. کافی یکی از مهم‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی شیعه اثر ثقه الاسلام کلینی است. الکافی که در سه بخش اصول، فروع، روضه تالیف شده، محل رجوع عالمان شیعه است. اصول کافی مشهورترین بخش الکافی محسوب می‌شود.
۲. من لایحضره الفقیه به معنای کتاب کسی که فقیه در نزدش حاضر نیست. دومین کتاب از کتب اربعه امامیه؛ اثر شیخ صدوق است و در پاسخ به درخواست یکی از شیعیان در بلخ و با هدف گردآوری احادیث صحیح و موثق تالیف شده است.
۳. تهذیب الاحکام اثر ابوجعفر محمدبن حسن طوسی، که مشتمل بر روایات حاوی احکام شرعی است. سومین کتاب از کتب اربعه و مورد قبول علما و فقهای شیعه است.
۴. الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار کتاب روایی چهار جلدی از ابوجعفر محمدبن حسن طوسی چهارمین کتاب از کتب اربعه، مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث است.
۵. احمد بن اسحاق اشعری قمی از روایان شیعه قرن سوم که از اصحاب امام جواد علیه السلام امام هادی علیه السلام و همچنین وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در قم بود و از کسانی است که امام زمان (عج) را در کودکی دیده است.
۶. فضل بن شاذان بن خلیل آزدی نیشابوری، متکلم و فقیه امامی بود. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام آورده است.
۷. یونس بن عبدالرحمن از اصحاب اجماع (گروه مشخصی از روایان که از نظر عالمان رجالی در مرتبه بالایی از وثاقت هستند)، وی امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را ملاقات کرده و از امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت کرده است. او همچنین وکیل امام رضا علیه السلام بود.



تبدیل شد به رجال ابن داود، تبدیل شد به رجال مامقانی، تبدیل شد به جامع الرواة اردبیلی که برای حدود پانصد سال پیش است این کتاب. و در زمان ما هم تبدیل شد به سه منبع بسیار عظیم. بیست جلد معجم رجال نوشته مرحوم آیت الله العظمی خوئی که ایشان روی این کتاب خیلی زحمت کشیدند، کتاب فوق العاده‌ای است. حدود سیزده چهارده جلد کتاب رجال شوشتری که صاحبش بعد از انقلاب از دنیا رفت، در شوشتر زندگی می‌کرد، شخصیت بسیار مهم علمی بود. من خدمتشان رسیده بودم از نواده‌های حاج شیخ جعفر شوشتری بود. و تبدیل شد به شاید بالای بیست جلد رجال‌شناسی آیت الله العظمی بروجردی که ایشان این راویان احادیث - چهارده هزار نفرشان - را بررسی کامل کرده و شناسانده است.. و از عجایب علمی ایشان این است که یکی از شاگردانش که حالا جزو مراجع است - که مدت شانزده سالی که ایشان قم بودند در درسش شرکت می‌کرد - به من گفتند: ایشان با اینکه هشتاد و هشت سالش شده بود اما کل این چهارده هزار راوی را حفظ بود، و دانه دانه را می‌شناخت. عرب هستند، عجم هستند، افریقایی هستند، عادل هستند، مورد وثوقند، عالمنند، معمولی هستند، شغل‌هایشان را هم می‌شناخت.

شما هر روایتی را که می‌بینید سند دارد، که حالا نمونه‌اش را برایتان گفتم. این شخص به امام باقر علیه السلام می‌گوید: یک روایت سنددار برای من بگویید. جواب حضرت باقر علیه السلام را ببینید. فرمود: من از پدرم زین العابدین علیه السلام، ایشان از حضرت حسین علیه السلام، ایشان از امیرالمومنین علیه السلام، امیرالمومنین علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، چند نفر شدند در سند؟ امام باقر علیه السلام، امام چهارم، ابی عبدالله علیه السلام امیرالمومنین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. ولی حضرت علیه السلام وقتی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند سند را قطع نکردند، باز هم روایت را مستند کردند به کسی دیگر. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از پروردگار، یعنی فرمودند کلّ روایات ما به خدا می‌رسد. ما از پیش خودمان چیزی نگفتیم و نمی‌گوییم، یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام اتصال صددرصد به علم الله دارند. اگر می‌گوییم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «اذا احب الله عبدا» یعنی قال الله، اگر می‌گوییم قال الصادق علیه السلام: «انما شیعة جعفر» یعنی قال الله، اگر می‌گوییم امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «اتق الله بعض التقی»

یعنی قال الله. در حقیقت کلام خدا یک بخشش، کل قرآن است و یک بخشش هم، کل روایات است.

قرآن مستقیم نازل شده از علم الله، روایات به واسطه نازل شده، به واسطه ائمه طاهرین علیهم السلام.

روایات مقبول علما شیعه

البته روایات هم بررسی شده که چه روایتی روایت متواتر و صحیحه است و موثق و حسن است اینها کاملاً قابل قبول فقهای بزرگ شیعه است. یک روایتی هم داریم سند ندارد از قدیم هم نداشته همینطور کتابهای بزرگان دین حتی شیخ صدوق، نوشته قال الباقر علیه السلام، دیگر نمی‌گوید از کجا نقل کردم از کی نقل کردم. این روایات بی سند آنها هم به این راحتی مقبول بزرگان دین نیست، اینها می‌آیند این روایات را با قرآن می‌سنجند، چون ترازوی اصلی ما برای درک حق و باطل قرآن است، اگر قرآن روایت را قبول نکند، می‌گویند برای عمل کردن ملاک است. اگر نه - قرآن روایت را رد کند - مثلاً یک روایتی است که از آن خلاف توحید استشمام می‌شود، می‌گویند روایت مردود است قابل قبول نیست.

اینها هم حساب شده است، یعنی من اگر بخواهم این بخش را که سالها در قم درسش را خواندم برایتان توضیح بدهم خیلی به نظرتان جالب می‌آید که اسلام با یک زحمات بسیار طاقت‌فرسایی در بخش روایاتش شناسانده شده. چقدر عمر هزینه شده در کنار این روایات باسند، بی‌سند، روایات متواتر، موثق، حسن، ضعیف، مجهول، خبر واحد، آدم بهتش می‌برد، که خدا چه توفیقی به این علمای شیعه داده چه حالی به اینها داده، چه حوصله‌ای به اینها داده که با آن کار گسترده علمی‌شان نشستند برای اینکه دین سالم به مردم برسد، چه زحماتی را متحمل شدند این مقدمه بحث امروز.

کنترل چشم مقدمه هفت صفت بعدی

اگر می‌گوییم قال رسول الله ﷺ «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا» یعنی قال الله یعنی کلام واقعا وحی است ولی از زبان پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ طلوع کرده، قرآن وحی است ولی مستقیم از علم پروردگار طلوع کرده. خب اگر کسی محبوب خدا شود، خداوند او را آماده برای پذیرفتن هشت خصلت می‌کند، که هر کدام از این خصلت‌ها برای خودش مصالحی است برای ساختن ساختمان انسانیت. اولی روی رده‌بندی خود پیغمبر ﷺ که این رده‌بندی‌های در روایات هم معجزه است، از این هشت تا، اولی "غَضَّ البصر عن محارم النَّاسِ"، خیلی جالب است که در این هشت بخش فقط یک حرام را پیغمبر ﷺ بیان کرده که اگر از این حرام مردم رد نشوند نوبت به آن هفت‌تای دیگر نمی‌رسد، چون اگر چشم‌چرانی به نامحرمان بماند، به قول سعدی: آن هفت تای دیگر مثل گردو است که بگذارند روی گنبد، گردو روی گنبد نمی‌ایستد و رها می‌شود می‌آید پایین. گردو اگر بخواهد بایستد باید روی سطح صاف بگذارند، یعنی آدم باید نسبت به این اولی آدم صافی باشد که آن هفت تای دیگر در وجودش بتواند قدم ثابت پیدا بکند.

این مجموعه حرام‌ها در بخش «لا اله» است «لا اله»، اگر این حرام‌ها نفی نشود و مردم ردشان نکنند، «أَلَا اللَّهُ» ظهور نمی‌کند، این خیلی مهم است.

هرگز نبری راه به سرمنزل مقصود تا مرحله پیما نشوی وادی لا را

آنهایی را که پروردگار عالم نفی کرده و می‌گوید نمی‌خواهم در شما باشد اگر من هم نفی بکنم صاف می‌شوم. آن وقت گردوی تربیت الهی روی وجود من استوار می‌شود و می‌ماند.

نگاه به نامحرم

خب درباره نگاه به نامحرمان، روایات نابی از پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ نقل شده که یک روایتش را با دو آیه قرآن شنیدید. امام ششم ﷺ می‌فرماید: من از پدرم حضرت باقر ﷺ نقل می‌کنم. پدرم می‌فرمودند: پیغمبر ﷺ فرموده - این همانی است

که در مقدمه گفتم. من از پدرم، پدرم از پدرش از پیغمبر یعنی از خدا. اینقدر روایات ما ارزش دارد - پیغمبر ﷺ فرمودند: «کلّ عین باکیه یوم القیامة» هر چه چشم در این عالم است، میلیاردها چشم که در صورت مردم جهان است، از زمان آدم تا آخرین نفری که به دنیا می‌آید. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: قیامت کل این چشم‌ها اشک می‌ریزد، گریان است. «الّا ثلاثة اعین» فقط سه تا چشم است که بی‌گریه وارد قیامت می‌شود و راحت هستند. آنهایی که در قیامت گریه می‌کنند چرا گریه می‌کنند؟ از دست خودشان گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

پیغمبر اکرم ﷺ هر هفته در خطبه‌های نماز جمعه‌شان در مدینه در دو تا خطبه، این جمله را داشتند: «اعوذ بالله من شرور انفسنا» خدایا ما به تو از شر خودمان پناه می‌بریم. حال آن که شر ندارد در قیامت برای چه گریه کند؟ آن که قیامت گریه می‌کند پشیمان است، ناراحت است، رنجیده است، متأسف و محزون است. می‌بیند با چشمش کاری کرده در دنیا که حالا این چشم باید کیفر ببیند. از ترس آن کیفر گریه می‌کند.

سه تا چشم که در قیامت گریان نیست

۱. «عین بکت من خشية الله» یکی چشمی است که از درک عظمت خدا گریه می‌کند، که عرض کردم این گریه همان گریه اولیاء خدا در سحر است. این گریه در آنها خیلی قوی بوده. «بکت من خشية الله»

۲. «و عین غضت عن محارم الله» و چشمی که دائم نامحرم در معرضش بوده ولی این اهل نگاه و چشم دوختن و چشم چرانی نبوده.

یکی از دوستانم نقل می‌کرد - مطلب شیرینی است - می‌گفت: من یک رفیق داشتم صبح که از خانه می‌آمد بیرون یا در مغازه، هر زن نامحرمی - چادری و بی‌چادر - رد می‌شد، چشم بهش می‌دوخت تا برود. بعد که این زن از نظرش دیگر رد می‌شد، نمی‌شد

۱. من لا یحضره الفقه، ج ۱، ص ۳۱۹.



ببیند، حالا دو دقیقه یک دقیقه سی ثانیه قشنگ نگاه می‌کرد، بعد می‌گفت: لا اله الا الله. می‌گفت: یک بار با همدیگر داشتیم در خیابان می‌رفتیم دو تا زن از آن طرف خیابان می‌رفتند این حواسش نبود که به آنها نگاه بکند و حساسی بیاید. زدم روی شانهاش و گفتم: دو تا «لا اله الا الله» از آن طرف خیابان دارند رد می‌شوند یادت نرود، از دستت نرود.

چشم از همه گناهان پوشان

یک چشمی که قیامت گریان نیست «عین غصت عن محارم الله» این جمله یک مقدار مطلق است چشم‌پوشی از هر چه که حرام است. فقط زن نامحرم نیست، از ربا چشم بپوشد، از ظلم چشم بپوشد، از دروغ چشم بپوشد، از دیگر گناهان چشم‌پوشی کند، یعنی رد کند و گناه را نخواهد.

۳. «بات ساحرة في سبيل الله» چشم سومی که قیامت گریان نیست چشم آن جهادکننده مؤمنی است که شب‌ها بیدار است برای اینکه مردم در امنیت باشند. مثل این مرزداران‌مان، در کمربند نقشه جغرافیایی ایران برادران زیادی هستند، از نیروی انتظامی، نظامی، سپاهی، که گاهی هم خودشان داوطلب هستند که بروند مرزها را نگهبانی کنند. به خصوص الان که این مردم بدتر از حیوان کافر نجس العین - داعش - چشم به این مملکت دوخته. که اگر نتواند مثل عراق و سوریه به جان مردم و به مال مردم بیفتد، در گوشه و کنار انفجاری ایجاد بکند. برای ماه رمضان، برای دهه عاشورا گروه‌هایی را آماده کرده بودند که بیایند بیفتند در این مجالس، کمربند و یا لباس انفجاری‌شان را منفجر کنند، صد تا هشتاد تا دویست تا را بکشند. ولی این چشم‌های بیدار، شبانه مراقب اینها بودند، با طرح‌هایی که می‌ریختند دسته دسته اینها را، سه نفر پنج نفر چهار نفر با آن بیداری‌شان، می‌گرفتند تحویل می‌دادند. اینها هم خیلی طول نمی‌دادند کار را، می‌فرستادند پیش معاویه و فرعون و یزید.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این چشم قیامت گریان نیست.

چشم چرانی مخصوص آقایان نیست

اما روایت بعد، این هم روایت بسیار مهمی است، امام صادق علیه السلام می فرماید: «من نظر الی امرأة فرفع بصره الی السماء» اگر کسی چشمش به یک نامحرم بیفتد، خب ما هر روز در خیابان، در ماشین ناگهان چشممان به نامحرم می افتد اما نایستد، چشمش را نگه ندارد، روی چهره و هیكل نامحرم ثابتش نکند. به محض اینکه چشمش به نامحرم بیفتد سرش را به جانب آسمان بلند بکند که نبیند. حالا یا می ایستد که آن زن رد شود یا آن مرد رد شود، من این را هم توجه بدهم که قرآن مجید می گوید: چشم چرانی مخصوص مردها نیست، هر زنی هم که شوهر ندارد و شوهر دارد، نسبت به چهره های جوانان و مردان زیبا چشم دوزی بکند، آن هم دارد حرام مرتکب می شود. حالا اینجا امام صادق علیه السلام نگاه به زن را فرمودند، بعدا در روایات می خوانیم راجع به خانمهایی که نسبت به مردان نامحرم چشم چراندند. برادر شوهرشان، داماد برادرشان، اینها هم مطرح است در روایات. کسی که چشمش به یک نامحرمی بیفتد ولی چشم را نگه ندارد، سرش را به آسمان بلند بکند «أو غمض بصره» یا اینکه چشمش را فرو بیندازد، یعنی آن زاویه دید را خراب بکند، به جای نگاه کردن به آن زن، چشمش را به زمین بیندازد، «لم یرتد الیه بصره» خیلی عجیب است، پلک بالا به پلک پایین نرسیده «یروجه الله عزوجل من الحور العین» عقد یک حور عین را خود پروردگار برایش می خواند. خود پروردگار، نه اینکه حالا برگردد به میکائیل بگوید این بنده من از یک نامحرم چشم پوشید یک حور العین برایش مقرر کن و برایش بنویس. نه واسطه ندارد. می گوید: «یزوجه الله» خود پروردگار یک حور العین را تزویج او می کند.

این روایت هم خیلی وحشتناک است، عیبی ندارد بخوانیم، بترسیم. هم من بترسم هم شما. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «من ملأ عینه حراماً» کسی که چشمش را از نگاه به نامحرم پر بکند، یعنی پر بین باشد. وقتی نگاه می کند می ایستد تا نگاهش تمام بشود، تا نامحرم

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۵-۴۷۴.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۹.

برود. «يَحْشُوهَا اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَسَامِيرَ مِنْ نَارٍ» قیامت چشم او را با میخ‌های آتشین پر می‌کنند. تا جایی که چشمش جا دارد در این چشم میخ‌های آتشین جهنم فرو می‌کنند. چون تا حالا این نظربازی‌ها به حرام‌های بزرگ دیگر کشیده شده. آن که نمی‌بیند هوس زن نامحرم و زن شوهردار و زنا و روابط نامشروع نمی‌کند. گناه به صورت مقدمه. نگاه، گناه خیلی سنگینی است، «ثُمَّ حَشَاهُمَا نَارًا» غیر از آن میخ‌های آتشی، آن چشم را از آتش هم پر می‌کند. «إِلَى أَنْ تَقُومَ النَّاسُ» تا کار مردم قیامت تمام شود. «ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ» آن وقت دستور می‌دهد این چشم چران بی‌تربیت را در آتش دوزخ بیندازد.

روضه بازار شام

این دهه من وعده دادم، مصائب را از کربلا به شام دانه دانه تا جایی که فرصت هست برایتان دنبال بکنم. یکی از جاهایی که از نظر روحی واقعا به اهل بیت علیهم‌السلام خیلی سخت گذشت در میدان گاه کوفه بود که وصل به بازار و به رفت و آمد جمعیت بود، شلوغ بود. عزیزترین زنان عالم را به اسارت گرفتند، در محمل‌های معمولی نشانند، آوردند در بین مردم بگردانند. می‌دانید اهل بیت علیهم‌السلام چرا ناراحت بودند؟ اهل بیت علیهم‌السلام در حجاب کامل بودند. کربلا هم نه مقنعه کسی را بردند، نه چادر و نه روبنده‌اش را. کربلا بعد از ابی عبدالله علیه‌السلام مشکلی که داشتند این بود که خیلی کتک خوردند این بچه‌ها و زن‌ها اما حجابشان محفوظ بود. چون ابی عبدالله علیه‌السلام بهشان خبر داد. وقتی زینب کبری علیها‌السلام گفت: بعد از شهادت شما اوضاع چی می‌شود؟ فرمود: خواهر شما تا بروید شام و برگردید مدینه در حفظ پروردگار هستید. با این خبر که ابی عبدالله علیه‌السلام داده، مسلم است که یک دانه چارقد هم از سر دختر کوچک هم نبردند، در حفظ پروردگارید.

اما حالا اینها را برای چی از زندان آوردند سر چهارراه در میدان‌گاه؟ زجر اهل بیت علیهم‌السلام برای این بود که اینها را آوردند در معرض تماشای نامحرمان قرار دادند، گرچه همشان پوشیده بودند ولی خیلی سخت بود، در این گیر و دار هم که اهل بیت علیهم‌السلام را نگه داشتند

بندگان محبوب خدا

در آن میدان‌گاه و در آن جمعیت یک مرتبه هفده تا سر بریده را بالای نیزه آوردند جلوی اهل بیت علیهم‌السلام، چشم زینب کبری علیها‌السلام به سر بریده افتاد، دو سه شب است برادر را ندیده: به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی بریدی از چه با ما؟ روزی آخر آشنا بودی که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر؟ مگر زخم تو را اینگونه دارویی دوا بودی؟ من توقع ندارم با من حرف بزنی، یک کلمه با این دختر کوچکت که خیره خیره دارد سر بریده‌ات را نگاه می‌کند حرف بزنی، حسین علیه‌السلام من، این بچه در معرض مرگ قرار گرفته، حسین من، این دختر قلبش دارد از کار می‌افتد.



جلسہ ہشتم

مورد دوم صدق

جایگاه پیامبر ﷺ نزد پروردگار

دو آیه از سوره مبارکه حجرات قرائت می‌کنم که در آیه اول پروردگار عالم گروهی را چون آمدند پیش پیغمبر ﷺ و نسبت به خودشان دروغ گفتند رد کرده است یعنی در محضر پیغمبر عظیم الشأن اسلام ﷺ ادب را رعایت نکردند.

خیلی گناه سنگینی است که انسان در محضر یکی از اولیاء خاص خدا که دارای ولایت مطلقه کلیه الهیه است از حرفهایش هم آدم می‌فهمد که این ولایت را دارد قرآن هم این ولایت را اعلام کرده ﴿الَّذِي أُوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ بی‌ادبی کند که حتی نسبت به خودش دروغ بگوید.

این زشت‌ترین دروغ است که آدم می‌داند، علم دارد که حقیقتی را ندارد، بیاید بگوید دارم. آن هم نه پیش من و شما، خدمت پیغمبر ﷺ. محضر پیغمبر ﷺ محضر خداست. در همین سوره حجرات اجازه اضافه حرف زدن با پیغمبر ﷺ را خدا نداده. اجازه بلند حرف زدن با پیغمبر ﷺ را نداده است. اینها آیه قرآن است نه اینکه علمای اسلام به خاطر شخصیت پیغمبر ﷺ این حرفها را نظام داده باشند، نه. پیغمبر ﷺ چقدر پیش خدا بزرگ و محترم است که به احدی از امت، آن زمانی که بینشان بود، اجازه بلند حرف زدن گرچه مثبت باشد حرفهای طبیعی باشد، نداده است.



بندگان محبوب خدا

اجازه نداده که او را با اسم صدا بزنند. امر کرده می‌خواهید صدایش بزنید بگویید: یانبی الله ﷺ، یا رسول الله ﷺ. حق ندارید او را با اسم صدا بزنید، وجود مقدس او در تمام لحظاتشان مستغرق در حق بودند. یک جمله عجیبی خودشان دارند که برای ما قابل درک نیست، می‌فرمایند: « أَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي »^۱ کل بیتوته من پیش پروردگارم است. او خودش بی‌واسطه فرشته من را اطعام و سیراب می‌کند. واقعا هم ما نمی‌دانیم یعنی چی؟ آدم باید خیلی سلوک قوی به طرف حق داشته باشد که مزه بعضی از این روایات را بچشد. حالا کل را که ائمه طاهرين علیهم‌السلام می‌چشیدند. ما هم می‌توانیم بچشیم ولی کار می‌برد.

ولایت شمسیه

من در مهمترین نوشته‌های عالمان آگاه باتقوای راه طی کرده دیدم که ولایت را سه قسم کردند. ولایت شمسیه، ولایت نجمیه، ولایت قمریه. می‌گویند: ولایت شمسیه را در کل جهان هستی یک نفر داشته آن هم پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. به دلیل همین مسائلی که از قرآن برایتان گفتم که احترام و حرمت او در حدی است که خدا - خیلی حرف است - خدا اجازه نداده با اسم صدایش کنید یا نزد او بلند حرف بزنید. اضافه هم حرف نزنید. حتی در همین سوره دارد اگر یک وقتی خودش برای نهار دعوتتان کرد بروید. اگر دعوتتان کرد. حالا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم که هر بی‌سر و پایی را در حریم خانه‌اش دعوت نمی‌کرد. حتما اگر یک سفره آبگوشی، نان و دوغی، نان و ماستی، پهن می‌کرد چهره‌های پاک عقیف بزرگواری را دعوت می‌کرد. خب اینها کی میتوانند بیایند خانه؟ بعد از نماز جماعت. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به خاطر چهار تا مهمان نماز جماعتشان را تعطیل نمی‌کردند. اینهایی که دعوت داشتند بعد از نماز با خودش می‌آمدند خانه. خانه هم که چسبیده به مسجد بود. پروردگار به همین مهمان‌ها هم امر کرده؛ بر همین مهمان‌ها. حالا مهمان‌های خوب، پاک،



۱. بحار الانوار، ط - بیروت) ج ۶ ص ۲۰۹.

مومن، تا پیغمبر ﷺ می آمد خانه سفره را انداخته بودند، آماده بود. دیگر نمی نشستند با مهمان ها سپس یک ساعت بعد نهار بدهند. از در که وارد می شدند سر سفره می نشستند. خوردن ده دقیقه پنج دقیقه، یک ربع نهایتا می کشید. امر کرد به مهمان ها ﴿فَاذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا﴾ لقمه آخرتان را که خوردید حق نشستن ندارید بلند شوید از پیش پیغمبرم بروید. در آیه هست که خودش حیا می کند بهتان بگوید بروید، شما هم که دلتان می خواهید بنشینید تا هر وقت اقتضا دارد، من اجازه نمی دهم. غذایتان را خوردید حرف اضافه نداشته باشید بروید.

ولایت شمسیه - شمس یعنی خورشید - خورشید چه کار می کند؟ اگر بخواهید بدانید خورشید چه کار می کند باید هم به کتاب های خارجی ترجمه شده درباره خورشید مراجعه کنید، مثل کتاب پیدایش و مرگ خورشید، هم به کتاب های دانشمندان شرق مراجعه کنید و هم آثار خورشید را در آیات و روایات ببینید.

یک کار خورشید در این منظومه شمسی این است که نَفَسش، نَفَس تریبیت کننده است. الان اعلام می کنند می گویند: امسال ایران یازده میلیون تن گندم تولید کرده است. آن روزی که سال قبل در آذر و دی، گندم پاشیدند که امسال بشود یازده تن، اگر در یک حد معینی خورشید، نور به این زمین و به این دانه های نباتی ندهد، دو مثقال گندم هم تولید نمی شود. نفس خورشید نفس مربی گری است بسیار هم قوی است.

شما الان در ایران زندگی می کنید، نود و نه درصد و چندی تان اصلا دچار بیماری پوستی نیستید. من بیست کشور اروپایی منبر رفتم اغلب مردان و زنان اروپایی لک و پیس دارند چون سالی هشت ماه نه ماه در آن کشورها آفتاب پشت ابر است و نورش مستقیم نمی تابد. این است که آنها نیاز پیدا کردند - ما تا هشتاد نود سال پیش در ایران نداشتیم، نیاز هم نداشتیم - که انواع کرمها را برای زدن به پوست اختراع کنند. شما در فروشگاه های



اروپا که می‌روید دویست جور کرم به فروش می‌رسد. چرا؟ چون آفتاب ندارند کوچک و بزرگ و پیرشان لک و پیس هستند.

خورشید یک منافع جامع کامل دارد و یک نَفَس تربیتی. یک نفر در عالم ولایت شمسیه داشت. انبیاء گذشته مقام ولایت داشتند اما محدود، ولی ولایت او ولایت شمسیه بوده، روی این حرفها هم خیلی کار شده و اینجور که من به این سادگی دارم برایتان عرض می‌کنم نیست. از زمان ابن سینا و ابونصر فارابی^۱ و کِنْدی^۲ و شهاب الدین سهروردی^۳ و ملاصدرا و ملا علی نوری^۴ و... شخصیت‌هایی مثل اینها روی بحث شخصیت پیغمبر ﷺ خیلی فکر کردند و مایه گذاشتند تا بتوانند از اعماق آیات قرآن و روایات این حرفها را در بیاورند.

وجود پیامبر ﷺ تجلی گاه صفات ذات الهی

وجود مقدس او تجلی‌گاه کمالات ذات بوده است. البته الفاظش خیلی ساده است. کمالات، ذات، تجلی‌گاه، اما واقعا درکش خیلی مشکل است مگر آدم راه رفته باشد. کمالات ذات غیر از کمالات صفات است. تجلی‌گاه کمالات ذات بوده، تجلی‌گاه کمالات صفات بوده، و پَر نَفَس، روحانیتش، نورانیتش، به مجموعه هستی گسترده است. این را یک وقتی باید من وقت داشته باشم در چهارچوب یک حال خاصی باشم تا برایتان از طریق علمی، علم اروپا و پنج تا روایت ثابت بکنم که کل جهان هستی ترکیبی از نور محمدیه ﷺ است.

۱. معلم ثانی، موسس فلسفه اسلامی و انتقال دهنده منطق صوری یونانی به جهان اسلام نیز یاد می‌شود.

۲. یعقوب بن اسحاق کندی، فیلسوف مسلمان در زمان امام حسن عسکری علیه السلام.

۳. شهاب الدین یحیی سهروردی معروف به شیخ اشراق، موسس حکمت اشراق که در زمینه فلسفه و حکمت اسلامی آثار متنوعی به ثبت رسانیده. مهم ترین اثر وی حکمة الاشراق است.

۴. ملا علی بن جمشید نوری مازندرانی اصفهانی فیلسوف و عالم اسلامی قرون ۱۲ و ۱۳ هجری قمری است. او احیاگر فلسفه صدرایی در ایران است و مکتب فلسفی تهران به واسطه وی تاسیس شد.



یعنی نه آسمانی، نه زمینی، نه زنده‌ای، نه گیاهی، نه سنگ‌های گرانبه‌ای، هیچی در عالم نیست مگر اینکه از نظر وجودی برای پدید آمدنش جیره‌خور نور رسول مطهر اسلام ﷺ است. یعنی کل هستی از وجودش پر است، کل هستی.

آدم می‌آید پیش همچنین انسانی دروغ می‌گوید؟ آن هم به خودش دروغ می‌گوید؟ بدترین دروغ؟ چه می‌شود خدا آدم را رد می‌کند؟ می‌گوید: نه نمی‌خواهتان. چه می‌شود خدا آدم را قبول می‌کند؟ چه می‌شود آدم در محضر کسی که کل هستی وجودشان از فیض وجود اوست دروغ می‌گوید؟ چه می‌شود که آدم به خودش دروغ می‌گوید در آن محضر؟ یک محضری که علناً در قرآن می‌گوید حرف اضافه زدن با پیغمبر ﷺ هم حرام است؛ با اسم صدایش بکنید ممنوع است؛ بلند بلند پیشش حرف بزنید حرام است.

شما که زمان خودش این حرفها را از خدا مستقیم در قرآن شنیدید بعد از مرگش این چه داستانی بود ایجاد کردید؟ شما دلی سوزانید، اما کدام دل را؟ دل یک نفر را که سوزانید، گفتم من با علوم اروپا و پنج تا روایت ثابت می‌کنم که کل جهان هستی رشحه‌ای^۱ از فیض وجود اوست، شما نه تنها دل دامادش را سوزانید و نه دخترش را و نه دو سه تا نوه‌اش را، شما با این کارهایی که بعد از مرگش کردید هستی را به آتش کشیدید. گناهتان گناه کمی نیست، قابل بخشش هم نیست. اگر خدا شما را بخواهد بیمارزد باید از پیغمبر ﷺ تا کوچکترین اتم جهان رضایت بگیرد ولی هیچکس حاضر نیست به شما رضایت بدهد چه کسی حاضر است؟ اگر بنا بود از شما کسی راضی شود باید ما هم رضایت میدادیم، نه اینکه از سن هشت نه سالگی مان با مادرهایمان، با پدرهایمان بیاییم در این مجالس برای اهل بیت ﷺ و حوادث بعد از درگذشت پیغمبر ﷺ گریه کنیم چه کسی به شما رضایت می‌دهد؟

شما اینقدر نمکتان گندیده که پریشب مفتی بزرگ اهل سنت عراق به جمیع مفتیان وهابی عربستان و پاکستان و کشورهای دیگر گفت: بی‌شک و تردید شما جیره‌خوار مستقیم

۱. رشحه که جمع آن رشحات است در لغت به معنای تراوش و چکیده است (دهخدا) و به تراوش و تراویدن آب، «رشحه» می‌گویند (معین). در کتاب‌های حکمی و عرفانی به معنای تراوش فیض، رحمت، دانش و دیگر امور معنوی از سوی عالم ماوراء طبیعت می‌باشد.

اسرائیل هستید. چه کسی از شما رضایت بدهد؟ چی کار کردید؟ یا الان بی حجابها، رباخورها، عرقخورها، زناکارها، بی دینها، لائیکها، مسخره کنندگان چه کار دارند می کنند؟ آن هم با ولایت شمسیه کلئیه مطلقه الهیه؛ مسخره کردن پیغمبر ﷺ یا دینش گناه کمی است؟ یعنی مسخره کردن کل آفرینش.

او دارای ولایت شمسیه است یعنی تجلی گاه کمالات ذات است، این هویتش. در حرکاتش، اخلاقش، منشش، تجلی گاه صفات کمال پروردگار است. اگر خودش نمی گفت ما از کجا این حرف را درمی آوردیم، که فرموده - سنیها هم نقل کردند - «من رأی فمن رأی الحق» هر کسی با این چشمش من را ببیند خدا را دیده است. این ولایت شمسیه که دم این ولایت، مربی کل هستی است. البته کل هستی به اندازه گنجایش خودشان از این ولایت تربیتی بهره می گیرند.

ولایت قمریه

ولایت دوم ولایت قمریه است. همه می دانید ماه نورش از خورشید می گیرد، این دیگر ثابت است، همه می دانید که ماه دنباله رو خورشید است.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ تلو یعنی دنباله رو. ولایت قمریه کلئیه الهیه در صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام جلوه تام داشته. خیلی عجیب است یعنی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام، نور ایمان و تربیت و کمال و اخلاق را فقط از پیغمبر ﷺ می گیرند.

۲۷ رجب، روز بروز نبوت پیامبر ﷺ نه روز انتصاب

این روایت خیلی روایت عجیبی است. - گفتم فرصت ندارم - اگر نه با علوم اروپایی و پنج روایت خیلی خوب برایتان توضیح می دادم که ما با که سروکار داریم؟ دنیا و آخرت. «كُنْتُ نَبِيًّا» من

۱. شرح اصول الکافی (صدرا)، ج ۲، ص ۵۷۰.

۲. شمس: ۱-۲.

۳. بحار الانوار (ط_بیروت)، ج ۱۸، ص ۲۷۹.



پیغمبر بودم، نه اینکه شدم. روز بیست و هفت رجب، نبوت به او داده نشد، اجازه دادند نبوتش را ظهور بدهد. نه اینکه روز بیست و هفت رجب سر چهل سالگی جبرئیل آمد گفت: خدا می‌گوید تو پیغمبر شدی؛ نخیر. این قابل اثبات است که بود، «كُنْتُ نَبِيًّا» من پیغمبر بودم با کل کمالاتم، «و الآدم بين الماء و الطّین» آدم هنوز در آب و خاک بود اصلاً موجود زنده‌ای نبود؛ آن وقت من پیغمبر بودم. در ماه رجب به من اجازه ظهور دادند، نه اینکه منصب را آن روز به من دادند، نه. بگذرم، که دلم نمی‌خواهد اصلاً از اینجور مباحث چشم بپوشم خیلی حرف دارم، خیلی حرفها جا می‌خواهد، حال می‌خواهد، چهارچوب می‌خواهد، ولی چه چاره باید کرد، خیلی‌هایش را با خودم باید ببرم در قبر. تمام انبیاء و ائمه دارای ولایت قمریه کلیه الهیه هستند. این ولایت قمریه را از پیغمبر ﷺ می‌گیرند، «و الشمس و ضحاحا و القمر اذا تلاها»

ولایت نجمیه

ولایت سوم ولایت نجمیه است، ستاره. نجم یعنی ستاره. آنهایی که این ولایت نجمیه را دارند آن را از قمر و شمس می‌گیرند البته در حد گنجایش خودشان. این ولایت قمریه را چه کسی دارد؟ مؤمن کامل، شیعه کامل که گاهی آنها هم خیلی چیزها را با خودشان در قبر بردند. گاهی از این ولایت نجمیه، چشمه‌ای را نشان می‌دادند، گاهی. من به دو واسطه نقل می‌کنم، بله به دو واسطه. کسی که برایم گفت پنجاه سال با من فاصله سنی داشت ولی من عاشقش بودم، چیزی بود، مایه‌ای بود، ایشان برای من گفت.

تصرف صاحبان ولایت نجمیه در عالم

گفت: مرحوم آقا شیخ محمد بهاری که یک مقبره مفصلی در بهار همدان دارد، ایشان تصمیم گرفت از نجف پیاده بیاید زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام احتمالاً هم ایام اربعین. یک جا - ماشین هنوز نبود - خسته شد، در یک قهوه‌خانه بین نجف و کربلا که تخت‌های حصیری بود - هنوز هم هست - ایشان نشست یک استراحتی بکند، یک غذایی بخورد،



پول نشستن تختش هم می‌داد، چون آدم بدون رضایت مالک حق تصرف در چیزی را ندارد. نشسته بود، یک ده پانزده تا شتر که اینها هم از نجف راه انداخته بودند بیاورند کربلا یا از کربلا به نجف، خوابیده بودند روی زانویشان، استراحتشان داده بودند. ایشان هم روی تخت کارش تمام شده بود دیگر آماده بود که بلند شود راه بیفتد به طرف حرم ابی عبدالله علیه السلام. یک طرف دید این شترها را که نهیب زدند بلند شوند، یک کبوتری که آمده بود این نان‌های خیلی خشکی که در زمین ریخته بود یا از بار شترها ریخته بود دانه گندمی جویی بخورد، این شترها با هم ناگهانی بلند شدند این کبوتر زیر زانوی یکی از این شترها له شد، صاف شد، بدن و پر و استخوان و خون، گوشت و پوست و کله کبوتر صاف چسبید به زمین. آقا شیخ محمد خیلی متأثر شد، که یک حیوانی بی‌علت آن هم زیر زانوی شتر به این سنگینی، صاف زمین شد. اولیاء خدا رقت قلبشان زیاد است، خیلی است عاطفه‌شان، محبت‌شان، ولایت نجمیه دارند دیگر. ما درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله که ولایت شمسیه دارد می‌خوانیم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ یعنی محبت تو به کل جهانیان گسترده است. خب این محبت در ولایت قمریه - به گنجایش افرادش - تجلی دارد. همین محبت هم در ولایت نجمیه، یعنی مؤمن شیعیه کامل که آمده زیر ولایت قمریه اهل بیت علیهم السلام و این ولایت قمریه هم گرفته شده از ولایت شمسیه است حالات آنها را دارد، اخلاق آنها را دارد، ولی در حد خودش. ولی خدا به مومن کامل به شیعیه کامل لیاقت تصرف داده است. لاشه این کبوتر را نگاه کرد دلش سوخت، صورتش را کرد رو به کربلا، به کبوتر اشاره کرد بلند شو برو، کبوتر زنده شد و سالم صددرصد و پرید. این ولایت نجمیه است.

تصرف صاحبان ولایت قمریه در عالم

در ولایت قمریه، ولایت قویتر است. جوانی آمد پیش ابی عبدالله علیه السلام - روایت هم سند دارد - گفت: مادرم مرده، وضعش هم خوب بود، وصیت نکرده، خیلی نگرانم با اموالش چه



کار کنم؟ فرمودند: کجاست حالا مادرت؟ دفنش کردی؟ گفت: نه همین الان مرده، در خانه است. فرمود: بلند شو برویم. با هم آمدند در اتاق، به این میّت فرمودند: بلند شو. - این ولایت قمریه - زن بلند شد، فرمود: این بچه نگران است وصیت‌هایت را بکن دوباره بمیر. آمد بیرون، در ولایت شمسیه که دیگر کل جانها را زنده می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

إِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱

پیغمبر من برای زنده کردن کل شما تا قیامت آمد. یعنی این دم را دارد که شما را زنده کند آن هم از مرگ روحی که خیلی سخت‌تر از مرگ بدنی است.

در آیه اول، گروهی را رد می‌کند، در سوره حجرات. چرا رد می‌کند؟ می‌گوید نمی‌خواهتان، آمدید در محضر ولایت شمسیه کلیه، دروغ می‌گویید؟ و درباره خودتان هم دروغ می‌گویید؟ بدترین دروغ.

اما در آیه دوم یک گروهی را عجیب در آغوش رحمتش می‌گیرد، و آخر آیه یک دانه از آن هشت خصلت‌های روایتی که امروز روز هشتم بحثش است که یک دانه‌اش هم من کامل نگفتم، انتهای آیه یک دانه از آن هشت خصلت را درباره اینها ذکر می‌کند.

من آیه را بخوانم ترجمه‌اش فردا اگر زنده ماندم «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» این دروغ است «قُلْ

لَمْ تُؤْمِنُوا» این رد خدا «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» چرا آمدید به پیغمبر ﷺ

می‌گویید ما مؤمن شدیم؟ اصلاً ایمان وارد قلب شما نشده دروغ‌گوها، آن هم پیش چه

کسی دروغ می‌گویید؟ «وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» اگر از این دروغ و

دغل درآئید، اگر درآئید، «وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً» اینها را بعداً معنی

می‌کنم، با این دروغ شاخدار زشت قبیحی که در محضر پیغمبر گفتید، اما از رحمت من

ناامید نباشید ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ آدم شوید من می‌آمرزم شما را. درست شوید.

۱. انفال: ۲۴.

۲. حجرات: ۱۴.



بندگان محبوب خدا

اما آیه بعد، چه آیه‌ای است، واقعا اینکه در سوره حشر می‌گوید: اگر این قرآن را به کوهها نازل کرده بودم از هم می‌پاشید و پودر می‌شد^۱ درست است. یکی از آیات این است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ^۲﴾

یکی از آن هشت تا که روز دوم فهرستش را خواندم صدق است «اولئک هم الصادقون» اینها را من دوست دارم. اینها در مالشان، در جانشان، در ایمانشان، در اخلاقشان راست می‌گویند. اینها را من دوست دارم.

خب حرفم تمام، خدایا ما خیلی علاقه داریم مؤمن واقعی شویم. گدا هستیم، نداریم، دستمان خالی است، راست می‌گوییم به ما رحم کن. راست می‌گوییم چنته ما را هم پر کن. راست می‌گوییم دست خالی ما را هم پر کن. راست می‌گوییم دست ما را هم بگیر. دیگر می‌دانی که ما در محضر تو جرات دروغ نداریم. بهترین حرف راست ما این است که ما فقیر تو هستیم، ما در پیشگاه تو احساس غناء و ثروت نداریم.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

خب یک نگاهی به علی اکبر علیه السلام کرد

| | |
|--|--|
| تا خوری آب حیات از جوی عشق | گفت بشتاب ای ذبیح کوی عشق |
| از نژاد مصطفی اول ^۴ قتیل | ای سوم قربان آل خلیل |
| مادر از دیدار خود خوشنود ^۵ کن | رو به خیمه خواهران بدرود ^۳ کن |

۱. حشر: ۲۱.

۲. حجرات: ۱۵.

۳. پسریم خواهرانت همه منتظرند بروی با همه خداحافظی کنی.

۴. چون اولین کسی که کربلا از اهل بیت شهید شده علی اکبر علیه السلام است، بچه خودش را نگه نداشت اول خودش داغدیده شد.

۵. برو مادرت سیر ببیند تو را



شاهزاده سوی خیمه شد روان با فغان گفت ای عزیزان خواهران^۱
مادرا برخیز و زلفم شانه کن خود به دور شمع من پروانه کن
این وداع یوسف و راحیل نیست هاجر و بدرود اسماعیل نیست^۲
گفت لیلا ای فدایت جان من نازپروژ سرو سروسرستان من
سوی میدان میروی آزاد رو شیر من بادا حلالت شاد رو

من مادر چقدر خوشحالم، چه جوانی را به دنیا آوردم که دارد فدای ابی عبدالله علیه السلام می شود.
خدایا آنچه به خوبان عالم عنایت فرمودی به ما و زن و بچه ها و نسل ما عنایت فرما،
خدایا بیداری کامل به ما مرحمت فرما، معرفت کامل به ما مرحمت فرما، ما و بچه ها و
نسلمان را شیعه کامل قرار بده.



۱. منم دارم می روم.

۲. مادر بالاخره بعد از چهل سال یوسف به مادرش برگشت، اسماعیل به مادرش برگشت اما من دیگر به
تو بر نمی گردم.

جلسه نهم

اوصاف انسان‌های مردود و

محبوب‌پروردگار

آیات قرآن از سوره مبارکه حمد تا جزء آخر و سوره آخر درباره مردمی که مردود پروردگارند علائم و نشانه‌هایی را ذکر و درباره آنهایی که محبوب پروردگارند هم اوصافی را بیان می‌کند.

روز به روز که زمان دارد جلو می‌رود غافلان از این دو حقیقت به تعدادشان افزوده می‌شود. فاصله با قرآن سرعت گرفته و مرد و زن بی‌خبر از این دو موضوع بسیار مهم کتاب الهی هستند.

من اگر ندانم نشانه‌های مردودین از پیشگاه خداوند چیست؟ ندانم علائم محبوبین کدام است؟ چه بسا که مردود خدا بشوم و نفهمم؛ چه بسا که زمینه برای محبوب شدن فراهم باشد، شرائطش را ندانم. در هر صورت جهل به این دو حقیقت، منبع بسیار خطرناکی است.

فرشتگان جهنم

مغز گفتار دوزخیان در قیامت در سوره مبارکه تبارک بیان شده است. کارگردانان دوزخ فرشتگانند که قرآن برایشان دو خصوصیت بیان می‌کند. «علیها»، «علیها» یعنی موکلین بر دوزخ، کارگردانان جهنم، «ملائکة» فرشتگانی هستند، ﴿غلاظ شداد﴾ خدا ساختمان این ملائکة دوزخ را اینگونه آفریده که در اوج خشونت و عصبانیت و در اوج سخت‌گیری هستند.



حجت انسان در دنیا

اجازه هم دارند که با دوزخیان حرف بزنند. یکی از حرفهایشان این است که در سوره تبارک مطرح است؛ به دوزخیان می‌گویند: ﴿الر یا تُکْرِمْ نذیراً﴾ در دنیا که بودید هیچ هشداردهنده‌ای برایتان نیامد تا این وضع فعلی را به شما هشدار بدهد؟ واقعا نیامد که شما حالا گیر دوزخ افتادید؟ کسی نبود تذکر بدهد، بیدار و هشیارتان کند؟ که با هشیار او به گونه‌ای زندگی کنید که حالا گرفتار آتش نشوید. کل دوزخیان از آنی که در دهات های آمریکا و چین و آفریقا و اروپا زندگی می‌کرده و حالا رفته جهنم تا آنی که در قلب تهران بوده کنار صد تا مسجد و حسینیه و تعدادی عالمان واجد شرایط - نه هر اهل لباسی - صحبت با کل است، هشداردهنده نیامد؟ جواب می‌دهد «قالوا بلی» بلی ﴿قد جائنا نذیراً﴾

حجت ظاهری و حجت باطنی

خب حالا آن که در یک ده دوردست چین یا آمریکا یا آفریقا یا در جنگل بوده، کدام پیغمبر سراغش رفته به او هشدار بدهد؟ کدام امام، کدام ولی، کدام عالم ربانی؟ هشداردهنده او طبق آیات قرآن و طبق جواب خود جهنمی‌ها عقلشان است. وقتی می‌خواسته در آن ده منتهی الیه چین یا آفریقا مال کسی را بدزدد یا غارت کند یا کار ظالمانه‌ای در حق کسی انجام بدهد، نمی‌فهمیده بد است؟ قطعاً می‌فهمیده بد است. خود عقل از حجت‌های خداست، یعنی چراغ الهی است.

وجود مبارک موسی بن جعفر علیه السلام یک روایتی درباره عقل دارند، در جلد اول اصول کافی شاید نزدیک ده صفحه است. این ناب‌ترین روایت درباره عقل است که هیچ فرهنگی در دنیا یک خط این روایت را ندارد حتی هزارها کتب اهل سنت را هم ورق بزنید نمونه این روایت در روایاتشان نیست.

۱. ملک: ۸

۲. ملک: ۹



ما روایت زیاد نداریم چون بازرگان ساخت روایت در شیعه نبودیم اما آنها بازرگان روایت‌ساز خیلی داشتند. با پولهای بنی امیه و بنی عباس روایت می‌ساختند. که یک وقت در یکی از کتابهای بسیار مهم‌شان که ظاهراً تالیف شافعی است آنجا دیدم می‌گوید: من از یک میلیون روایت چهل هزار تا را قبول کردم که روایت است بقیه همه دروغ و ساختگی و قلابی بود. تازه این چهل هزار تا را دست ما بدهند برای سنجیدن، با آیات قرآن و اندیشه اهل بیت علیهم‌السلام که بسنجیم، از این چهل هزار تا چهارصد تا روایت درست از آن در نمی‌آید.

در این روایت - این برای خود ماها هم خیلی مهم است - به هشام ابن حکم می‌فرماید: - هشام یک چهره بسیار برجسته ایمانی و علمی است - «یا هشام إن لله علی الناس حجّین^۱» بر عهده خدا بوده که برای بندگانش دو تا حجت، دو تا دلیل و چراغ قرار بدهد «لله». «حجة ظاهرة» یک چراغ آشکاری که در راه مردم قابل دیدن است. «و حجة باطنة» یک چراغ درونی و پنهان است. «اما الظاهرة»، آن چراغی که دیده می‌شود "فالرسل و الانبياء و الائمة" اینها هشداردهندگانند. «اما الباطنة» این چراغی که با چشم سر دیده نمیشود ولی حجت خدا پیش بندگان است «فالعقول» عقل هاست.

حجت باطنی

حالا اگر من به پیغمبری به امامی، به عالم ربانی به ولی، برنخوردم که به من هشدار دهد این شکل زندگی آخرش دوزخ است اگر برنخوردم، عقل که نزد من هست. او که به من می‌فهماند این تجاوز، این ظلم، این بردن مال مردم، این به ناحق زدن، گناه، خطا، غلط و اشتباه است. همین هشدار است. بنابراین در ذهنتان نباشد که خیلی‌ها در این عالم، میلیون میلیون آدمی‌زاد است که هیچ کس نبوده به آنها هشدار بدهد. چرا! خدا در خودشان هشداردهنده قرار داده، عقل جزو حجت‌های الهی است.

۱. شرح اصول کافی (ملاصدرا) ج ۱ ص ۳۶۴.

امام صادق علیه السلام یک روایتی دارند در همین جلد اول کافی نقل شده، این کافی هم واقعا معجزه فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است. چه کتابی! «إِنَّمَا يَجَازُ النَّاسُ بِقَدْرِ عَقُولِهِمْ» قیامت پاداش و کیفر به اندازه کارکرد عقل مردم است. این هم یک پشتوانه برای حرفم، که اگر کسی به پیغمبری، امامی، عالم ربانی، برنخورد، چون در دهات‌های توکیو و پکن و دهات‌های نیویورک و دهات‌های تانزانیا زندگی می‌کرد آیا دیگر وظیفه ندارد؟ نه! تک تک مردم عالم حجت دارند.

حالا آل سعود با هیچ عالمی برنخوردند پیغمبری ندیدند، امامی ندیدند، حجتی ندیدند، واقعا در این یک سال و نیم، بدی کشتن بی‌گناهان را، از بچه در رحم مادر تا پیرمرد و پیرزن هشتاد ساله درک نکردند که این جنایت است؟ این ظلم است؟ همین حجت است برایشان در قیامت.

هیچ کس در عالم بدون حجت نیست

اصلا هیچ کسی در عالم بی حجت نیست. خیلی جالب است که قرآن می‌گوید، خیلی جالب است، می‌گوید قیامت ﴿لَأَيُّكُمُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾ من برای تک تک حجت قرار دادم که قیامت بهانه نیاورند خودشان را معذور نشان بدهند، که من هم بهشان بگویم خیلی خب چون پیغمبر ندیدی امام ندیدی، عالم ربانی ندیدی، هشتاد سال جنایت کردی، چون ندیدی خیلی خب سرت را بینداز پایین و برو بهشت. هیچ کسی در قیامت بر من حجت ندارد.

همه دارای حجت هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در دعای کمیل دارد که «فَلِكِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ» برای پلک زدن‌هایم هم در قیامت بر من حجت دارد، برای نفس کشیدن‌هایم هم بر من حجت دارد، برای حرکات چشم و دست و گوش و زبانم هم بر

۱. أصول کافی (ترجمه استاد انصاریان) ج ۱ ص ۶۸ ح ۷ و ۹.

۲. نساء: ۱۶۵.



من حجت دارد، «فلك الحجّة على في جميع ذلك و لا حجّة لي في ماجرى عليّ فيه قضاوك و الزمنى حكمك و بلائك» اما من برای یک دانه خلافم دلیل قانع‌کننده ندارم. قیامت خیلی روزگار روشنی است، خیلی روزگار پاکی است، خیلی روزگار درستی است. در عالم اصلا بی‌حجت نیست که به خاطر گناهانش معذور باشد.

دنباله حرف ملائکه دوزخ، «ألم یأتکم نذیر» هیچ کس نیامد به شما هشدار بدهد بد زندگی نکنید که قیامت بد نبینید؟ «قالوا بلی قد جاءنا نذیر» چرا هشداردهنده برای ما هشدار آورد ﴿لو کنا نسمع﴾ اگر ما به هشدار آن هشداردهنده گوش می‌دادیم، این برای ما که انبیاء و ائمه علیهم‌السلام را می‌شناسیم و قرآن داریم. «لو کنا نسمع» اگر ما حرفهای هشداردهندگان را شنیده بودیم. اما برای آنهایی که در دهات‌های توکیو و پکن و واشنگتن و آفریقا و جنگل‌ها زندگی می‌کنند، «او نعقل» اگر ما به قضاوت‌های عقلمان گوش می‌دادیم، اگر خردورزی می‌کردیم، «ما کنا فی اصحاب السّعیر» امروز جهنم نبودیم. خدا ما را نیاورد جهنم، گوش ندادنمان به زبان پاکان، تعقل نکردنمان، توجه نکردن به قضاوت‌های به حق عقل، ما را آورد جهنم.

چیزی که بوجود بیاید محال است نابود شود

خب گوشها در تمام کره زمین از شنیدن‌ها دور شده، شما در تهران زندگی می‌کنید در کدام کوچه هستید؟ در کدام خیابان هستید؟ مغازه‌تان کجاست؟ دائم دارید آدم طاغی، گنهکار، بی‌تربیت، بی‌ادب، بی‌نماز، بی‌روزه و بی‌حجاب می‌بینید. گوش از شنیدن‌ها دور شده. وگرنه صدای انبیاء، صدای ائمه علیهم‌السلام، صدای خدا که در فضای عالم هست. خود اروپایی‌ها ثابت کردند چیزی که به وجود می‌آید محال است نابود شود. البته آنها روی مسئله موسیقی و خوانندگی این حرف را می‌زنند، می‌گویند احتمال دارد یک روزی بتوانیم



صدای داود را ضبط بکنیم، چون صدا موجود است، چون چیزی که موجود می‌شود دیگر فنا ندارد، یعنی عدم نمی‌شود. تمام منبرهای بیست و سه ساله پیغمبر ﷺ الان در فضا هست. حالا علمای ما این صداها را از راویان و از ائمه علیهم‌السلام شنیدند، در صد جلد، پنجاه جلد، بیست جلد کتاب ثبت کردند. تمام صداها موجود است. تمام صداها مستقیمی که خدا با موسی داشته موجود است، ولی گوش نیست، مایه‌های نجات که در کل عالم پخش است. به قول حاج ملا هادی سبزواری در دیوان شعرش - بیست سی جلد کتاب دارد، خیلی پرمایه است کتابهایش، دیوانش هم پر مایه است - می‌گوید: «موسی ای نیست که دعویٰ انا الحق شنود» یک کسی که حال موسی را داشته باشد پیدا نمی‌شود که این صدا را بشنود ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱ این صدای خدا در کوه طور. ثبت هم هست در عالم، خدا این صدا را به قرآن هم کشانده.

ملاک سعادت و شقاوت

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا﴾^۲ موسی! قیامت را حتما برپا می‌کنم، این برای آن وقتی است که هنوز خدا به او اعلام نبوت نکرده است. جوان است و زن و بچه‌اش را گذاشته دور، خودش آمده در کوه طور. این اولین صداست، عبادت، توحید، نماز، قیامت. «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» توحید، یعنی بت کنار من علم نکن معبود غیر از من وجود ندارد، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» شایسته اطاعت و عبادت فقط من هستم، «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» می‌خواهی همیشه با من باشی؟ نماز درست و حسابی بخوان. می‌خواهی با من باشی. «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» یقیناً قیامت آمدنی است ولی موسی! زمانش را پنهان نگه داشتیم. «أَكَادُ أَخْفِيهَا» «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا» موسی! در این مردم کسی تو را از اعتقاد به روز قیامت باز ندارد، گولت نزنند، وسوسه ات

۱. طه ۱۴ تا ۱۶: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِجَزَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا تَسَعَّ * لَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَابْتِغَاءَ هَوَاهُ فَتَرَدَىٰ *
۲. طه: ۱۵.



نکنند، دری وری نگویند، بگویند چه کسی رفته از آنجا خبر بیاورد؟ دلت را نسبت به قیامت آشوب نکنند. «فتردی» اگر از ایمان به قیامت تو را سست بکنند، گمراه شدی، بیچاره شدی، بدبخت شدی.

اگر شنیده بودیم: - چون «او» دارد دو تا مسئله است - «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ» برای ما شهریه‌ها و ایرانی‌ها و عربیهایی که کنار مساجد و حسینیه‌ها و عالمان ربانی هستیم، می‌باشد. «لو كنا نسمع» یا "نقل" به صدای عقل اهمیت می‌دادید، که می‌گفت: در دل جنگل رفیقت رفته شکار به زنش نظر ندوز به مالش نظر ندوز، ظالم نباش. اگر ما قضاوت عقل را قبول می‌کردیم «ما كنا في اصحاب السعير» خب چقدر غصه داریم.

حساب و کتاب کوتاه در قیامت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آدم هفتاد سال در دنیا زندگی کند و نفهمد. امام علیه السلام سن را می‌گویند. هفتاد سال در دنیا زندگی کنی و ملاک‌های شقاوت و سعادت را نفهمی. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: تا از دنیا نرفتید یقین نکنید که اهل بهشت هستید. یعنی به گونه‌ای زندگی بکنید که مطمئن شوید زمانی که از دنیا رفتید کاری بهتان ندارند. مطمئن بشوید از خودتان، این که می‌شود مطمئن شد، من وقتی کارهایی نیاز به دادگاه دارد انجام ندهم، خب با ورود به قیامت دیگر معطلی ندارم، چون دادگاه ندارم، وقتی دادگاه ندارم تا من را محاکمه و محکوم کنند، نمی‌گویند که برو جهنم. بی‌دادگاه‌ها همه اهل بهشت هستند، یک کاری کن دادگاهی نشوی. مطمئن بشوی اهل بهشت هستی و بمیر. تردید نداشته باش؛ یقین داشته باش.

خب بیشتر مردم که خبر ندارند ملاک مردود بودن از پیشگاه خدا چیست؟ ملاک محبوب بودن چیست؟ البته یک مقدار ماها هم مقصر هستیم. ما که می‌گوییم یعنی ما که در

محراب و منبر هستیم. تا چهل پنجاه سال پیش که من نوجوان بودم، بچه بودم منبرها براساس قرآن و روایات بود، خیلی منبرهای خوبی بود. خود منبری به حرفهایش یقین داشت. من یادم هست - حالا یک دانه هم نبود یک تعدادی را من هم تهران دیده بودم. هم گاهی که پدرم ما را می برد مسافرت عادت داشت به منبر، ما را می برد پای منبر. این منبریهایی که من تهران یا بیرون دیده بودم یک ربع، بیست دقیقه که برای مردم از قرآن و روایات حرف می زدند، بعد از یک ربع، بیست دقیقه از محاسن خودشان روی پیراهنشان اشک می ریخت، از آن منبرها هم دیگر ایران خیلی کم دارد، خالی شده. ما هم مقصر هستیم. روزنامه را که خودتان می خوانید، ولی بعضی از ما روی منبر روزنامه خوان هستیم، اخبار را هم که شما می دانید، بعضی از ما اخبارگوی روی منبر هستیم، یعنی ادای رادیو و تلویزیون را درمی آوریم. خب مردم با این منبرها ملاکهای مردودیت و مقبولیت را نمی فهمند. این هم یک مصیبتی است. اغلب پیش نمازهای تهران بعد از نماز عشا روی یک صندلی می نشستند یک ربع، بیست دقیقه باناله با اشک، با گریه هر شب - این را هم من دیده بودم - مردم را موعظه می کردند، مردم حالی داشتند، تقوایی داشتند، ملاکها را می شناختند، آدمهای دقیقی بودند.

تبعیت بالای یک تاجر از مرجع زمان اش

وقتی میرزای شیرازی در سامرا فتوا داد امروز استعمال توتون و تنباکو محاربه با امام زمان عجل الله فرجه است، تمام مردم ایران تنباکوکار و تنباکو فروش، تنباکوها را آتش زدند. یک نفر در شیراز تاجر رده اول تنباکو بود، این تنباکوها را تابستان چیده بود از زمینهای کشاورزی، پهن کرده بود که خشک بشود، به میرزای شیرازی نامه نوشت: یابن رسول الله، مرجع من! شما فتوا دادید استعمال توتون و تنباکو حرام است. من اگر گونی ببرم این برگها را جمع بکنم که ببرم در بیابان آتش بزنم این هم جزو استعمال توتون و تنباکو است؟ یا نه؟ رها کنم باد بیاید برگها را همه را ببرد در خانههای مردم در شهر



پخش بکند. استعمال یعنی به کار گرفتن، آیا من بروم برگهای ولو شده را جمع بکنم ببرم بسوزانم این هم جزو به کار گرفتن است و جنگ با امام زمان علیه السلام است؟ ایشان نوشت نه. اینجوری مردم با منبر و با محرابی اهل خدا، دارای شرایط الهیه تربیت می‌شدند.

ملاک مردود بودن

حالا یک گوش هم که می‌آید بشنود من نمی‌شنوادم به او، حالا یک عقلی هم که در کله مردم دنیا است، عقل را با خودشان قطع رابطه دادند، نمی‌شنوند. خب برویم سراغ دو تا آیه سوره حجرات، ملاک مردود بودن:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» حبيب من! این عربها و بیابان‌نشین‌های اطراف نزد تو می‌آیند، می‌گویند ما مؤمن واقعی شدیم، صدایت را شنیدیم، قرآنت را شنیدیم، حلال و حرام را شنیدیم، دروغ می‌گویند. آن هم دروغ پیش چه کسی؟ دیروز شنیدید پیش چه کسی.

«قُلْ لِمَ تُؤْمِنُوا» بگو شما مؤمن نشدید. برای چی آمدید پیش پیغمبر من و در محضر من دروغ می‌گویید، شما از اینکه به ایمان و دین پیوستید یک هدف صددرصد شکمی دارید. «وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» به اینها بگو دروغ نگویند، راست می‌خواهید بگویید، بگویید: ما شهادتین را به زبان جاری کردیم همین. اما دلمان به دنبال این شهادتین نرفته، چون قبول نداریم. «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» هیچ کس از دل شما خبر نداشته باشد خودم که شما را ساختم که خبر دارم، دلتان خانه شرک است، خانه کفر است، خانه نفاق است، خانه آلودگی است، در هیچ جای قلب‌تان ایمان وارد نشده. دروغ می‌گویید. حالا من خدا هستم ارحم الراحمین هستم، اکرم الاکرمین هستم، راهنمایی‌تان می‌کنم «وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» اگر واقعاً بیاید مطیع خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله



بندگان محبوب خدا

شوید که ایمان قلبی بیاورید، حرکات تان هم طبق خواسته خدا و پیغمبر ﷺ انجام بدهید ﴿لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾^۱ من از زحمات تان هیچی را کم نمی کنم، نگه می دارم برای تان زحمات تان را، ﴿مَا تَقْدَمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ﴾^۲ هر کار خیری برای خودتان بکنید، نمی گذارم نبود بشود «تجدوه عند الله»، قیامت به خودتان به صورت بهشت تحویل می دهم.

﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ بیاید من دروغ تان را می بخشم، بیاید این دوز و کلکی که سوار کردید جلوی پیغمبرم می بخشم، من غفورام و رحمتام را شامل حال شما می کنم. اینها هم مردود هستند. آنی که به خدا و پیغمبر ﷺ دروغ می گوید مردود است. خب کسی که راحت به خدا و پیغمبر ﷺ دروغ بگوید، به من و شما خیلی راحت تر دروغ می گوید خیلی.

ملاک محبوب بودن

«انما المؤمنون» آنهایی که مقبول و محبوب من هستند اینها هستند، «انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله» من را - حالا یا با مطالعه یا با دیدن منبر خوب یا با درس خواندن در قم - من را باور کردند، پیغمبرم را باور کردند، «انما المؤمنون الذين...» باور کردند، «آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا» دیگر هم تا وقت مرگشان هیچ شکی به من و پیغمبرم ندارند، «جاهدوا بأموالهم» ثروتشان اسیر بخل نیست. با پولشان را در راه خدا هزینه می کنند، جانشان را در راه خدا هزینه می کنند، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۳ اینها اهل صدق هستند.

۱. حجرات ۱۴ ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ ظَلَعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا

يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

۲. بقره ۱۱۰.

۳. حجرات: ۱۵.



صدق یکی از آن هشت خصلتی است که در روایت پیغمبر ﷺ که روز دوم هر هشت تا را گفتم هست. نرسیدم هم این هشت تا را برایتان توضیح بدهم، خیلی مسائل عالی است، اگر زنده بمانم خدا توفیق بدهد برای یک فرصت دیگر. کسی که محبوب خداست، خدا هشت تا خصلت به او می‌دهد، یکیش صدق است «و اولئك هم الصادقون» مومنان واقعی صدق دارند. حرفم تمام.

روضه شام

امشب شب اول ماه صفر است، فردا - روز سه شنبه - روز بسیار مصیبت‌باری برای اهل بیت ﷺ بود. حالا اهل کوفه بیشترشان امیرالمومنین ﷺ را و حکومت‌اش را دیده بودند. در کوفه به این زن و بچه هجوم نشد، اصلاً فقط آوردند سر بازار و در میدان گرداندند، اما کارشان نکردند، خیلیها هم گوشه و کنار گریه می‌کردند. اما شام اینقدر علیه اینها تبلیغات سوء شده بود که مردم شام به خودشان واجب می‌دانستند بیایند به اینها سنگ بزنند، کلوخ بزنند، چوب بزنند، آتش بیندازند، بسیار روز مصیبت‌باری بود.

امام هشتم ﷺ می‌فرماید: یابن الشیب، مسئله کربلا و دنباله‌اش با ما اهل بیت، با ما امامان کاری کرد که از بس گریه کردیم پای چشمان زخم شد، خیلی سنگین بود. همه به اینها اشاره می‌کردند،

آن یکی گفتا که اینان کیستند؟ دیگری گفتا مسلمان نیستند!

آن یکی گفتا که این بیمار کیست؟ دیگری گفتا که بابش خارجی است

آن یکی گفتا چرا افسرده است؟ دیگری گفتا برادر مرده است

زین العابدین ﷺ با چهار تا آیه قرآن خودش را به یک پیرمرد شناساند. وقتی فهمید علی ابن الحسین ﷺ است، گفت: آقا کدام حسین بابای شماست؟ فرمود حسین ﷺ پسر فاطمه ﷺ، گفت پدرتان با شما نیامده؟ فرمود: چرا پدرم با ما همسفر است. گفت: پدرت



بندگان محبوب خدا

کجاست بروم دستش را ببوسم؟ اشاره کردند بالای سرت را نگاه کن، این سری که
روبروی محمل من است این سر بریده ابی عبدالله علیه السلام است.

